



DEJIA
HARMONY

RESPIRATORY DETOX SHOT

آر- دی - اس، یک نوشیدنی کاملاً طبیعی و پایه آن بر اساس مواد گیاهی است، که به دفع سموم از بدن انسان کمک می کند و از سیستم ایمنی بدن نیز پشتیبانی می کند. آر- دی - اس شامل هشت گیاه که با کندوی زنبور طبیعی و شاه توت ترکیب شده است، نوشیدن این شربت گیاهی برای ایجاد سلامتی بسیار موثر است.*
*عوامل تندرستی
سم زدایی طبیعی شش ها، هضم و سلامتی روده، واکنش التهابی سالم، عملکرد شناختی سالم، سلامتی کلی و تندرستی



An all-natural, herbal-based beverage, our Respiratory Detox Shot helps to promote natural detox in the human body and support the immune system. The Respiratory Detox Shot contains eight herbs combined with natural honeycomb and elderberry to create this health beverage*.

Helps Support

Natural Detox of the Lungs* | Digestion & Gut Health* | A Healthy Inflammatory Response*
Healthy Cognitive Function* | Natural Energy* | Overall Health & Wellness*

For more info visit: www.DejaHarmony.com

*These statements have not been evaluated by the Food and Drug Administration. This product is not intended to diagnose, treat, cure or prevent any disease.



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10880 Wilshire Blvd, Suite 1101

Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880

Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfllegal.com & zfcpa.com

Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاه‌های نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پرونده‌های فدرال

- * اتهامات تروریستی و OFAC
- * تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- * اتهامات دزدی از فروشگاهها
- * رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- * حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- * تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- * تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- * ادعای خسارت از شرکتها بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

- PERM, H-1B, EB-5 Visas *
- Citizenship و معافیت از امتحان *
- تمدید و تعویض هرگونه ویزا *
- پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals *
- جلوگیری از اخراج در سطح فدرال *

تصادفات

- * صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- * حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- * خسارات وارد بر اموال شخصی
- * دفاع از شکایات

347 Fifth Avenue, Suite 908
New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM

WWW.IRANILAW.COM

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوباره جوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فوراً

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هرکسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود. 33 Central Ave., Midland Park, N.J.

**RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»**

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.

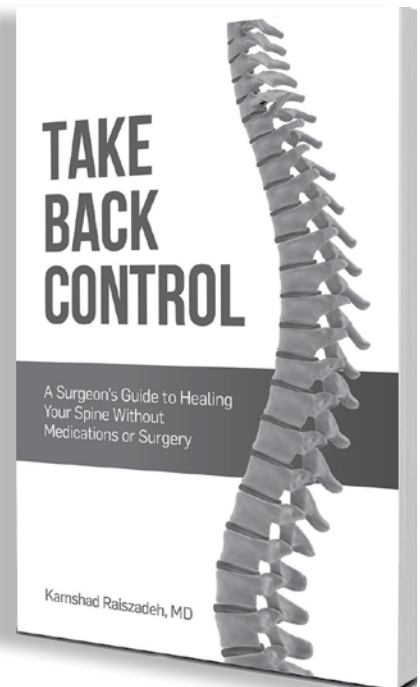
Yes, You *Can* Heal Your Back Without Surgery or Addictive Drugs.

Back pain sufferers know better than anyone: Our healthcare system is broken. Surgeons, physical therapists, and physicians offer conflicting advice. Surgery is costly and often ineffective. Health insurance severely limits treatment options. Out of desperation, doctors prescribe opioids that cycle patients towards dependence. Meanwhile, Americans lead high-stress, sedentary lives that perpetuate back pain.

The good news is that America is shifting toward prevention and more natural healing methods and spine surgeon Kamshad Raiszadeh, MD is leading the way. In *Take Back Control*, he makes a compelling case that, for many back and neck pain sufferers, medically supervised therapeutic exercise is much more effective than current treatments.

Based on what's worked for thousands of patients in his California-based SpineZone Medical Fitness clinics, Dr. Raiszadeh outlines the science-based principles you can use to get stronger without surgery or meds. You'll learn:

- Why our fragmented, expensive, and inefficient healthcare system so often fails at treating back pain
- How to ensure you get the right care at the right time, for effective pain relief
- Why strengthening is the #1 secret for long-term back health...and the surprising reasons that so many people fail to do it right
- How even the most debilitated patients can substitute their own body's endorphins for addictive prescription drugs
- Insider tips for developing the positive habits and support you need to succeed.



Sprinkled with practical tips and real life stories that illustrate Dr. Raiszadeh's lessons, *Take Back Control* is the perfect read for those who are ready to take responsibility for their own health—and reclaim a more joyful, active life.



Kamshad Raiszadeh, MD has an unusual perspective for a spine surgeon. Early in his career he realized that for most chronic back and neck pain patients, surgery is not the best solution. He and his team set about designing, developing, and perfecting a program to prevent unnecessary procedures and medications. Infused with an emphasis on strengthening, education, and self-empowerment, SpineZone has helped close to 7,000 patients enjoy full and lasting recoveries.

SAVE 25% OFF SPINEZONE ONLINE TO RETURN TO A PAIN-FREE LIFE.

We want to share our success with you, by offering our personalized, coach-led 6 weeks program at a discount.

Get started at <https://online.spinezone.com> and use code **PersianHeritage** to save 25%

To book Dr. Raiszadeh for a speaking engagement, visit: www.takebackcontrol.com,
call: **619 229 5344**
or email: info@takebackcontrol.com

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصری، عباس
حبیبیان، محمدعلی دولتشاهی، دکتر
کامشاد رئیس‌زاده، شاهین ریچارد شهیدی،
محمدهادی حکمی، محمد صدیق، اردشیر
لطفعلیان، ک. ناوی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو

طرح آرم میراث ایوان: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء
نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات
گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب
زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول
آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و اصلاح
و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها
بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ
مجاز است.

نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست
الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۸ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۴۰ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلّیعه

پاییز ۱۴۰۱

سال بیست و هفتم، شماره ۱۰۶

۶ سخنی با خوانندگان شاهرخ احکامی

۸ نامه به سردبیر
خبرها

۹ اولین زن ایرانی فاتح مرگ بارترین قله جهان

۹ ماجرای گم شدن تابلوی مظفرالدین شاه

۱۰ کشف تخت جمشیدی دیگر در ترکیه؟

۱۱ پنجمین پالایشگاه بزرگ جهان در ایران

۱۲ درگذشت بزرگان ادب و فرهنگ ایران

معرفی کتاب‌ها

۱۴ مرزداران کیسمار شاهرخ احکامی

۱۶ شعر تاجیکستان فردوس اعظم

۱۷ هم سرنگ هم خودنویس اردشیر لطفعلیان

۱۸ دوازده قرن تاریخ شعر و ادب در ایران شاهرخ احکامی

برخورد آرا

۱۹ پاسخی به «فشرده ریشه‌های انقلاب ایران» هوشنگ گیلک

۲۲ حسادت و سیاست مسعود نقره‌کار

۲۳ قرجام نامبارک مدارس روستایی جشن‌های... مرتضی دهکردی

۲۴ نیاز جهان به نگاه «مهری» فرهاد یزدی

۲۶ نگاهی به مشکلات سازمان نظام پزشکی ایران بهروز برومند

۲۹ سخنی با فرزند سخنی

فرهنگ و هنر

۳۰ درخت اراک بهرام گرامی

۳۱ در سوگ مهسا امینی سیدعلی صالحی

۳۲ جشنه جوشان نغمه‌های علی تجویدی نادر مجد

۳۳ اشک فرشتگان، مرواریدهای خلیج فارس جعفر سپهری

۳۵ سایه با هفت هزار سالگان سر به سر شد

۳۶ درنگی بر دگرگشت‌های شعر سایه احمد کاظمی موسوی

۳۷ پر سوم سیمرخ هوشنگ ابتهاج (سایه)

۳۸ گفتگو با تقی مختار (۴) شاهرخ احکامی

۴۱ سنگ نامه برهنه معصوم

۴۲ پرگار زندگی و دایره عمر مسعود علی‌پور

۴۳ متن سخنرانی دکتر شاهرخ احکامی در بنیاد دماوند

سخنی با خوانندگان



بی‌ایمانی هُل می‌دهند. مرگ دردناک مهسا (ژینا) امینی این روزها چنان مردم ستم‌دیده ایران را تحت تأثیر قرار داده که در شهرها و استان‌های ایران به خیابان‌ها ریخته‌اند و در مقابل نیروهای انتظامی که با گاز اشک‌آور و باتوم و اسلحه تلاش می‌کنند تا مردم را آرام کنند و به خانه‌های خود بفرستند، بی‌پاکانه مقاومت می‌کنند و دیگر حتی از اینکه جان خود را دست دهند هراسی ندارند. مردم خواهان آزادی و برابری زن و مرد و تنبیه مسئولان جنایت‌هایی هستند به قیمت خون بهترین فرزندان این کشور مانند مهسا امینی‌ها تمام شده است.

لازم است تا فراموش نکنیم که هنوز چند زن شجاع در بند و در زندان گرفتارند. از جمله زن جوان شجاعی که در قطار مترو در برابر یک زن محبیه که خود را در مقام آمرین به معروف و نهی از منکر می‌دید، ایستادگی کرد، هنوز که هنوز است در زندان است و چه بسیار زنان و دختران و جوانانی که به دنبال کشته شدن مهسا امینی جان خود را از دست داده و یا به زندان افتاده‌اند.

آنها تصور می‌کنند با کشتن، دستگیری و زندانی کردن چنین زنان شجاعی، به دیگران درس عبرت می‌دهند تا دیگر جرأت نکنند در برابر اوامر حکومت مقاومت نمایند....

این‌ها در حالی اتفاق می‌افتد که هر روز رسوایی‌های مختلف حکومتیان و وابستگان‌شان به رسانه‌ها راه می‌یابد و سرو صدا می‌کند. اکنون چند روزی است که ماجرای پسر معاون رئیس‌جمهور خانم خزعلی نقل محافل است. خانم خزعلی که تاکنون در صاحب‌پست‌های مختلف دولتی و حکومتی بوده است و آیت‌الله‌زاده هم هست، ظاهراً از فعالان محدود کردن اینترنت نیز هستند. البته تا اینجا ماجرا شاید چندان چیز عجیبی در کار نباشد، اما مضحکه اصلی وقتی آشکار می‌شود که خبر می‌رسد پسر ایشان با استفاده از رانت‌های حکومتی هم‌اکنون مدتی است که ساکن کانادا و صاحب شرکتی است که یکی از فعالیت‌های آن فروش فیلتر شکن به مصرف‌کنندگان در ایران است. یعنی به زبان ساده مادر می‌گوید اینترنت را محدود کنید و بعد پسر وارد صحنه می‌شود و وسیله دور زدن محدودیت را به خلق الله می‌فروشد!

البته پسر خانم خزعلی و نوه آیت‌الله خزعلی نظریه‌پرداز جمعیت حجتیه، در چنین زیرکی‌های اقتصادی و حیف و میل اموال عمومی و سوءاستفاده از رانت‌های دولتی تنها نیست. فرزندان اکثر صاحبان مشاغل وزارت و وکالت و پست‌های بالا دولتی و حکومتی در حال تحصیل و تفریح در کشورهای اروپایی، کانادا و آمریکا هستند از زندگی‌های سوپر لوکسی برخوردارند و هر چند وقت یک بار گزارش‌های مستندی نیز از اعیانی‌ها و خوش‌گذرانی‌هایشان به دست مردم می‌رسد.

فرزندان لاریجانی‌ها، خانم ابتکار گروگان‌گیر معروف، برادرزاده آقای حداد عادل و نوادگان خمینی... هر کدام در گوشه‌ای از کانادا و آمریکا و اروپا به ریش این مردم دردکشیده در داخل کشور می‌خندند. اخیراً ویدیویی از پسر لاریجانی دست به دست می‌شد که وی را در حال نوشیدن «تکیلا» با دوستان دختر و پسر خود در قافق شخصی‌اش نشان می‌داد. این تنها نمونه‌ای از این دست ریاکاری‌ها و چپاولگری‌های دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی است.

نکته دیگر در گفته جناب سلطان توصیه ایشان هنگام خوردن چشم و گوش

در فکر نوشتن یادداشت سردبیری این شماره بودم که در یکی از پست‌های واتس‌آپ ناگهان این داستانی توجه‌ام را جلب کرد. نکات مطرح شده در این پست که دوستی بسیار آگاه و فرهیخته آن را به اشتراک گذاشته بود، مرا وادار کرد تا با آن که پیش‌تر به فکر مسایل دیگری برای نوشتن بودم، به این یکی بپردازم و دریغم آمد آن را برای خوانندگان خود نقل کنم.

داستان از این قرار بود: روزی سفره‌ای گسترانیده و کله پاچه‌ای بپاوردند. سلطان فرمود: در این کله پاچه اندر زها نهفته است. سپس لقمه نانی برداشت و یک راست مغز کله پاچه را تناول نمود. سپس گفت: اگر می‌خواهید حکومتی جاودان داشته باشید، سعی کنید جامعه را از مغز تهی کنید! سپس زبان کله پاچه را نوش جان کرده و فرمود: اگر می‌خواهید بر مردم حکمرانی کنید، زبان جامعه را کوتاه و آنها را ساکت کنید. سپس چشم‌ها و بناگوش کله پاچه را همچون قبل برکشید و فرمود: برای اینکه ملتی را کنترل کنید بر چشم‌ها و گوش‌ها مسلط شوید و اجازه ندهید مردم زیاد ببینند و زیاد بشنوند.

وزیر اعظم عرض کرد: پادشاه، قربانت بروم حکمت‌های بسیار حکیمانه بودند، اما جواب شکم ما را چه می‌دهید؟ ذات ملوکانه در حالی که دست خود را بر سبیل‌های چرب خویش می‌کشیدند با ابروان خود اشاره‌ای به پاچه انداختند و فرمودند: شما پاچه را بخورید و پاچه خواری را در جامعه رواج دهید تا حکومت مان مستدام بماند....

فکری می‌کنم هر قسمت این داستان با وضعیت و موقعیت مردم ستم‌دیده ایران و حاکمان بی‌دانش و چپاولگر و بی‌رحم آنان بسیار قابل تطبیق باشد. این روزها دستگاه حاکمه توسط مجریان دستگاه‌های تبلیغاتی خود، که همانا واعظین منابر و مساجد هستند و اغلب مشتی ملای بی‌سواد و بی‌مایه از کم‌سوادی و سادگی و بی‌ریایی مردم سوءاستفاده کرده و با اراجیفی که ساخته و پرداخته خودشان است، مزخرفات و داستان‌های بی‌ربط و بی‌اساس را به عنوان حدیث‌های دینی به خورد مردم بیچاره می‌دهند و هر کدام در عین حال با استفاده از بودجه‌های کلانی که در اختیارشان است، زندگی مرفه و بی‌غم و دردی برای خود فراهم کرده‌اند و چشم و گوش کسانی را که هنوز اعتقاد و ایمانی به دین و مذهب دارند با اراجیف پرمی‌کنند. در این روزها که در پای منبر مردم را علیه «بدحجابان» تحریک می‌کنند و در کوچه و بازار دختران و زنان شجاع را که سال‌ها برای آزادی و برابری و حق انتخاب لباس و پوشاک خود مبارزه کرده‌اند با چوب و چماق تهدید می‌کنند، تعدادی از آنها را که شجاعانه در مقابل این بی‌حیایان می‌ایستند، به زندان و زنجیر می‌کشند و وقاحت و بی‌شرمی و خشونت و بی‌رحمی را به حدی رسانده‌اند که بی‌گناهی‌های نظیر مهسا امینی را مقابل چشمان عزیزانش به زور وارد ماشین‌های امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و مأموران به خود اجازه می‌دهند تا از همان لحظه اول زنان و دختران جوان را مورد حمله خشن فیزیکی و توهین‌های رکیک لفظی قرار دهند. رفتاری که تجاوز آشکار به حریم انسانی و حقوقی زنان ایران است. این رفتار غیرقانونی در برخی موارد مانند مورد به شدت تکان‌دهنده مهسا امینی، به گرفتن جان نازنینی منجر می‌شود که امید خانواده و شهر و دیار خود هستند. ننگ و نفرت بر چنین معتقدان به دین و مذهب که با رفتار جنایتکارانه‌شان هر دین‌داری را هم به سوی بی‌دینی و

همدستان آنها بسیار بیشتر از تحریم‌ها به مردم ایران لطمه زده است. با این همه پول به غارت رفته حتی بدون احتیاج به فروش نفت یا هر تجارت دیگر به راحتی می‌شود کسری بودجه کشور را برای ۵-۶ سال تأمین کرد و مردم از گرسنگی و فقر و بی‌خانمانی نجات داد. اما افسوس و صد افسوس که امکان تحقق چنین فکری به عمل در چنین حکومتی وجود ندارد.

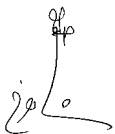
پاچه‌خواران و ریاکاران و مکاران چنان در حال غارت و چپاول هستند که هیچ اعتنا و توجهی به حال هم‌وطنان خود ندارند و همچنان هم برای ادامه بیشتر حکومت غارتگرانه خود مردم را با زیر فشار حجاب اجباری قرار دادن، محدود کردن اینترنت و قطع وسایل ارتباط جمعی سرگرم می‌کنند. مردم را در کوچه و خیابان‌ها و متروها و اماکن عمومی به جرم بدحجابی زیر ضربات چوب و چماق می‌کشند و مهسا امینی‌ها را با مشت و لگد می‌کشند. و از طرف دیگر به بهانه اربعین و زیارت کربلا زنان و مردان را به هم چسبانده مانند گوسفندان در کامیون‌ها می‌چپانند که آدم حتی از دیدن عکس این مردم که بدین گونه تحقیر و بی‌حرمت می‌شوند، احساس شرم می‌کند.

یادم می‌آید وقتی که نوجوان ۱۲-۱۳ ساله‌ای بودم، یکی از دوستانم از تهران برگشته بود. او برایم درباره گشت به قوچان تعریف کرد روزی در تهران هوس می‌کند که سوار اتوبوس بشود. اتوبوس چنان شلوغ و از مسافر پر بود که مردم از همه طرف به هم چسبیده بودند (البته او این صحنه را با کلمات دیگری تشریح کرد که بسیار دور از ادب و شایسته «میراث ایران» نیست). دوستم از دیدن این صحنه بسیار خشمگین و در عین حال حیرت کرده بود. حالا تصور کنید که رژیم ملایان با حیا که این قدر مواظب ندیدن تار موی زنان هستند و از آرایش و پوشش سر خانم‌ها مراقبت می‌کنند، چگونه می‌پذیرد که صدها زن و مرد را به زور در یک کامیون سر باز این‌گونه بهم چسبند؟ و در حال رفتن به زیارت اماکن متبرکه که مرتکب برخی گناهانی شوند که به زیان آوردنش هم برای من شرم‌آور است... شاید امیدوارند که تقاضای عفو و بخشش‌شان از امامزاده هنگام زیارت و رسیدن دست‌شان به ضریح پذیرفته خواهد شد!!

فشارها و بی‌تدبیری حاکمان آنقدر زیاد است که آمار مهاجرت و فرار مغزها رو به افزایش است و در ظرف سال گذشته تعداد پزشکان و استادان، پرستاران و سایر گروه‌های تحصیلکرده‌ی که کشور را به قصد مهاجرت ترک کرده‌اند حیرت‌آور بوده است. در حالی که کشور با آن همه منابع طبیعی، آن همه استعدادها بی‌نظیر می‌تواند کشوری نمونه و آزاد باشد تا مردم شریف و زحمتکش ایران بتوانند با انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب پوشش، انتخاب دین و آیین خود و داشتن آزادی بیان نیاز به ترک میهن خود نداشته باشند. نه مثل امروز که کوچ کردن بشود آرزوی اکثر ایرانی‌ها با هزاران خواب و خیال برای زندگی بهتر در یک کشور بیگانه! و مضحک‌تر اینکه رسیدگی به وضعیت دزدان میلیاردی در صنعت و تجارت و مقامی به آدمی مثل قالیباف شهردار سابق و رئیس مجلس کنونی و احتمالاً رئیس‌جمهور آینده سپرده شود که خود یکی از بزرگ‌ترین دزدان و اختلاس‌گران کشور است؟!!

تاکی مسؤولان ایران که در حال حاضر به صورت عشیره‌ای و طایفه‌ای مثلاً در حال چرخاندن امور کشور هستند می‌خواهند با این روش‌های شرم‌آور کشور را به هلاکت و ویرانی سوق دهند؟ و چه روزی کار به کاردان و گروهی که دلسوز ایران و ایرانی باشد و خواهان کار صادقانه و مبارزه با رانت‌خواری و دزدی هر نوع فساد باشد، سپرده خواهد شد؟

به امید آن روز، به امید روزهایی که شاهد شکوفایی کشورمان باشیم کشوری که در آن مردم آزادانه دین و مذهب، لباس و راه فعالیت و کار خود را انتخاب می‌کنند. روزی که دین از کشورداری جدا شده باشد.



کله‌پاچه است که به معنای کور و کر کردن مردم و کنترل چشم و گوش آنهاست و جلوگیری از آگاهی مردم از رفتار واقعی حاکمان، ادامه حکومت خود را تسهیل و هموار نمایند. و عین این را در رفتار جمهوری اسلامی می‌شود دید. در حالی که گفته می‌شود دولت در ایجاد مدارس در دهات و شهرهای دورافتاده و فراهم کردن امکانات آموزشی و توسعه علم و دانش میان کودکان و نوجوانان کوتاهی کرده است، اما در نهایت وقاحت و بی‌شرمی درباره دختران بازمانده از تحصیل می‌گویند اگر مدرسه نیست که دخترها درس بخوانند همان بهتر که به خانه شوهر بروند. یعنی این دختر بچه‌ها در سنین پایین به کارخانه تولید بچه تبدیل شوند. دائماً شنیده می‌شود که تعداد نوع‌روسان خردسال در مناطق دورافتاده به خاطر فقر و نبودن تسهیلات رو به افزایش است. حدود نزدیک به دو میلیون زن بی‌سواد در ایران هستند و وسیله تحصیل برای تعداد بسیاری از کودکان و دختران جوان به دلیل مشکلات اقتصادی و نبود امکانات آموزشی فراهم نیست. این در حالی است که دولت با وقاحت تمام بهترین مدارس و بیمارستان‌های مجهز را در عراق و برای حزب الله لبنان دایر می‌کند و برای ساختن گنبد و بارگاه امامان و امامزاده‌ها در عراق از جان و مال دریغ ندارد و به ادعای یکی از آخوندها یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌ها و خوابگاه‌ها را در عراق ساخته است که عراقی‌ها برای ساختن آن بناها تنها شن و آب داده‌اند. آن وقت گفته می‌شود که در داخل ایران بچه‌ها برای درس خواندن و رفتن به مدرسه باید هر روز ۲۰ کیلومتر راه بروند و بسیاری از دخترها قادر به ادامه تحصیل نبوده و ناگهان به خانه شوهر فرستاده شده‌اند و در سنین پایین صاحب چند بچه می‌شوند.

خوردن مغزه به معنای ناتوان کردن مغز افراد برای درست فکر کردن و در عمل به سکوت کشاندن مردم و با بستن چشم و گوش آنها، به قول معروف «دور شو، کور شو» را به اجرا گذاشتن. یعنی با دور ایستادن و کربودن و نشنیدن و ندیدن، بسیاری از خرابی‌ها و ویرانی‌ها و ناهنجاری‌ها و ناملایمات زندگی مردم اهمیت خود را از دست می‌دهند و وجود آنها امری طبیعی و عادی تلقی خواهد شد.

پادشاه در جواب وزیر اعظم، به آنان توصیه خوردن پاچه را می‌کند: یعنی در نهایت بی‌شرمی و بی‌حیایی توصیه به پاچه‌خواری، ریاکاری، چاپلوسی و مکر در میان اطرافیان حاکم اعظم!

الحق که تاکنون این معما که چگونه رهبر و رؤسای قوم که با لباس دینی بایستی به اصطلاح نمونه و سرمشق اصالت، دیانت، امانت و درستی و بی‌نیازی از مال و مکنت و ثروت باشند، چنین آشکارا و در نهایت خونسردی بر روی دزدی‌های کلان سربوش می‌گذارند و حتی توصیه می‌کنند تا زیاد صدایش را هم در نیاروند، چرا که به مصلحت نظام نیست، برای من لاینحل مانده بود. آخر چطور می‌شود دزدی و فرار آدمی نظیر خاوری را با ۳ میلیارد دلار لاپوشانی کرد؟ کسی که حالا پسرش یکی از سرمایه‌دارهای بزرگ و موفق در عرصه جهانگردی معرفی می‌شود! حالا خبر دزدی بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار در شرکت پولاد سر زبان‌هاست. ده برابر دزدی خاوری! چطور چنین چیزهایی ممکن است؟

اگر همه دزدی‌هایی را که از ابتدای بنیان‌گذاری جمهوری اسلامی تا به حال انجام شده را جمع کنیم، سر به صدها میلیارد دلار می‌زند. هنوز کسی نیست بپرسد که چقدر از ۷۰۰ میلیارد دلار فروش نفت در دوره احمدی‌نژاد خرج آبادانی و توسعه کشور شد و چقدر به حساب‌های شخصی در بانک‌های خارجی منتقل شد و چقدر در بانک‌های خارجی ماند که شامل تحریم‌های آمریکا و کشورهای اروپایی شده است؟ آیا نمی‌دانند که علت اینکه مردم ایران روز به روز با فقر و ناتوانی مالی بیشتری دست به گریبان‌اند، چیست؟ اگر به مقدار دزدی‌هایی که توسط چند خانواده نام‌آشنای همه مردم ایران توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که کسری بودجه سالانه ایران با رویکرد متفاوتی در مقابل تحریم‌ها حدود ۹/۱۶ میلیارد دلار است، خواهیم دید که تنها یک قلم دزدی در مجتمع فولاد بیش از بودجه یک سال مملکت است. یک جمع و تفریق ساده نشان می‌دهد که دارایی‌های اختلاس شده توسط عوامل حکومتی و

نامه به سردبیر

خدا پشت و پناه شاه بود

دکتر جان، درود و سلام بی‌پایان به حضور شخص شریف با آن سرمقاله بسیار بسیار میهن پرستانه همچون سرمقاله‌های پیشین و با تبریک بسیار به وجود چنین مادری. با آرزوی تندرستی و صحت و سلامت و طول عمر توأم با موفقیت‌های بیشتر برای ایشان که چنین سرنوشت و زندگی پر باری را با خود داشته‌اند. فقدان دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن با آن همه خدمت به هم‌وطنانش و میراث فرهنگی که از خود باقی گذاشت جای بسیار تأسف دارد. مقاله محمدرضا واقفی راهم که از نظر تاریخی آگاه‌کننده بود. من ایمان دارم که تمامی این جریانات از نظر الهی ثبت است، و برای دوره پهلوی به بهترین وجه از قبل در لوحه الهی پیش‌بینی‌های حکیمانه به کار رفته است. کاری که صادق قطب‌زاده برای محمدرضا شاه پهلوی برنامه‌ریزی کرده بود، خداوند که مرتب می‌فرماید ای بشری که با مکر و حيله بر علیه بندگان من نقشه م‌زورانه برای بی‌اعتباری طراحی

می‌کنی یادت باشد که تو را من خلق نمودم که از تو مکارترم. و ملاحظه نمودی که چگونه با حکمت الهی اش انور سادات را در آخرین لحظات به نجات آن زنده‌یاد مأمور نمود و با آن عزت و آبرو و تشریفات رسمی و بی‌نهایت آبرومندانه به خاک سپرده شد و رو سیاهی برای قطب‌زاده گذاشت. برخلاف صدام و عمر قذافی که با چه خفت و خواری جان باختند. برخلاف نظر آقای محمدرضا واقفی که جشن دوهزار و پانصد ساله را از موارد منفی آن می‌دانند، به نظر من در تاریخ هرگز و هرگز تکرار نخواهد شد که چنین مراسمی را با حضور رؤسای جمهور و پادشاهان و ولیعهدا و نخست‌وزیران و غیره از سراسر جهان به اجرا گذاشته شود که اثر مثبت آن را قرن‌ها نسل‌های آینده آن را خواهند ستود. زنده‌یاد اگر اشاره‌ای به عدم تجدید قرارداد نفت را نمی‌نمود و با غرب و آمریکا که این همه خیانت به ایران کردند، سازش می‌کرد امکان چنین توطئه‌ای پیش نمی‌آمد. با پوزش که با چه کسی دارم این مطالب را می‌نویسم که استاد امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. قربانت همشهری. مجله‌ها پر بار هستند و دارم لذت می‌برم.

محسن پورفر، خدا قوت

استاد نقاشی من

من در بسیاری از شماره‌های نشریه شما، «میراث ایران»، نام جناب استاد دولتشاهی را می‌بینم که یقین دارم ایشان سال‌ها پیش در دبیرستان امیرکبیر استاد نقاشی من بودند که گاه شعری هم می‌خواندند که برخی را با وجود گذر: «یاد ایام جوانی؛ جگر خون می‌کرد/ خوب شد پیر شدم دیگر و نسیان آمد»، هنوز به خاطر دارم: **گفتم به لب‌ت چیست نهان؟ گفت نمک!**
گفتم نمکت را بمکم؟ گفت نمک
اگر یادآوری من درست است، به استاد سلام مرا برسانید.

مسعود علی پور

فرشتگان معاصر

از نظرگاه من، هنر امری شفابخش و مانند مفهوم شراب موجب باززایی درونی می‌شود. این شاید کم‌ترین تأثیر یک اثر هنری باشد. از این رو ناخودآگاه مجموعه‌ای را سال‌های ۶-۲۰۰۵ با همین نیت شروع کردم. با «فرشتگان معاصر» خواستم انسان امروزی و خسته از تلاطم افکار را لحظه‌ای به بازی بگیرم و در کم‌ترین زمان به فضای دیگری پرواز دهم، حتی اگر به نظر کاری کودکانه باشد. فرایند این مجموعه بدین صورت بود که دو بال فرشتگان را روی پرده سفیدی کشیدم و مانند پرده‌کش‌های قدیم در ایران در فضای عمومی نصب کردم و از مردم عادی خواستم بدون هیچ پیش‌فکری جلوی بال‌ها بایستند. در حالی که برخی جدی و برخی با طنز با این بال‌ها نقش بازی می‌کردند، مرتب از حالت‌های آنها عکاسی می‌کردم. آنها وقتی عکس خودشان را می‌دیدند، احساس‌های خود را ابراز می‌کردند. این بازی تبدیل به هنر شد. از میان عکس‌های زیادی که از جاهای مختلف ایران عکاسی کرده بودم آنها را با فرهنگ ایرانی تلفیق کردم. در واقع زیر پوسته هر اثر فرشته انسان‌هایی با خیال‌های ساده و پیچیده پنهان شده‌اند که بخشی از آن را به عنوان اثر برای مخاطبان به نمایش گذاشته‌ام.

حجت‌امانی

In my opinion, Art has a healing mechanism and like wine, it causes internal resurgence. Perhaps this phenomenon leaves the least impact of the work of Art. With this intent I started a series of work in 2005-2006 "Contemporary Angels" If even for a moment I could have the modern man whose tired of his internal turmoil spread his wings and fly into a space of his desires.



Instagram /HOJAT_AMANI
hojatamani@gmail.com



خبرها

افسانه حسامی فرد اولین زن ایرانی فاتح «مرگبارترین قله جهان» شد

یک زن ایرانی و یک زن پاکستانی توانستند به عنوان اولین زنان کشورهای شان قله «کی ۲»، از بلندترین و خطرناک‌ترین قله‌های جهان، را فتح کنند. افسانه حسامی فرد، کوهنورد ایرانی، روز جمعه ۳۱ تیر به همراه تیمی از کوهنوردان کشورهای مختلف توانست قله «کی ۲» را فتح کند. به این ترتیب او نام خود را به عنوان نخستین زن ایرانی فاتح این قله ۸۶۱۰ متری ثبت کرد. حسامی فرد



اردیبهشت گذشته قله اورست را هم فتح کرده بود.

سمینا بیگ، کوهنورد ۳۲ ساله اهل روستایی دورافتاده در شمال پاکستان، نیز روز جمعه پرچم سبز و سفید کشورش پاکستان را بر فراز قله کوه «کی ۲» به اهتزاز درآورد. حسامی فرد و بیگ در بین چندین کوهنورد زنی بودند که روز جمعه با موفقیت به قله «کی ۲» رسیدند. بنا بر گزارش‌ها یک کوهنورد زن پاکستانی دیگر به نام نایلا کیانی هم در تیم فاتح قله کی ۲ حضور داشت، اما به نظر می‌رسد که بیگ چند دقیقه زودتر به بالای قله رسید.

رسانه‌های افغانستان نیز روز جمعه از مرگ یک کوهنورد افغان به نام علی اکبر سخی که از اعضای این تیم بود، خبر دادند. بنا بر این گزارش‌ها، سخی روز پنجشنبه در مسیر قله بر اثر حمله قلبی جان خود را از دست داد.

«کی ۲» دومین قله بلند جهان پس از قله اورست، در منطقه «قره قروم» رشته کوه‌های هیمالیا در پاکستان و در مرز آن کشور با چین قرار گرفته است. کی ۲ یکی از مرگبارترین قله‌ها برای کوهنوردان، به ویژه هنگام پایین آمدن از کوه، است و تاکنون تنها چند صد نفر موفق به فتح آن شده‌اند. این در حالی است که قله اورست بیش از ۹ هزار بار فتح شده است. گفته می‌شود که بالا رفتن از این کوه بسیار دشوارتر و چالش برانگیزتر از صعود به اورست است.

ابهام درباره تابلوی «مفقود شده» مظفرالدین شاه در کاخ گلستان

رسانه‌های ایران می‌گویند پرتبه مظفرالدین شاه قاجار اثر کمال الملک، نقاش نامی ایران، از کاخ گلستان تهران مفقود شده و در یکی از حراجی‌های آثار هنری بریتانیا «فروخته شده» اما مدیر کاخ گلستان گفته است که چنین اثری در فهرست اموال کاخ قرار ندارد. روزنامه‌های همشهری و شرق چاپ تهران با استناد به اظهارات دو نفر از کارکنان سابق کاخ گلستان می‌گویند پرتبه رنگ روغن مظفرالدین شاه در تالار برلیان کاخ گلستان قرار داشته است.

بر اساس گزارش رسانه‌های ایران این تابلو در سال ۱۳۷۸ از کاخ خارج و پس از انتشار تصویر آن در کاتالوگ حراج کریستیز لندن، «در ۲۳ فروردین

ماه ۱۳۷۹ به مبلغ بیش از ۴۴ هزار پوند» فروخته شده است. بر اساس نوشته روزنامه‌های تهران تاکنون گزارشی از سرقت احتمالی یا مفقود شدن این اثر در ایران ثبت نشده است.

رسانه‌های ایران در توصیف این پرتبه به عکس قدیمی سیاه و سفیدی از تالار برلیان کاخ گلستان اشاره می‌کنند که تابلوی چهره مظفرالدین شاه در سمت چپ در ورودی آن نصب است. آفرین امامی، مدیر مجموعه کاخ گلستان، گفته است که نه تنها این تابلو در فهرست آثار کاخ قرار ندارد، بلکه سایر تابلوهایی که در این عکس دیده می‌شود هم جزو اموال ثبت شده کاخ نیست. احمد زواره‌ای که از سال‌های اول انقلاب بهمن ۵۷ تا سال ۱۳۸۶ مدیر این مجموعه تاریخی بوده گفته است که «در تالار برلیان تابلویی از مظفرالدین شاه نداشتیم. اصلاً تابلوی ایرانی نداشتیم و تمام تابلوها خارجی هستند. این تابلوها هم اکنون هم در تالار برلیان هستند.»

خانم امامی هدیه دادن برخی از آثار هنری در دوره قاجار را امری مرسوم خوانده و گفته «اگر اثری از این تابلو در میان اموال دوره پهلوی به دست نیاید، می‌توان گفت ممکن است این تابلو در صورت تأیید اصالت عکس و تصویر آن، در دوره قاجار وجود داشته اما به دوره پهلوی نرسیده است.»

وی احتمال داده که با توجه به تفاوتی که قاب این اثر در زمان فروش در حراجی کریستیز با قابی که در عکس سیاه و سفید دیده می‌شود دارد ممکن است اثر فروخته شده «تقلبی» باشد یا تابلوی دیگری از مظفرالدین شاه وجود داشته باشد.

کشف گذرگاه‌های مخفی کاخ خسرو پرویز در عراق

باستان‌شناسان در استان دیاله در شرق عراق در بررسی‌های باستان‌شناسی خود به معابری زیرزمینی برخورد کرده‌اند که به نظر می‌رسد راه‌های مخفی منتهی به کاخی باشد که در این شهر تاریخی بنا شده بود. باستان‌شناسان برآورد می‌کنند که این شهر یافت شده در محدوده شهر مقدادیه در شمال شرقی استان دیاله بیش از ۱۴۰۰ سال پیش بنا شده و بارها مورد تاخت و تاز دشمنان قرار گرفته است.

احمد عبدالجبار خمس، سرپرست باستان‌شناسان دیاله، می‌گوید که عملیات اکتشاف با استفاده از روش‌های ترکیبی از جمله فناوری‌های شبیه‌سازی مدرن، نقشه‌های تاریخی، نمونه برداری‌های ماهواره‌ای، و رجوع به اسناد تاریخی صورت می‌گیرد. بر اساس برآورد باستان‌شناسان این شهر، که یکی از مهمترین شهرهای ساسانیان محسوب می‌شد، احتمالاً اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، بود. خمس می‌گوید که یافته‌ها حاکی از آن است که «این شهر مرکز اقتصادی و نظامی مهمی بوده است و از آن جاکه در ساخت بنای آن خشت، شیر، و گل به کار رفته است احتمالاً مرکز اقامت شاهزادگان و خاندان سلطنتی بوده است.» زندگی در این شهر ظاهراً بعد از حمله اعراب هم ادامه داشته، اما محوطه درونی کاخ مورد دستبازی قرار نگرفته و حتی مسجدی که بنا شده بیرون عمارت ملکی ساخته شده است.

کشف یک گورستان تاریخی مربوط به دوره اشکانیان در اهواز

احمد رضا حسینی معاون میراث فرهنگی استان خوزستان، روز ۱۵ تیر، با اعلام خبر کشف یک گورستان تاریخی مربوط به دوره اشکانی در اهواز، گفت: کارکنان شرکت ملی حفاری ایران در عملیات اجرایی این شرکت در یکی از مناطق اهواز و حین حفاری با بیل مکانیکی برای احداث جاده دسترسی به چاه نفت، به یک گورستان تاریخی برخوردند. به محض کشف این گورستان، بلافاصله مراتب به اطلاع اداره کل میراث فرهنگی خوزستان اعلام شد و کارشناسان میراث فرهنگی استان در محل حاضر شدند و بررسی‌های کارشناسی در این خصوص آغاز شد و عملیات حفاری بلافاصله متوقف شد.

حسینی تصریح کرد: «در این گورستان تاریخی، گورخمره‌هایی سفالی و نخودی رنگ با اندود قیرشبه به تدفین‌های اواخر اشکانی و اوایل ساسانی کشف شده است و در آینده نزدیک با مجوز پژوهشگاه میراث فرهنگی نسبت به کاوش گسترده در این محوطه اقدام می‌شود و اقدامات لازم برای ثبت ملی آن صورت خواهد گرفت». بررسی‌ها در کارشناسی اولیه نشان می‌دهد که در این گورستان تاریخی فعاله تدفین خمره‌ای وجود دارد که قرار است در اسرع وقت نسبت به تثبیت و نجات بخشی آن توسط کارشناسان مجرب اقدام شود. این گورستان نو یافته در محله فاز ۴ کوروش در حدود ۱۵۰ متری ساحل کارون قرار گرفته است.

وی با اشاره به مشاهدات اولیه از داده‌های فرهنگی این گورستان و کشف چندین گور خمره، تصریح کرد: «این نوع تدفین که به نام تدفین گور خمره‌ای موسوم است از دوران نوسنگی برای دفن اموات و به ویژه نوزادان و خردسالان استفاده می‌شد اما اوج استفاده از این روش تدفین را می‌توان در دوره اشکانیان مشاهده و پیگیری کرد. نمونه‌های این تدفین در گورستان‌های پارتی اکرویل، کنگاور، گرمی مغان و شغاب بوشهر، قابل پیگیری و شناسایی است و با مقایسه داده‌های گورستان نو یافته کوروش اهواز و گورستان‌های دیگری می‌توان گاه‌نگاری مناسبی برای آن ارائه داد. گور خمره‌های نو یافته قابل مقایسه و مطابقت با گور خمره‌های محوطه شغاب بوشهر هستند؛ ... نکته بسیار مهم در باب گور خمره‌های گورستان کوروش اهواز، کنار رودخانه و به سمت رودخانه بودن تدفین‌هاست. این تدفین به سمت رودخانه در داده‌های دیگر دوره اشکانی قابل رویت و مشاهده است. در گورستان گرمی مغان هم گور خمره‌ها به سمت رودخانه بودند. به سمت رودخانه بودن این نوع تدفین در گورستان کوروش اهواز این نظر را تقویت می‌کند که این گورستان و تدفین‌های آن می‌تواند متعلق به آیین مهر پرستی و تدفین‌های مهری تلقی شوند. گورستان‌های خمره‌ای بیشتر با شیوه‌های آیین مهر پرستی مطابقت دارند.

همچنین از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد این گورستان نو یافته باید به دوره این گورستان که دوره اشکانیان است، اشاره کرد. اغلب پژوهشگران جنوب خوزستان و شهر اهواز را تا قبل از ساسانیان (باستان متاخر) فاقد استقرارگاه دائمی معرفی می‌کردند اما وجود گورستان نو یافته کوروش اهواز به خوبی بیانگر استقرارهای در اواخر دوره اشکانی در محدوده کنونی شهر اهواز است.

بدین ترتیب، این گورستان به همراه تپه آسیه آباد و داده‌های تدفین کوهساران منبع آب اهواز همگی حاکی از وجود استقرار دائم اهواز از دوره اشکانیان تا هم اکنون در محدوده شهر اهواز است.

در سال ۱۳۸۵ که بحث هرمز اردشیر مطرح شد، در چندین نقطه اهواز متوجه وجود آثار باستانی شدیم؛ از جمله در زرگان که محوطه باستانی در آن شناسایی شد و گور خمره‌ها و تنبوشه‌های سفالی به دست آمد. چندی بعد در همان منطقه در پشت سایت محوطه‌ای پیدا شد که مورد بررسی میراث فرهنگی قرار گرفت اما هیچگاه کاوش انجام نشد. محوطه باستانی کوهساران نیز در سال ۱۳۹۰ شناسایی شد اما بعد از یک دهه ثبت ملی شد.

کاوشگران باستان‌شناسی در ترکیه دیوارهایی گچی مشابه تخت جمشید یافتند



یک تیم کاوش بین‌المللی به تازگی دیوارهای گچی ایرانی متعلق به دوران امپراتوری پارس را در نزدیکی روستای پرسوک استان نیده ترکیه یافته که به دیوارهای تخت جمشید شباهت زیادی دارد.

به گزارش خبرگزاری آناتولی در روز ۱۱ مرداد، این تیم حفاری که از سال ۱۹۶۳ با مجوز سازمان باستان‌شناسی فرانسه در ترکیه فعالیت می‌کند، در کاوش‌های تازه‌اش دیوارهای گچی برج مانده از امپراتوری پارس را در تپه‌های استان شرقی نیده ترکیه کشف کرد. این گروه حفاری در کاوش‌های پیشین خود، خط هیروگلیف دوره هیتی‌ها متعلق به قرن هشتم پیش از میلادی را یافته بودند که بر روی برج دیده‌بانی یک قلعه حک شده بود.

کلر برات، سرپرست تیم حفاری به خبرگزاری آناتولی گفته است که گروهی ۱۵ نفره از آمریکا، فرانسه و ایتالیا در حفاری‌های امسال در ترکیه کار کرده‌اند و دیوارهای خشتی عصر آهن متعلق به قرن هفتم و هشتم پیش از میلاد را نیز یافته‌اند.

سرپرست تیم حفاری کشف این سازه‌ها را «بسیار مهم» توصیف کرده چرا که به گفته او «تعداد کمی» از این سازه‌های سنگی گچی ایرانی، متعلق به عصر هخامنشی که در سده‌های چهار تا شش قبل از میلاد کاربرد داشته، وجود دارد. برات گفته است که کار حفاظت و مرمت این دیوارها در سال آینده انجام خواهد شد. آثار برج مانده از عصر هخامنشی در کاپادوکیه که منطقه‌ای «فوق العاده استراتژیک» و «بسیار حائز اهمیت» است که توسط یک حاکم محلی اشغال شده بوده است.

سرپرست تیم حفاری می‌گوید حین اکتشاف متوجه شده‌اند که این دیوارها توسط رومی‌ها محاصره و به آتش کشیده شده‌اند و سپس رومی‌ها آنها را تعمیر کرده‌اند. از این رو، تصور می‌شود که جنوب کاپادوکیه نه به شکل مسالمت‌آمیز، بلکه در نتیجه یک جنگ تمام عیار تحت اشغال روم قرار گرفته بوده است. به گفته او، دیوارهای سنگی تخریب شده که طی کاوش امسال پیدا شده، نشان از شدت حمله رومی‌ها دارد و تمام سطوح بالایی، تخریب شده است. کلر برات می‌گوید دیوارهای پارسی یافت شده در این محل همانند دیوارهای تخت جمشید، قبرس و فلسطین است.

همیشه و همه جا با «میراث ایران»

۹۷۳.۴۷۱.۴۲۸۳

در سوگ ایرج غفوری



دوستی گرانمایه، انسانی والا و بی نظیر را از دست دادیم که سالیان سال درگردهمایی‌های فرهنگی و ادبی، و در مسافرت‌ها باهم بودیم و خاطرات بس به یادماندنی از او داریم. گلچین روزگار عجب خوش سلیقه است می‌چیند آن گلی که به عالم نمونه است ایرج عزیز ارزش بودند را همیشه از اندیشه یک لحظه نبودنت می‌توان فهمید. تو میان بودندت و یادت، یادت را برایمان گذاشتی و بودندت را افسانه ساختی.

زدم فریاد خدایا این چه رسمی است رفیقان را جدا کردن هنر نیست رفیقان قلب انسانند خدایا بدون قلب چون گونه توان زیست در رسای ایرج این دوست فهم، آزاداندیش، حلیم و بردبار از کلام استاد ملک الشعراء بهار مدد می‌گیریم:

دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند
شو بار سفر بند که یاران همه رفتند
آن گرد شتابنده که در دامن صحرا است
گوید چه نشینی که سوران همه رفتند
داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو
کز باغ جهان لاله‌عذاران همه رفتند
گر نادره معدوم شود هیچ عجب نیست
کز کاخ هنر نادره‌کاران همه رفتند
افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند
اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند
فریاد که گنجینه طرازان معانی
گنجینه نهادند به ماران، همه رفتند
یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران
تنها به قفس ماند و هزاران همه رفتند
خون بار بهار از مژه در فرقت احباب
کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

منوچهر لاریان

دکتر ایرج غفوری انسانی والا، نمونه، همسری شایسته، پدری دل‌بند و عاشق خانواده، دوستی بی نظیر و ادیبی ناشناخته بود. دکتر غفوری یکی از بهترین جراحان بیماری‌های سرطان زنان بود که میان همکارانش زبانزد همه و مشکل‌گشای هم‌تایان خود بود. دانشجویان پزشکی و دوره‌های تخصصی همه شیفته مهارت، دقت و زبردستی او بودند. او عاشق ایران و شعر و ادبیات فارسی بود و فردوسی و مولانا برای او جا و مکان بالایی داشتند در حالی که به حافظ و سعدی و بسیاری از شعرای نهم علاقه و ارادت داشت.

دکتر غفوری خیلی زود از میان ما رفت، اما یادش همیشه در دل‌ها زنده خواهد بود. درگذشت ایشان را به خانم مرضیه نجات غفوری همسر، هاله و والد فرزندان ایشان و دیگر اعضای خانواده، بستگان و دوستانش صمیمانه تسلیت می‌گوییم. ناهید و شاهرخ احکامی - «میراث ایران»

پنجمین پالایشگاه بزرگ نفت جهان محصول سرمایه‌گذاری حکومت پهلوی است

پالایشگاه نفت «اس اویل» زیرمجموعه شرکت پالایش نفت «سانگ یانگ» در کره جنوبی که در سال ۱۳۵۵ با سرمایه‌گذاری ایران و با نام اصلی «شرکت نفت ایران و کره» تأسیس شده بود، اکنون پنجمین پالایشگاه نفت بزرگ جهان است. در سال ۱۳۵۵ که ایران برای تأسیس شرکت نفت ایران و کره سرمایه‌گذاری کرد، تولید ناخالص داخلی ایران بیش از دو و نیم برابر کره جنوبی بود، اما گزارش تطبیقی پایگاه داده باز ایران نشان می‌دهد ۴۴ سال بعد، یعنی در سال ۱۳۹۹ تولید ناخالص داخلی کره جنوبی به بیش از ۱۳ برابر ایران رسیده است.

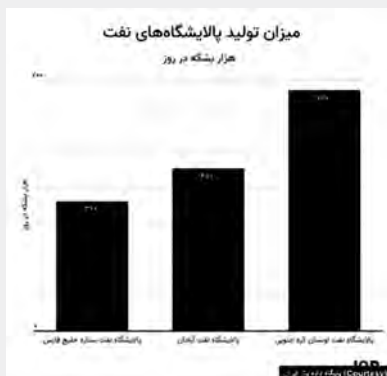
رشد چشم‌گیر صنایع نفت کره جنوبی می‌توانست از آن شرکت نفت ایران و کره باشد، اما پس از انقلاب ۵۷، در سال ۱۳۵۸ کره نام این شرکت را هم عوض کرد و در سال ۶۹ شرکت آرامکو عربستان سعودی ۳۵ درصد از سهام سانگ یانگ را خرید. استراتژی ادغام عرضه نفت خام ایران با محصولات پالایشی کره که منطقه در حال رشد جهان بود، تقریباً ۲۰ سال پیش از عقد قرارداد بلندمدت عربستان آغاز شده بود، اما از سال ۹۳ آرامکو بزرگترین سهامدار اس اویل شد و مدیرعامل آن حسین القحطانی، شهروند عربستان است.

سرمایه‌گذاری‌های آینده‌نگرانه ایران در زمان محمدرضا شاه پهلوی به کره جنوبی محدود نبود؛ چنان‌که پایگاه داده باز ایران پیش از این گزارش داده، سرمایه‌گذاری در میدان نفتی فراساحلی بریتانیا یکی دیگر از این نمونه‌ها است.

درآمد ایران پس از شوک نفتی سال ۱۳۵۱، طی چند ماه به چهار برابر، یعنی نزدیک به «۲۰ میلیارد دلار در سال» رسید. این منابع مالی جدید به محمدرضا شاه فرصت داد ظرفیت‌های اقتصادی و صنعتی ایران را افزایش دهد و سرمایه‌گذاری نفتی و گازی در کشورهای از جمله آفریقای جنوبی، کره جنوبی و بریتانیا آغاز کند.

قرارداد دریای شمال بریتانیا میان شرکت ملی نفت و بریتیش پترولیوم که کشف میدان میعانات گازی «رام» در شمال شرقی اسکاتلند را در پی داشت، یکی از پیامدهای سرمایه‌گذاری‌های ایران در آن زمان بود که در سال ۱۳۸۳ به بهره‌برداری رسید.

بریتیش پترولیوم، در سال ۸۸ به دلیل تحریم جهانی برنامه هسته‌ای ایران فعالیت خود را متوقف کرد و در سال ۹۶ سهام خود را به شرکتی به نام «سریکا انرژی» فروخت. رام اکنون پرسودترین میدان گازی سریکا انرژی است، اما سهم ایران از این سود به دلیل تحریم به یک «حساب مسدود» و اریز می‌شود.





مخترع «آباکلاه» درگذشت

استاد حسین وحیدی، معلم پیشکسوت و چهره ماندگار ایران، در سن ۹۷ سالگی دارفانی را وداع گفت. وی نخستین کسی بود که واژه «آباکلاه» را ابداع کرد. مخترع آباکلاه، رکورددار طولانی ترین زمان تدریس، استاد حسین وحیدی متولد هشتم اسفند ۱۳۰۴ در قزوین بود.

او می گفت: اگر روزی بیاید که آن روز درس ندهم خسته می شوم، تازمانی که نفس دارم می خواهم معلم باشم. معلمی عشق من است. این دغدغه را دارم که جوانان موفق باشند، سعی کردم شاگردانم را صحیح تربیت کنم و تحویل جامعه بدهم. مخترع آباکلاه من بودم ولی خودم نمی دانستم. تلفظ الف مدی و انتقال آن به بچه ها سخت بود، خودم اسم الف مدی را آباکلاه گذاشتم و این طور به بچه ها درس می دادم. تدریس با آهنگ بود: الف هیچی نداره، ب به نقطه داره.

با آهنگ درس می دادم و بچه ها پشت سرم تکرار می کردند. معلم بودن به تنهایی شرط نیست، معلم باید مربی باشد، حوصله کند و بچه ها رو به روز بار بیاورد. دانش آموزی که سر کلاس نشسته است را به ماسپرده اند و امانت است. معلم با قلب مردم و با خداسر و کار دارد. مقام معلم بالاست.

مصطفی فرزانه فیلم ساز، نویسنده و دوست صادق هدایت درگذشت

مصطفی فرزانه، نویسنده، فیلم ساز و مترجم ایرانی در سن ۹۳ سالگی در کن فرانسه درگذشت. کتاب دو جلدی «آشنایی با صادق هدایت» به قلم فرزانه از پر خواننده ترین کتاب های خاطرات پس از انقلاب بوده ست.

مصطفی فرزانه، ملقب به «فری فرزانه»، نویسنده، فیلم ساز و مترجم صاحب نام ایرانی روز سه شنبه ۲۸ تیر در شهر کن فرانسه زندگی را وداع گفت.

اهل سینما، به دلیل نمایش فیلم های فرزانه در شش دهه پیش در جشنواره های کن، ونیز و لوکارنو، او را از بزرگ ترین پیشگامان سینمای ایران می دانند.

مصطفی فرزانه در سال ۱۳۳۷ با فیلم کوتاه «مینیا تورهای ایرانی» به عنوان محصول فرانسه در جشنواره فیلم ونیز حضور پیدا کرد. پس از آن فیلم دیگر او با نام «کورش کبیر» سال ۱۳۴۰ در بخش مسابقه فیلم های کوتاه جشنواره فیلم کن به نمایش درآمد و سپس با نمایش فیلم «زن و حیوان» در سال ۱۳۴۱ به جشنواره لوکارنو راه یافت و جایزه بهترین فیلم کوتاه هنری این فستیوال را از آن خود کرد. «فری فرزانه» در خانواده ای اهل فرهنگ و هنر زاده شد. از طرف پدر نواده میرزا رحیم فرزانه، از مترجمان دوره قاجار و از طرف مادر نواده آقارضا اقبال السلطنه بود که به عنوان نخستین عکاس حرفه ای ایرانی شناخته می شود.



درگذشت امیر اشرف آریان پور

خبردار شدم که دکتر امیر اشرف آریان پور، محقق و نویسنده و فعال حوزه موسیقی و استاد دانشگاه به علت کهنسنت سن و بیماری های ناشی از اوزون فوت کرد.

یاد دوران شیرین دانشگاه هنر و کلاس های او همچنین فعالیت های گسترده او برای شناساندن موسیقی کلاسیک و هنر نمایش موسیقایی یا همان

اپرا (آن هم در دورانی که نه تنها سایه برهوت بر موسیقی کشور گسترده شده بود بلکه حتی نبود نت موسیقی - نبود اینترنت - نایاب بودن کاست و فیلم و سی دی های موسیقی کلاسیک - نبود اخبار تازه و دست اول از دنیای موسیقی کلاسیک بیداد می کرد) این امیر اشرف آریان پور بود که واقعاً فعالیت می کرد و زحمت می کشید. او علاقمندان به اپرا را در منازل یا جاهای مختلف جمع می کرد. قبل از پخش فیلم ویدیوی اپرا، در مورد آهنگ ساز و داستان اپرا و زندگی نامه کوتاه بازیگران و خوانندگان همون فیلم توضیح می داد و سپس فیلم اجرای اپرا رو پخش می کرد. در آخر فیلم بحث گفتگو در مورد موسیقی آن اپرا بود و احیاناً چای و شیرینی ... این مجالس هم در دانشگاه هنر برگزار می شد، هم در انستیتوی ایران و اتریش، هم در کلیسای یونانی ها. گاهی منزل پری خانم زنگنه و خلاصه هر جایی که امکان حضور و جمع شدن بیست تا سی نفر علاقمند بود ...

دکتر آریان پور که خودش از خانواده آشنا با موسیقی و فرهنگ بود (خانم پری ثمر همسر او خواننده اپرا، امیر حسین آریان پور برادر او جامعه شناس، نویسنده، فرهنگ نویس، مترجم معروف، مهرداد مشایخی خواهرزاده او، جامعه شناس، پژوهشگر، جامعه شناسی، سهراب سپهری پسر خاله او شاعر معاصر و نقاش، پروانه سپهری دختر خاله او نوازنده ویلنسل و تحصیل کرده در برلین) اول در هنرستان موسیقی زیر نظر فاخره صبا تحصیل آواز کلاسیک کرد (می گفت صدای من تنور بود) و تحصیلات عالی خود را در دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران و سپس دانشگاه حقوق با درجه دکتری به اتمام رساند و سپس عازم وین شد.

بعد از اتمام تحصیلات خود در رشته موزیکولوژی از وین و همچنین هامبورگ، به ایران برگشت و سال ها به عنوان معاون مدیر عامل تالار رودکی، همکاری در قسمت روابط عمومی تالار رودکی و همچنین انجمن فیلامونیک ایران کار می کرد. پس از اتفاقات سال ۱۳۵۷ به اتفاق همسرش که خواننده اپرا بود، مجدداً ایران را ترک و در شرکت هواپیمایی لوفتانه ترا شاغل شد و در سال ۱۳۷۰ به کشور بازگشت. اول به دعوت شریف لطفی در دانشگاه هنر شروع به تدریس کرد و پس از مدتی به اتفاق حسن ریاحی گروه موسیقی دانشگاه آزاد را راه اندازی کرد.

امیر اشرف آریان پور، یکی از شناخته شده ترین مدرسان، پژوهشگران و مدیران موسیقی در ایران بود. او را از نخستین مروجان موسیقی کلاسیک به خصوص هنر اپرا در ایران می دانند.

از او کتاب ها و مقالات بسیاری چاپ و منتشر شده است. از جمله کتاب «دیکشنری آلمانی به فارسی» و همینطور «موسیقی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی» و صدها مقاله در مورد موسیقی، موسیقی اقوام، موسیقی ملل، موسیقی کلاسیک اروپا در مجلات چاپ داخل و خارج و و و و.

از او تجلیل و قدرانی های زیادی شد و جوایز زیادی دریافت کرد ولی به قول خودش، بهترین جایزه او زمانی بود که به چشم خود دید می بیند و یا خبرش رومی شنود که شاگردانش در عرصه های بین المللی موفق بوده و درخشیده اند. آن موقع است که با لبخند رضایت بر لب، احساس آرامش و راحتی دارد که دستمزد زحمات و تلاش هایش را تا زمانی که زنده بوده به چشم دیده است.

روحش شاد که حقیقتاً معلم بود و معلمی کرد. هومن خلعتبری



محیط زیست ایرانی از اول فوریه سال آینده میلادی به عنوان مدیر «موسسه آب، محیط زیست و بهداشت» این دانشگاه منصوب شده است.

دانشگاه سازمان ملل آقای مدنی را «دانشمند، مدرس و فعال شناخته شده جهانی در حوزه محیط زیست» معرفی کرده که در «تلاقی دانش، سیاست و جامعه» فعالیت می کند. موسسه آب، محیط زیست و بهداشت یکی از ۱۳ موسسه وابسته به دانشگاه سازمان ملل است که برای حل مشکلات فوری جهانی در زمینه بقای

بشر، توسعه و رفاه عمومی است. دانشگاه سازمان ملل بازوی علمی و تحقیقاتی این سازمان است.

کاوه مدنی استاد دانشگاه امپریال کالج لندن بود که به دعوت دولت دوم حسن روحانی، رئیس جمهور ایران، برای فعالیت در سازمان محیط زیست به ایران رفت. او در شهریور ۱۳۹۶ به مقام معاون بین الملل سازمان حفاظت از محیط زیست منصوب شد و یکی از مأموریت های اصلی او کمک به وضعیت بحران زده منابع آبی ایران بود.

بعد از بازداشت گروهی از فعالان محیط زیست ایران در زمستان گذشته، گزارش هایی از بازداشت و تحت فشار قرار گرفتن آقای مدنی هم منتشر شد. او در نهایت از مقام خود استعفا کرد و از ایران خارج شد.



فرزانه در اوایل جوانی با صادق هدایت، نویسنده بزرگ ایران آشنا شد و این آشنایی تا پایان عمر هدایت ادامه داشت. برخی حتی از رابطه «مریدی و مرادی» بین این دو گفته اند. آشنایی با هدایت باعث شد فرزانه کتاب دو جلدی «آشنایی با صادق هدایت» را بنویسد که به یکی از پرخواننده ترین کتاب های خاطرات ایران پس از انقلاب اسلامی تبدیل شد. فرزانه پس از اخذ دکترای حقوق بین الملل در پاریس و تولوز با کسب بورسیه دولت فرانسه در «مدرسه

مطالعات سینمایی پاریس» به پژوهش درباره هنر سرزمین مادری مشغول شد. این فیلم ساز مدت کوتاهی به به ایران بازگشت و تلویزیون ملی ایران را به همراه گروهی پایه گذاری کرد و پس از آن دوباره به پاریس بازگشت. از جمله کتاب های دیگر فرزانه می توان به «چار درد»، «ماه گرفته»، «دندان ها»، «خانه تبعید»، «بن بست: نامه های مرتضی کیوان»، «راست و دروغ»، «صادق هدایت در تار عنکبوت» و «زبان سرخ» اشاره کرد. علاوه بر تولید فیلم های مستند و کوتاه، مصطفی فرزانه ترجمه آثاری از فروید، اشتفان، رنه، گروسه، گوگول و چخوف را نیز در کارنامه ادبی خود دارد.

کاوه مدنی مدیر یکی از موسسات دانشگاه سازمان ملل می شود
دانشگاه سازمان ملل متحد اعلام کرد که کاوه مدنی، پژوهشگر و فعال

Addiction, CoDependency, Recovery

Detox, Residential, Out Patient and Intervention Services

درمان و بهبودی از هر اعتیاد و وابستگی های متقابل



رهایی

OMID e IRAN TV

Every Thursday, at 4:15 - 5pm



مشاور ترک اعتیاد از الکل، مواد مخدر، قمار، پر خوری، ترک سیگار و وابستگی های متقابل

Relapse Prevention, as well as Combined Family Groups, Yoga, Meditation, Coaching & Acupanture Services

با امکانات خانه های بازپروری تا بهبودی کامل با همکاری روانشناسان و روانپزشکان متخصص به بیمارهای اعتیاد و وابستگی

Transforming Life Center, Inc.

LA: 818.590.0134

OC: 949.910.3585

www.TransformingLifeCenter.com

گزیده‌هایی از کتاب:

مرزداران دامنه‌ی کیسمار (روایتی از کردهای شمال خراسان) نوشته هاشم صادقی باجگیران

آزادی غلامحسین رحیمیان به قلم حسین مگی

فرمایشی در تمام نقاط کشور به جریان افتاد، در حوزه‌ی انتخابیه‌ی قوچان با آن که یک هنگ سرباز برای تأمین نظر دولت در انتخابات و انتخاب نماینده مورد نظر دولت به قوچان رفته بود، رحیمیان سمت ریاست آنها را داشت، فشار آوردند مع هذا نظر دولت تأمین نشد و افراد طرفدار رحیمیان، تهدید کردند که به افغانستان کوچ خواهند کرد و زیر بار تحمیلات دولت نخواهند رفت....

در یکی از جلسات، این عده‌ی متحد شده، اساس حکومت جمهوری را طرح ریزی می‌کنند و در آخرین جلسه‌ی خود که چند روز قبل از وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ بوده است، صورت جلسه‌ای به امضا می‌رسانند که حکومت آینده‌ی ایران باید جمهوری باشد و همگی این طرح را امضا می‌کنند، ولی چون در موقع امضای صورت جلسه غلامحسین رحیمیان در دماوند بوده و حضور نداشته، فقط به گذاشتن نام او اکتفا می‌کنند.

دادستان ارتش پس از مدت‌ها بازجویی با وی ملاقات کرده بود. برای من پیغام آورد که به هر ترتیب که ممکن است، مرا از این گرفتاری نجات دهید. من در یکی از ملاقات‌هایی که با شاه کردم، موضوع زندانی بودن رحیمیان و این که وی یک فرد وطن‌خواه و آزاد است و بین طبقات چپ و راست دوستانی دارد، مطرح کردم و از شاه خواستم که به هر تقدیر مورد عفو قرار گیرد، اما شاه گفت: «او یک فرد کمونیست است! وانگهی، ورقه‌ی جمهوری را امضا کرده است!»

من عین ماجرای که قبل از رفتن به فرانسه برایم شرح داده بود، عیناً شرح دادم و گفتم: «وی با وجودی که افکاری متمایل به چپ و سوسیالیست دارد، ولی عضو هیچ سازمان کمونیستی نبوده است، کما این که در دوره‌ی چهاردهم در فراکسیون حزب توده، عضویت نداشته است. موضوع ورقه جمهوری هم رحیمیان در موقع تهیه‌ی این صورت جلسه به طوری که برادرم از قول او می‌گوید، در دماوند بوده است و فقط اسم او را بدون امضا در پای ورقه گذارده‌اند و در بازجویی هم به آزموده گفته است، ماده ۳۱۷ که به استناد آن برای من تقاضای اعدام کرده‌اند، حواله‌ی قند و شکر نیست که جلوی من می‌گذارد. من پای ورقه را امضا نکرده‌ام: اسم مرا در آنجا نوشته‌اند.»

شاه چون می‌دانست آنچه که من می‌گویم از روی صداقت و عین واقع است گفت: سردار فاخر هم یکی دو نوبت در این باره با من صحبت کرده است و او را آدمی آزادخواه می‌نامد. دستور می‌دهم او را آزاد کنند.»



و نزد آقای دکتر مصدق رفته و مدتی با ایشان مشغول صحبت شدند، ولی طرح مزبور را آقای دکتر مصدق و هیچ یک از وکلا امضا نکردند....

غلامحسین رحیمیان پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ چند ماه در ایران ماند و چون متوجه شد که قدرت دربار افزون شده و پس از پایان مجلس پانزدهم ممکن است برای او پرونده‌سازی کرده، به زندانش بیرند و با توجه به این که به آخر دوره‌ی مجلس هم بیش از دو سه ماه مانده بود، با گذرنامه‌ی سیاسی به فرانسه عزیمت نمود و به فرا گرفتن زبان فرانسه مشغول شد. دوسه شب قبل از این سفر با من ملاقات کرد و علت عزیمت خود را به خارج از کشور به طوری که در بالا اشاره شد بیان داشت و با حال تأثر اظهار کرد که: «در این آخرین روزهایی که در ایران هستم، مخالفین، همه جور تهمت به من می‌زنند که من کمونیست هستم و به ملت و مذهب بی‌علاقه‌ام. اکنون در این اطاق که جز من و شما و خدا هیچ کس دیگر نیست، بدانید که من یک ایرانی علاقمند به استقلال و عظمت ایران هستم و در یک خانواده‌ی مسلمان پا به عرصه وجود نهاده‌ام و هرچه در این باره گفته‌اند، خلاف حقیقت انصاف است. فقط خواستم شما را شاهد بگیرم و از ایران بروم.

مصدق کتباً طی نامه‌ای رسمی، او را مورد تقدیر قرار داد، ولی با این همه، دکتر مصدق انتخابات قوچان را به جریان نیاورد، چون می‌دانست که اگر انتخابات قوچان به جریان بیفتد، وی به علت محبوبیت محلی و قومی انتخاب خواهد شد و اگر انتخاب شود، چون دارای استقلال فکر است، با بعضی از کارهای او موافقت نخواهند کرد. کما اینکه پس از ۲۸ مرداد که انتخابات

غلامحسین رحیمیان، یکی از نمایندگان آزادیخواه چپ‌گرا بود. در دوره‌ی پانزدهم، همیشه با من (مگی) و حائری زاده در اقلیت مجلس بود و همکاری نزدیکی داشتیم و به تمام کابینه‌های دست نشاند، رأی کبود می‌دادیم. در یک نوبت که با کابینه‌ی هژیر به مخالفت برخاسته بود، کار مبارزه و مخالفت به جایی کشید که در جلسه‌ی رسمی مجلس، به طرف هژیر حمله‌ور گردید که با او گلاویز شود، ولی سپهبد احمدی مانع شد.

چند روز قبل از وقایع بهمن ۱۳۲۷، رحیمیان کابینه‌ی ساعدا را استیضاح کرده بود و این استیضاح در مجلس مطرح بود که وقایع مذکور اتفاق افتاد و امیر تیمور کلالی که نسبت به وکلای خراسان جنبه شیخوخت داشت، با توجه به اوضاع زمان، از وی خواست که از ادامه نطق استیضاحیه‌ی خود خودداری کند و از دنباله‌ی مطالب استیضاح، صرف نظر نماید، ولی پس از تقاضای رأی اعتماد دولت ساعدا، نامبرده نیز همچون من و حائری زاده به دولت رأی کبود داد.

اصولاً وی چپ‌گرا بود و با افراد فراکسیون حزب توده، نزدیکی داشت، ولی هیچگاه عضو حزب توده نبود، اما با توجه به خصلت آزادمنشی و آزادخواهی اش، همه‌ی افراد آزاداندیش به او احترام خاص مبذول می‌داشتند. غلامحسین رحیمیان در دوره چهاردهم پس از تصویب طرح دکتر مصدق، مبنی بر ممنوعیت اعطای امتیاز نفت به خارجی‌ها، در جلسه‌ی بعد از تصویب این طرح، برای اولین مرتبه طرح الغای امتیاز نفت جنوب را تهیه و در جلسه‌ی رسمی اعلام می‌نماید و از دکتر مصدق می‌خواهد که آن را امضا کند. جریان این جلسه و طرح ماده واحده‌ی پیشنهادی را ابوالفضل کسایی در کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» صفحه ۳۴۰ و ۳۴۱ به شرح ذیل نقل کرده است:

ماده واحده: «مجلس شورای ملی ایران، امتیاز نفت جنوب را که در دوره‌ی استبداد به شرکت داری واگذار شده و در دوره‌ی دیکتاتوری، آن را تمدید و تجدید نموده‌اند، به موجب این قانون الغا می‌نماید. غلامحسین رحیمیان.»

آقای رحیمیان پس از قرائت پیشنهاد خود، خطاب به آقای دکتر مصدق گفتند: «آقای دکتر مصدق! شما که طرح مفید دیروز را راجع به عدم اعطای هرگونه امتیاز به خارجی‌ها پیشنهاد کردید و تصویب شد، اکنون بایستی اولین کسی باشید که این طرح را امضا می‌کنند.» سپس آقای رحیمیان از پشت تریبون پایین آمده

با این کیفیت، قبل از این که ادعای نامه‌های دادستان ارتش صادر شود، او را آزاد کردند و پرونده برای همیشه بسته شد و او از زندان آزاد گردید.

در زمانی که سپهبد بختیار در اوج قدرت بود و پرده از چهره‌ی او نیفتاده بود، غلامحسین رحیمیان و چند نفر از افراد جبهه‌ی ملی را احضار می‌کنند که با همکاری و اتفاق چند نفر از رجال جبهه ملی، شرکتی را تأسیس کنند و سرمایه‌ی آن را کلاً بختیار پرداخت نماید تا شرکت ضمن فعالیت اقتصادی به امور سیاسی بپردازد و برای پیشرفت ملت ایران فکری بکنند، از طریق قدرت نظامی - سیاسی سپهبد تیمور بختیار، به هدف‌ها و آرمان‌های جبهه‌ی ملی برساند.

گروه بلافاصله دست به کاری می‌شوند و اساسنامه‌ی شرکت را تنظیم می‌کنند که یک مبارزه‌ی سیاسی را در پوشش فعالیت‌های اقتصادی شروع کنند، ولی رحیمیان بعد از مدتی با رفقای خود جلسه‌ای تشکیل می‌دهد و با تشکیل این شرکت و همکاری با سپهبد بختیار مخالفت می‌کند و می‌گوید: «چون سپهبد بختیار گذشته‌ی خوبی ندارد و از نظر افکار عمومی مورد قبول و تأیید نیست، نمی‌شود روی فکر و ایده‌ی او حساب کرد. امکان دارد او از موقعیت ما به نفع خود استفاده کند و ذهن رفقای خود را روشن کند.» شرکت تشکیل نمی‌شود، اما از جمله کسانی که خیلی مایل بودند این شرکت تشکیل شود، دکتر مظفر بقایی کرمانی بود.

ویلیام شوکراس در کتاب «آخرین سفر شاه» در صفحه ۱۹۸ می‌گوید: «نخستین رئیس ساواک سپهبد بختیار بود که در سنگدلی و لذت بردن از زجر دادن دیگران شهرت داشت.»

او در سال ۱۹۵۸ از واشنگتن دیدار کرد و روزولت که در سال ۱۹۵۳ برای استقرار مجدد شاه کمک کرده بود، آلن دالس، رئیس سازمان سیا را ملاقات کرد. به گفته‌ی روزولت، بختیار به آنان گفت که در نظر دارد شاه را خلع کند. دالس بی‌درنگ پاسخ داد: «ایالات متحده چنین کمکی را نخواهد کرد.» و بلافاصله به برادرش، جان فاستر، وزیر امور خارجه تلفن زد تا به او هشدار بدهد که به بختیار اجازه ندهد در ملاقات با او این گونه مطالب را مطرح بسازد. لذا جان فاستر به محض اینکه بختیار را به اتاق کارش هدایت کرد، بدون وقفه صحبت کرد و تا وقتی که او را به بیرون راهنمایی کرد از صحبت باز نایستاد....

زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق در پکن، پایتخت چین، کنگره‌ای برای صلح جهانی تشکیل شد. نمایندگان جمعیت هواداران صلح در ایران برای شرکت در کنگره دعوت شدند. به دستور دکتر مصدق، آقای غلامحسین رحیمیان که در فرانسه بود به اتفاق چند نفر دیگر در این کنگره جهانی شرکت کردند. رحیمیان به اتفاق چند نفر از فرانسه به سوی پکن پرواز کرد و از طرف دولت و ملت

ایران در کنگره‌ی پکن شرکت کرد. برنامه‌های پکن اجرا شد و مائو، رئیس دولت چین، سخنرانی کرد. پس از آن که کنگره‌ی چین پایان یافت، عکسی هم به یادگار از کلیه‌ی نمایندگان شرکت‌کننده گرفته شد. نمایندگان کشورهای جهان، وارد مسکوشدن و روس‌ها هم در مسکوشدن کنگره‌ای پیرامون صلح جهانی ترتیب دادند. در پایان کنگره از طرف اتحاد جماهیر شوروی به افتخار کلیه‌ی نمایندگان کشورهای مختلف مهمانی مجلی برگزار شد. در آن مهمانی، عمدتاً سبها، در مورد کلیه‌ی نمایندگی‌های جهان سخن گفته شد و جام پیروزی را برای یکایک آنان بالا بردند، جزئیات نمایندگی ایران! دو نفر آمدند و علت را پرسیدند. رحیمیان گفت: به هیأت نمایندگی دولت و ملت ایران توهین شده است و من مادامی که در مسکو هستم از اطاق خود خارج نمی‌شوم.

این دو نفر رفتند و چند نفر دیگر آمدند و از نزدیک، موضوع را از زبان رحیمیان شنیدند. بلافاصله دولت اتحاد جماهیر شوروی از کلیه نمایندگان شرکت‌کننده در کنگره که از سراسر جهان به مسکو آمده بودند، مجدداً دعوت کرد و به افتخار هیأت نمایندگی ایران، مهمانی داد. نماینده اتحاد شوروی در حضور کلیه‌ی اعضای نمایندگان هوادار صلح جهان از رحیمیان عذرخواهی کرد و اظهار داشت که هیچ‌گونه غرض و نظری در کار نبوده است و این موضوع، سبها و تصادفی اتفاق افتاده است و ضمن صحبت‌های خود اشاره به سخنان استالین کرد و گفت «به قول رفیق استالین، جمعیت هواداران صلح در جهان بمب‌های اتمی اتحاد جماهیر شوروی هستند.» چطور می‌شود عمدتاً هیأت نمایندگی دولت ایران را که همسایه جنوبی اتحاد جماهیر شوروی است فراموش کرده باشیم. بخصوص متوجه کمک‌های دولت و ملت ایران در جنگ دوم هستیم و ایران، اولین کشوری بوده که حکومت اتحاد جماهیر شوروی را به رسمیت شناخته است و من از جانب دولت و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در این جلسه در حضور کلیه نمایندگان جهان از هیأت نمایندگی هواداران صلح در ایران عذرخواهی می‌کنم.»

رحیمیان با این عذرخواهی، توانست حیثیت دولت و ملت ایران را حفظ کند. او با عصبانیت پشت تریبون جلسه قرار گرفت و به زبان فرانسه به سخن پرداخت و گفت: «از این که رفیق استالین جمعیت هواداران صلح در جهان را بمب‌های اتمی برای خودشان می‌دانند، من در این کنگره اعلام می‌کنم اگر ما بمب‌های اتمی باشیم، اول برای دولت و ملت خود هستیم نه اتحاد جماهیر شوروی. ما طرفدار صلح هستیم و صلح را در جهان ستایش می‌کنیم و افکار شیطانی قدرت‌طلبان جهان را که جنگ افروزی می‌کنند و میلیون‌ها انسان بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشند، محکوم می‌کنیم. اما باید اضافه کنم چطور ممکن است چنین ملت بزرگی را

در این کنگره فراموش کنید که شش هزار کیلومتر با شما مرز مشترک ۲۵۰۰ سال سابقه‌ی مبارزه و انسان‌خواهی دارد. جوانان ما که طی این مدت برای دست یافتن به حق زحمتکشان به پا خواسته‌اند و خون‌ها داده‌اند فراموش می‌شوند و شما برای هیأت نمایندگی کوبا که حتی به اندازه‌ی جمعیت قبیله‌ی من نیستند، احترام قائل می‌شوید و برای ما نه.»

رحیمیان فردای آن روز که در خیابان مسکو قدم می‌زند، دکتر رادمنش، دبیر کل حزب توده‌ی ایران را می‌بیند. پس از احوال‌پرسی، رادمنش می‌گوید: «رحیمیان! شنیده‌ام شما چنین کاری کرده‌اید. چطور جرأت کرده‌اید.» رحیمیان در جواب می‌گوید: «مگر شما نمی‌توانید این نوع حقایق را به این‌ها بگویید؟» رادمنش می‌گوید: «خیر!»

پس از تصرف سفارت آمریکا در ایران توسط دانشجویان پیرو خط امام در تهران که نام آن لانه‌ی جاسوسی نامیده شد، رابطه‌ی دولت ایران با آمریکا به کلی قطع گردید و تا حد امکان، اسناد سفارت آمریکا به دست انقلابیون افتاد و جمهوری اسلامی، سابقه‌ی رجال خودفروخته و وطن‌فروش را پیدا کرد. این اقدام جمهوری اسلامی ایران، مایه‌ی سربلندی غلامحسین رحیمیان شد، زیرا از لانه‌ی جاسوسی آمریکا، سابقه‌ی افراد موافق و مخالف سیاست غرب در ایران پیدا شد. در مورد غلامحسین رحیمیان نوشته شده بود، رحیمیان فردی است که با سیاست غرب در ایران سازش نداشته و سابقه‌ای او نشان نمی‌دهد که به غرب خود را فروخته باشد. او شخصیتی است سالم و هیچ‌گونه وابستگی به سیاست خارجی نداشته و به طور کلی رجالی بوده است ملی و برای عظمت ایران کوشش می‌کرده است.» علاوه بر این، سرافرازی مہینی و ملی رحیمیان بارها در بوته‌ی آزمایش قرار گرفته و نتیجه‌ی کارهایش آوازه‌ی خوشنامی داشته است. او به طور کلی، سیاست ضد غربی داشت و اجازه نمی‌داد که روس‌ها در ایران جای پای داشته باشند.

نگارنده از داریوش رحیمیان، پسر غلامحسین رحیمیان شنیدم که می‌گفت: «هر پنجاه سال یک دفعه از طرف وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، مجله‌ای چاپ می‌شود و سیاست خارجی دولت انگلیس طی پنجاه سال در آن منتشر می‌گردد. آخرین شماره‌ای که در حدود سال ۱۳۶۰ در لندن چاپ شده بود، در مقاله‌ای نوشته شده بود: تنها رجالی که در کشورهای ما و راه بحر، خود را در پنجاه سال گذشته در ایران فروخته بود و دولت انگلیس نتوانسته بود زیر نفوذ خود بیاورد و به عبارت ساده او را بخرد، غلامحسین رحیمیان، نماینده مردم قوچان در مجلس شورای ملی ایران در دوره‌ی چهارده و پانزده بود...»

اواخر دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی، از

شعر تاجیکستان در ایران

فردوس اعظم

انتشارات آردمان



گزیده شعر چند شاعر معاصر تاجیکستان را در مراحل انتشار دارد که در آینده منتشر خواهند شد. دو تا از شعرهای فردوس اعظم در کتاب «دریا، غروب، نم نم باران» را با هم می‌خوانیم:

دریا، غروب، نم نم باران، دلم گرفت
از خاطرات تلخ پریشان دلم گرفت
غم در نگاه سرد خیابان نشسته است
از انجماد یاس خیابان دلم گرفت
سخت است بی‌تو، دیدن باران برای من
امشب چقدر از غمت آسان دلم گرفت
شاید تو هم به غربت من فکر می‌کنی
چون یاد کردم از تو، دوچندان دلم گرفت
بی‌تو سکوت خانه چه فریاد می‌زند
از ساعت، این مترسک حیران دلم گرفت
باران پشت پنجره مانند گریه است
از دست گریه‌های فراوان دلم گرفت
یک شعر عاشقانه و یک بغض بیخ‌زده
در این غروب سرد زمستان دلم گرفت
می‌خواستم به دوری‌ات عادت کنم، نشد
«امشب دوباره از تو چه پنهان، دلم گرفت»*

* وام از شاعر ایرانی، امید صباغ نو

ای خنده‌ات شکوه غزل‌های منزوی
با خنده‌ات چقدر دل‌انگیز می‌شوی
ابروی تو دو بیت بلند قصیده است
بگذار تا صدات کنم دخت مولی!
نظم تمام قاعده‌ها در نگاه توست
چشم تو داد شعر روان را به گنجوی
اسطوره‌ی نجات، با شعر فاخرت
مانند بانوان خوشایند پهلوی
هرکس تو را به شیوه‌ی خود وصف کرده‌است
از بیدل نگاه تو تا پیر دهلوی
وقتی میان قافیه‌ها رقص می‌کنی
بی‌هیچ استعاره، غزل می‌شود قوی
با این همه ملاحظه و دلخواه بودنت
از چشم، دل، غزل، نفس من! نمی‌روی

شعر معاصر تاجیکستان به زبان فارسی در قالب کتاب‌هایی در ایران منتشر می‌شود. انتشارات آردمان نخستین کتاب از این سری کتاب‌ها را به تازگی منتشر کرده‌است که غزل‌های «فردوس اعظم» را دربرگرفته است. فردوس اعظم از استعداد‌های جوان ادبیات معاصر تاجیکستان و از اولین جوانان شاعر تاجیک است که از شعر نو «زالال» استقبال کرد و در این نوع جدید شعر، به تجربه‌هایی شایسته دست یافت.

این کتاب با نام «دریا، غروب، نم نم باران» و با مقدمه‌ای از ابراهیم خدایار - استاد دانشگاه تربیت مدرس و رایزن فرهنگی اسبق ایران در تاجیکستان - درباره شعر معاصر تاجیکستان، در ۶۸ صفحه و با طرح جلدی از مؤثران محقق، به بهای ۲۹ هزار تومان انتشار یافته‌است. طبق اعلام، انتشارات آردمان همچنین از مجموعه شعر معاصر فارسی تاجیکستان، دفتری از شعرهای «نورعلی نورزاد» - استاد ادبیات فارسی دانشگاه خجند - و نیز مجموعه‌ای از

وزارت دربار، رئیس دفتر شاه، تلفنی به رحیمیان اطلاع داد: حاضر باشید که احضار شده‌اید! بعد از چند دقیقه، ماشین دربار به منزل رحیمیان می‌رود که او را به دربار ببرد و رحیمیان، سوار ماشین دربار نمی‌شود و پیاده راه می‌افتد و پس از رسیدن به دربار، بلافاصله به اطاق شاه هدایت می‌شود و با شاه ملاقات می‌کند. پس از گفتگوی مختصری، شاه می‌گوید: «رحیمیان بروید تحصیل کنید!»

این خبر به دکتر مظفر بقایی می‌رسد که شاه رحیمیان را برای ملاقات به کاخ سلطنتی احضار کرده است. او به دیدن رحیمیان می‌رود و ضمن صحبت می‌پرسد: «شاه به شما چه گفت؟» رحیمیان می‌گوید: «شاه پس از گفتگوی مختصری به من گفت: رحیمیان بروید تحصیل کنید.» دکتر بقایی به محض این که از رحیمیان چنین می‌شنود، می‌گوید: «رحیمیان! عجله کنید و زود از ایران خارج شوید! زیرا که نام شما در لیست سیاه دربار نوشته شده. اگر درنگ کنید از طرف دربار ترور خواهید شد.» رحیمیان متوجه می‌شود که دکتر بقایی اطلاعاتی در این مورد دارد. بلافاصله خود را برای سفر اروپا آماده می‌کند و از ایران خارج می‌شود و در مدرسه‌ی سیاسی پاریس که خاص دیپلمات‌های خارجی است، ثبت نام می‌کند و به دریافت دیپلم سیاسی آن مدرسه نائل می‌شود.

نگارنده که در مورد مسایل مختلف با رحیمیان گفت‌وگو داشته‌ام، ضمن صحبت متوجه شدم که رحیمیان بارها به دربار احضار شده، حتی شاه برای مشورت پیرامون مسایلی با رحیمیان صحبت داشته‌است و من قصد داشتم در فرصت‌های مناسب کلیه‌ی جریان‌ها را از ایشان سؤال کنم، ولی درگذشت ناپهنگام او سبب شد که دانستی‌های رحیمیان ناقص بماند و نتوانم بسیاری از حقایق را جویا شوم.

رحیمیان می‌گفت، شاه تا کودتای سال ۱۳۳۲ پادشاهی بود که دلش می‌خواست فقط پادشاه باشد و نسبت به حق مردم توجه شود و برای اثبات این مورد به مطالب زیر توجه می‌داد: «موقعی که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران از سوی ناصر فخرآرایی به او تیراندازی شد و شاه چند روزی بستری گردید، نمایندگان مجلس شورای ملی به دیدن شاه رفتند و من در صف نمایندگان قرار داشتم. نمایندگان با صف جلو می‌رفتند و نسبت به ایشان همدردی و ادای احترام می‌کردند. نماینده قبل از من با شاه سخن گفت و اظهار داشت: اعلیحضرت! خدا را شکر که دست خداوندی جان اعلیحضرت را حفظ فرمودند... شاه در حالی که روی تخت دراز کشیده بود و بالای لبش پانسمان شده بود گفت به جای این حرف‌ها از مجلس لوایحی بگذرانید که زندگی مردم را درست کند تا این مسایل پیش نیاید. امروز نوبت من است فردا نوبت شما...»

هم سرنگ، هم خود نویس

پزشکان شاعر و نویسنده و سیاستمدار

نویسنده و گردآورنده:

دکتر هادی بهار

بررسی کتاب: اردشیر لطفعلیان



از دکتر هادی بهار، که خوانندگان «میراث ایران» با کتاب‌های چندین‌گانه‌اش از طریق بررسی‌های این فصلنامه آشنایی یافته‌اند، اثر تازه‌ای زیر عنوان «هم سرنگ، هم خود نویس» به بازار عرضه شده که موضوع آن مانند برخی از تألیفات پیشین او تازگی دارد.

عنوان بالا ممکن است برای کسی که کتاب را ندیده پرسش برانگیز باشد. مؤلف این عنوان را برای تألیف تازه خود از این جهت برگزیده که شرح حال چهل و پنج تن از پزشکان قدیم و جدید را که افزوده بر حرفه پزشکی با قلم نیز سروکار داشته‌اند، نوشته‌ها و سروده‌های درخور توجهی از خود به جا نهاده و یا در عرصه سیاست فعال بوده‌اند برگزیده است.

در آغاز کتاب تقدیم‌نامه ای به این شرح به چشم می‌خورد:

«تقدیم به روانشاد دکتر مهدی بهار، پزشک حاذقی که نه تنها بیماری‌ها را درست تشخیص

می‌داد، بلکه ماهیت واقعی حکومت اسلامی را نیز خوب تشخیص داد و قبل از انقلاب خطرات آن را گوشزد کرد و هشدار داد، ولی کو گوش شنوا و دیده بینا؟»

شرح حال‌ها برحسب تاریخ تولد پزشکانی که ذکرشان در کتاب آمده تنظیم شده است. از آنجا که دامنه کار نویسندگی و شاعری این پزشکان و اهمیت حضورشان در صحنه سیاست یکسان نبوده، صفحاتی هم که به شرح حال آنها اختصاص یافته، به یک اندازه نیست. برخی از آنان اشتغالی که در خارج از حرفه پزشکی داشته‌اند، چنان اهمیتی یافته که کار تخصصی‌شان را تحت الشعاع قرار داده است. به همین سبب بررسی وسیع‌تری پیرامون زندگی آنها ضرورت پیدا کرده است و در این نوشته نیز از این پزشکان بیشتر سخن به میان رفته است.

کتاب با شرح حال علی اکبر خان نفیسی، مشهور به ناظم الاطبای کرمانی آغاز شده و با ماندانا زندیان جوان‌ترین این پزشکان نویسنده، شاعر، یا سیاستمدار پایان یافته است.

همچنین شایان ذکر است که همه شرح حال‌ها را، جز دو مورد، خود دکتر بهار نوشته است. این دو مورد یکی مربوط به دکتر قاسم غنی حافظ‌شناس و دیپلمات برجسته است که آقای بهرام گرامی، نویسنده و پژوهشگر سرشناس به آن پرداخته است، و دیگری زندگی‌نامه فشرده دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر و رئیس پیشین دانشگاه تهران است که به وسیله صاحب این قلم نگارش یافته است.

در پیشگفتار کوتاه کتاب بر این نکته تأکید به عمل آمده که عقاید سیاسی این پزشکان به هیچ روی در انتخاب‌شان تأثیر نداشته است، به این معنی که گرایش به راست یا چپ یا ملی‌گرا بودن، ملاک عمل نبوده و کارگزینش تنها بر اساس فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، و تأثیرگذاری سیاسی آنان صورت گرفته است.

مؤلف همچنین در پیشگفتار خود تأیید می‌کند که بی‌گمان پزشکان دیگری هم با فعالیت‌های مهم فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در خارج از حرفه خاص خویش در گذشته و حال مطرح بوده و هستند که نام‌شان در کتاب نیامده است.

در پیشگفتار به این نکته نیز اشاره رفته که سلیقه شخصی مؤلف و محدود بودن صفحات کتاب در کار انتخاب دخیل بوده است.

از میان پزشکان مطرح شده در کتاب برخی به مناسبت اهمیت ویژه فعالیت‌های خود در حوزه‌های خارج از تخصص حرفه‌ای‌شان بر جستگی و شهرت بیشتری یافته‌اند که می‌توان به شماری از آنان به شرح زیر اشاره کرد: علی اکبر خان نفیسی، صاحب

فرهنگ پر دامنه نفیسی در پنج مجلد بزرگ و تألیفات متعدد دیگر، محمد حسن لقمان ادهم وزیر و نماینده پیشین مجلس شورای ملی، مهدی ملک‌زاده مؤلف تاریخ مشروطیت در هفت مجلد، قاسم غنی، حافظ و ختام‌شناس نام‌آور، وزیر و سفیر پیشین و نویسنده هشت مجلد کتاب خاطرات، مهدی آذر وزیر پیشین و چهره سرشناس جبهه ملی ایران، نصرت الله باستان طزنویس و موزخ پزشکی، جهان‌شاه صالح وزیر رئیس پیشین دانشگاه تهران، فریدون کشاورز وزیر پیشین و از رهبران شاخص حزب توده که بعدها به این حزب پشت کرد، گلچین گیلانی شاعر توانای نوپرداز و صاحب سبک، نصرت الله کاسمی، شاعر و نویسنده پرکار، مهدی بهار نویسنده کتاب مشهور و تأثیرگذار «میراث خوار استعمار» و نیز کسی که تنها مقاله مفصل و هشداردهنده را درباره ماهیت عقاید و مقاصد واقعی روح‌الله خمینی در آستانه پیروزی انقلاب را در مجله فردوسی انتشار داد، فرخ رو پارسا نخستین وزیر زن در ایران و یکی از مشهورترین قربانیان تعصبات کور مذهبی بعد از انقلاب، محمد رضا عاملی تهرانی، وزیر پیشین اطلاعات و یکی دیگر از قربانیان سرشناس بی‌عدالتی و کوه‌اندیشی بعد از انقلاب، تقی مدرسی داستان‌نویس صاحب سبک و استاد پیشین دانشگاه مرینلد، غلامحسین ساعدی فعال سیاسی، داستان‌پرداز و نمایشنامه نویس پرآوازه، شاهرخ احکامی، ناشر فصلنامه دو زبانه «میراث ایران» که به همت او تاکنون بیش از ربع قرن بدون وقفه انتشار یافته و در جامعه ایرانیان مقیم خارج کشور از دیدگاه سیاسی و فرهنگی تأثیر بسیاری به جا گذاشته است، و مسعود نقره‌کار نویسنده و سیاسی و داستان‌پرداز.

محتوای کتاب در مجموع متنوع و آگاهی‌بخش است.

تسلیت



درگذشت تیمسار سپهبد نصرالله خزاعی، انسانی شریف، شخصیتی وارسته را به سرکار خانم دکتر نسربین خزاعی، همکار عزیزمان

دکتر کامران خزاعی و دیگر اعضای خانواده، وابستگان و دوستان تیمسار خزاعی صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

شده‌اند. به این خاطر یک مدرک و نوشته مستند آن‌طوری که باید و شاید امروزه در دست نیست. در خاتمه مقدمه کتاب، مهندس نظامی می‌نویسد: زرتشت پیامبر ایرانی که ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌زیسته می‌گوید، پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک، که نشانگر حقیقت و درستی بوده و از دروغ و سایر زشتی‌های شیطانی پرهیز می‌کند. با هم چند نمونه از اشعار این کتاب ارزشمند را با خوانندگان «میراث ایران» می‌خوانیم و برای مهندس پرویز نظامی در کارهای فرهنگی و ادبی‌اش توفیق آرزو می‌کنیم.

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

The J'u-yi- Mulliyan we call to mind,
We long for those dear friends long left behind.

ریگ آموی و درشتی‌های او

زیر پایم پرریان آید همی

The sands of Oxus, toilsome thought they
are, Beneath my feet were soft as silk to me,

آب جیحون از نشاط روی دوست

خنگ ما را تا میان آید همی

Glad at the friends return, The Oxus deep,
Up to our girths in laughing waves shall leap.

ای بخارا شاد باش و دیرزی

میرزی تو شادمان آید همی

Long live Bukhara! Be thou of good cheer
Joyous towards thee hasteth our Amir,

میر ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان آید همی

The Moon's the prince, Bukhara is the sky;
O sky, the Moon shall light thee by and by!

میر سرو است و بخارا بوستان

سرو سوی بوستان آید همی

Bukhara is mead, the Cypress he;
Receive at last, O mead, the Cypress

دوازده قرن تاریخ

شعر و ادب در ایران

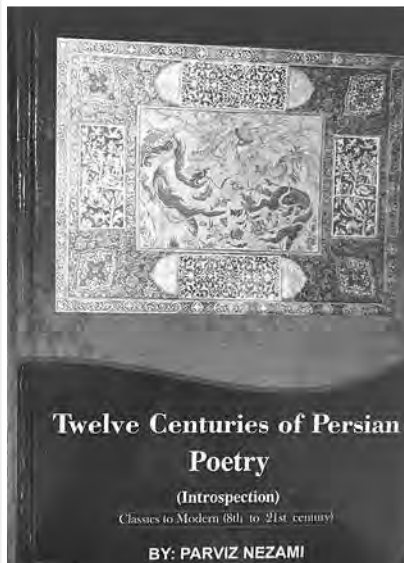
(به زبان انگلیسی)

گردآوری و نگارش:

مهندس پرویز نظامی

انتشارت گوتنبرگ، تهران

بررسی کتاب: شاهرخ احکامی



گلستان ادب پارسی» در ۷ جلد بود. دومین کارم نیز تدوین و تنظیم «دوازده قرن تاریخ شعر و ادب در ایران» در ۳ جلد است.

این کتاب در حقیقت شامل اشعار و گزیده آن در کتاب‌های چاپ شده به فارسی است. ولی در آن مطالب و نکته‌های مهم دیگری برای استفاده از نسل دوم و سوم می‌باشد که آنچه را به خاطر مهاجرت از دست داده‌اند، بتوانند در این کتاب پیدا کنند...

نکته جالب این است که بایستی بدانیم که در ۱۲۰۰ سال گذشته ایران مورد حمله و ویرانی زیادی توسط همسایگان غربی، شمالی و جنوبی گشته است و هر یک از این حمله‌ها سبب سوزاندن، از بین بردن گنجینه‌های ارزشمند ادبی و فرهنگی گشته است... بسیاری از اماکن تاریخی و آباد ما نظیر گندی شاپور، بلخ، مرو، نیشابور، ری، اصفهان، شیراز، تبریز، همدان و بسیاری از جاهای دیگر سوزانده و خراب و مردمانش قتل عام شده‌اند.

بسیاری از دانشمندان، نویسندگان، فیلسوفان (فلاسفه) و شعرای ما یا فراری شده‌اند و یا کشته

مهندس پرویز نظامی، چهره‌ای آشنا در دنیای شعر و ادب، شخصیتی مهربان و صمیمی سال‌هاست که با گشایش شب‌های شعر نظامی در لانگ آیلند محفلی ادبی برای دوستان شعر و ادب فارسی دایر کرده است و با علاقه و جدیت خستگی‌ناپذیر از سال ۲۰۰۰، دوستان را زیادی را به خود جلب کرده است. هم‌زمان علاوه بر شعرخوانی و سخنرانی‌های آگاهی‌بخش و آموزنده درباره شعر و ادب فارسی، ۱۱ جلد کتاب مجموعه اشعار به چاپ رسانده است که برخی از آن کتاب‌ها در «میراث ایران» بررسی شده‌اند. مهندس نظامی از دانشگاه منچستر انگلستان دیپلم مهندسی خود را اخذ کرد و در سال‌های ۱۹۷۵-۷۹ دانشگاه ملی تهران تدریس کرده است و در پروژه‌های مهندسی زیادی در ایران، کانادا و آمریکا کار کرده است... و برای تهیه این کتاب پر محتوی ۱۵ سال زحمت کشیده است.

کتاب «دوازده قرن تاریخ شعر و ادب در ایران» دارای بخش‌های زیر است: ۱) تاریخ مختصری از امپراتوری ایران از اول پیدایش تا رضاشاه پهلوی و جنگ جهانی دوم و حمله به ایران؛ ۲) زبان و ادبیات ایران و حمله اعراب؛ ۳) ادبیات فارسی در قرون وسطی؛ ۴) شعرای اولیه شعر فارسی با آغاز دودمان صفاری؛ ۵) تولد تازه ادبیات فارسی بعد از حمله و تسلط اعراب در ایران؛ ۶) تنزل شعر فارسی در دوران صفویه ۱۶۰۰-۱۵۰۰؛ ۷) نزول شعر فارسی (۱۸۰۰-۱۷۰۰)؛ ۸) جنبش ادبی سنتی (بازگشت ادبی)؛ ۹) شعرای دوران قاجار؛ و ۱۰) شعر نوی پارسی و شعرای قرن بیستم.

آقای نظامی در مقدمه کتاب می‌نویسد: که پس از انقلاب ۱۹۷۹ و آغاز حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از ایرانیان ترک وطن کرده و به کشورهای گوناگون مهاجرت کردند.

بسیاری از فرزندان این مهاجرین که در سنین بسیار پایین ایران را ترک کرده بودند، همچنین نوزادان متولد در خارج متأسفانه قادر به خواندن و نوشتن زبان فارسی نبوده و در نتیجه استفاده از سرمایه‌های ادبی و شعری برای آنان امکان‌ناپذیر بود. نمونه این مشکل در فرزندان خودم که در سنین دو، پنج و هفت سالگی همراه ما ایران را ترک کردند که می‌توانند فارسی صحبت کنند، ولی قادر به خواندن و نوشتن نیستند.

پس از بازنشستگی از حرفه مهندسی، فکر کردم، نوشتن و مطالعه شعر و ادبیات فارسی و ترجمه آنها شاید بهترین مشغله‌ای باشد که می‌تواند مرا سرگرم کند و با پیدا کردن این راه دریافتم که راه درستی را انتخاب کرده‌ام... اولین دست‌پرونده کتاب «سیر و سفری در

نظرات هوشنگ گیلک درباره: «فشرده ریشه‌های انقلاب ایران» به قلم: ایرج قهرمانلو



سردار اسعد، شاهرخ، تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز و علی اکبر داور، پنج تن از دولتمردان ایران که به فرمان رضاشاه کشته شدند.

جناب آقای دکتر احکامی، دوست گرامی: نگارش آقای دکتر قهرمانلو در شماره تابستانی فصلنامه میراث ایران (شماره ۱۰۵)، «فشرده ریشه‌های انقلاب ایران» برای من بسیار جالب بود. فکر می‌کنم که یک مورخ، اگر مطالبی برای تاریخ می‌نویسد، باید بداند که تا آنجاکه امکان دارد از مطرح کردن دید شخصی خویش در حذر باشد. کاملاً آشکار است که چنین کاری بسیار دشوار و در برخی از موارد غیرقابل انجام می‌باشد. در چنین صورتی نوشتار دارای ارزش تاریخی نبوده و ابراز گمان نویسنده خواهد بود. خواهشمندم که در صورت امکان، مطالب زیر در پاسخ بخشی از نگارش آقای قهرمانلو در آن مجله منعکس فرمایید. با سپاس فراوان. گیلک

به سبب فقر فرهنگی حکم فرما در کشور «قحط الرجال» به معنی واقعی وجود داشت، رضا شاه چاره‌ای نداشت، جز اینکه از همان افراد برای اداره کشور استفاده نماید. اندکی دیگر در گفتار آقای قهرمانلو تأمل نماییم. دید نگارنده از اینکه ایجاد دانشگاه تهران «شبه مدرنیته» بود چیست؟ آیا ایشان در ایجاد دانشگاه تهران شک دارند؟ دانشگاه تهران از روی اصول جاری زمان، و با درخواست نمایندگان مجلس آغاز گردید، از روی دقت و با پیروی از قوانین وقت ساخته شد. نقش رضا شاه در ایجاد آن غیرقابل انکار است. من به تفصیل در این باره در بلاگ خود زیر عنوان ایجاد دانشگاه تهران، تمامی این موضوع را مورد گفتگو قرار دادم و مدارک لازم را تا آنجایی که در دسترس بود برای خوانندگان آوردم. کسانی که مایلند از جریان آگاهی کامل به دست بیاورند به بخش پارسی بلاگ من رجوع کنند (guilsofguilan.org).

مطلب دوم: برخی از کسانی را که ایشان به عنوان میهن پرست نام برده‌اند، نمونه‌ای کاملاً هستند از خیانتکاران و خائنین به کشور. اجازه می‌خواهم که نکاتی را درباره آنانی که آقای دکتر فکر می‌کنند که به دست جنایتکار!! رضا شاه به قتل رسیده‌اند برای شما توجیه کنم. نخست: فیروز: نصرت‌الدوله فیروز فرمانفرما، فرزند فرمانفرما که خود از حقوق بگیران انگلیس بود. فیروز، یکی از خائنین بنام کشور و در کابینه وثوق‌الدوله وزارت خارجه را به عهده داشت و یکی از عوامل اصلی امضاء قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بود. چنین کاری را با همکاری صارم‌الدوله پسر ظل‌السلطان و نوه ناصرالدین شاه قاجار، به دستور نخست وزیر وقت، وثوق‌الدوله، و بر طبق درخواست انگلیس انجام دادند.

این سه نفر مبلغ چهار صد هزار تومان از دولت انگلیس رشوه گرفتند: دویست هزار تومان برای نخست‌وزیر و صد هزار تومان برای هر یک از این دونفر. وثوق‌الدوله، فیروز و صارم‌الدوله، معروف شدند به «عالمین سه گانه». سفیر وقت انگلیس (سر پرسی کاکس) از سوی دولت خود نامه‌ای به این سه نفر می‌فرستد که اگر روزی دولت ایران آنان را به پای محاکمه کشاند، آنان می‌توانند در هر نقطه‌ای از امپراتوری انگلیس که بخواهند، زیر لوای آن دولت زندگی کنند. قرارداد ۱۹۱۹ کشور ایران را بصورت «تحت الحمايه» دولت انگلیس در می‌آورد. این خیانت برای آن مرد باعث دریافت مدال‌های «صلیب سنت مایکل سنت جورج» از سوی دولت انگلیس شد.

فیروز هنگام تصدی وزارت دارایی با دکتر میلسپو، درآموریت نخستین وی (۱۹۲۲-۱۹۲۷)، دشمنی واضح نشان داده و دائماً با او در جدال بود. این هم مطلبی دیگر است که او به دستور انگلیس در ایجاد سدی در برابر کارهای مستشار آمریکایی

مطالعه نگارش ایشان، مرا وادار نمود که چند کلمه‌ای درباره برداشت مطالب گفتگو شده را مورد مذاقه قرار دهم و برخی از نکاتی را که مورد بحث قرار داده بودند برای خوانندگان روشن نمایم. بدین روی نوشتار مزبور را چندین بار به دقت مطالعه نمودم. در نخستین برخورد، آنچه که بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند، و تا حدود زیادی نامأنوس می‌باشد نفرت بسیار شدید نگارنده است نسبت به شاهان سلسله پهلوی. این طور می‌توان استنباط نمود که در زمان شاه صدمه زیادی به ایشان وارد آمده که شاید در ایجاد این طرز تفکر نقشی داشته باشد. این تنفر شدید چنان در ایشان جایگزین شده که یک بررسی منصفانه را برای وی غیر ممکن نموده است.

نتیجه حاصل از مطالعه نوشتار آقای دکتر برای من این بود که بخشی از آنچه را که مورد گفتگو قرار دادند صحیح و بخشی نادرست و بخشی در سرحد بین سیاه و سفید قرار داشتند. اشتباهات تاریخی زیادی در این نگارش دیدم و نکات نسبتاً زیادی را که آقای قهرمانلو در آن صفحات آورده، متناسب به اسنادی هستند که دارای ارزش تاریخی نیستند و باید آنها را فرآورده نفرت و تنفر ایشان از رضا شاه و محمدرضا شاه دانست تا بحث و گفتگو در واقعات انجام یافته. در این ره، از دید احساسات، کوچک‌ترین ایراد و سرزنشی نمی‌توان بر نگارنده گرفت، زیرا چنین فرآورده‌ای، در برخی از موارد بر حقیقت غلبه می‌کند و خرد از کنترل چنین وضعی عاجز می‌ماند. بسیاری از نکات مورد گفتگوی آقای دکتر را در نگارشات خود، بویژه در بلاگ خویش آورده و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ام. کوشش می‌کنم که فقط نکاتی چند از مقاله ایشان را که به دید من بر پایه اسناد تاریخی استوار نیستند مورد گفتگو قرار دهم:

ایشان می‌نویسند: «کارهای شبه مدرنیته رضاخان، مانند بازکردن دانشگاه، محدود کردن فعالیت‌های مذهبی، تدوین قوانین حقوقی و غیره، به دست مشروطه خواهان مانند محمد علی فروغی، تیمورتاش، داور، فیروز، سردار اسعد و چند نفر دیگر... انجام شد؛ که همه به طور فجیعی کشته شدند... مگر فروغی...». گفتاری شگفت‌آور و نادرست. آیا این کسانی را که آقای دکتر نام می‌برد واقعاً همه از میهن پرستان بودند؟ و یا اینکه به قول معروف، کسانی بودند که «نان را به نرخ روز می‌خوردند و هر یک مأموریتی داشتند. نباید فراموش کرد که رضاخان آن روز، وارث کشوری شده بود که در حدود ۱۲۹ سال زیر سلطه پادشاهان قاجار بود و دول انگلیس و روس در آن سرزمین به تاخت و تاز مشغول و بیشترین یزگان وقت ایران، چه سیاسی و چه دینی، یا نوکر انگلیس بودند و یا روس. باز هم نباید فراموش کرد که

اندک زحمتی را می‌دادند و درباره این اشخاص تفحصی می‌کردند به‌کنه مطلب پی می‌بردند و شاید چنین قضایاتی را نمی‌کردند!

برخلاف اظهارات آقای دکتر، رضا شاه از ایران فرار نکرده بود و این سخن ایشان کاملاً عاری از حقیقت است. رضا شاه را از ایران تبعید کرده بودند، آن روزها را به خوبی به‌خاطر دارم و می‌دیدم که چگونه مردم به اصطلاح میهن پرست و این‌الوقت ایران فحش و ناسزا به آن مرد می‌گفتند و ایراداتی می‌گرفتند که بیشترین آنان مستند بربرهانی نبود. باز هم برخلاف گفتار آقای دکتر، رضا شاه آخوندها را بر سرکار نیاورد. در زمان او بود که از قدرت ملایان به‌طور محسوس کاسته شده بود. آقای قهرمانلو می‌فرمایند که آخوندها به مراتب بیشتر از ساختن تارضا شاه. شاید این سخن ایشان تا حدودی درست باشد. اما رضا شاه فقط شانزده سال در قدرت بود و کشوری را که در نتیجه فساد شاهان قاجار در قعر توحش و بربریت جای داشت از آن منجلا ب و گندآب بیرون آورد. ارتشی را ایجاد نمود، ژاندرمری را سرور صورتی داد، دست انگلیسی‌ها از کنترل مالی ایران خارج کرد، بانک ملی را تشکیل داد، دانشگاه را تأسیس نمود که بدون پرداخت پشیزی آموختن در دره بالا را برای همگان امکان‌پذیر نمود، و شاید که خود آقای قهرمانلو یکی از همان دانشجویان باشند. کشف حجاب را انجام داد، اگر چه بدید من این کار اخیر از روی اصول درستی نبود ولی گامی بود در راه درست. کشوری که دارای کوچک‌ترین امنیتی نبود، به‌ویژه در جاده‌های بیرون شهر، امنیت کامل داد. راه‌آهن سرتاسری کشور را، با مخالفت شدید انگلیس و روس، و بدون یک شاهی وام از دول خارجی ایجاد نمود. بسیاری از جاده‌های مال‌رو را تبدیل به جاده شوسه نمود. او کوشش نمود تا دست خائنان و جاسوسان بیگانه را از اداره مملکت کوتاه کنند بمانند شیخ خزعل که به‌دستور انگلیس دولتی در دولت، در خوزستان تشکیل داده بود و از سوی عمال انگلیسی تقویت و پشتیبانی می‌شد و دوبار از دولت انگلستان مدال گرفت (ک. سی. ای. ی. وک. سی. ای. سی).

از سال ۱۳۰۷ شمسی، تا گشایش دانشگاه تهران، به‌دستور رضا شاه هر سال گروهی دانشجویه خرج دولت برای تحصیلات عالی به اروپا فرستاده می‌شدند. گامی بسیار بزرگ برای پیشرفت فرهنگ عمومی کشور. با کمال تأسف همین دانشجویان بودند که برخی از آنان پس از اتمام تحصیل خیانت به میهن را در خدمت به آن ترجیح دادند. یکی از کارهای بهداشتی بسیار مهم او این بود که حمام‌های خزینه‌ای را به حمام‌های دوش تبدیل نمود. این امر با مخالفت شدید آخوندها انجام گرفت و فقط توانایی رضا شاه را می‌رساند که موفق گردید تا مردمی بمانند پدران و مادران ما، در آب‌های آلوده به انواع میکروب‌ها (سوزاک و امثال آنها) غسل نکنند و آلوده نشوند. رضا شاه برای اینکه کشور را از شر انگلیسی‌ها رهایی دهد، دست بدامن آمریکایی‌ها زد و کوشش بسیار نمود که آنان را راضی نماید تا در پروژه‌های استخراج نفت شمال و راه‌سازی کشور شرکت کنند. وی در هیچیک از این اقدام موفق نشد زیرا قدرت انگلیس بر دولت آمریکا به حدی بود که وزارت خارجه آمریکا به گزارشات رسیده از وزارت خارجه انگلیس ارزشی بیشتر می‌گذاشتند تا آنچه که سرکنسول آنان از تهران به واشینگتن می‌فرستاد. در موردی که قرارداد استخراج نفت شمال با کمپانی سینکلر و راه‌سازی را با کمپانی اولن در حال امضاء بود، انگلیس با ایجاد نقشه «سقاخانه آشپخ‌های» و طرح قتل معاون کنسول آمریکا، سرگرد رابرت ایلمبری از انجام این کار جلوگیری می‌کند و برخی محققین بر این باورند که دو نفر که نقش اساسی را در این کار داشتند خمینی و برادرش پسندیده بودند با عموی آنان که رابط بین آنان و سفارت انگلیس بود. چنین امری باعث شد که رابطه تجاری ایران و آمریکا بطور کامل از هم گسیخته گردد تا انگلیس بتواند فعل مایشاء باقی بماند. در اینجایی موقع نمی‌دانم که نکته‌ای را که رابطه‌ای با نگارش آقای قهرمانلو ندارد ولی از خامه گروهی بزرگی از افراد به اصطلاح مورخ ایرانی تراوش می‌کند و رضا شاه را متهم به دوستی با هیتلر و دنبال روی «آریانیسم» می‌دانند» چند کلمه‌ای بگویم. در طی تحقیقات نسبتاً وسیع خود درباره روابط ایران و آمریکا

ایجاد می‌نمود تا باعث تعلل در پیشرفت کارهای کشور که بسود ایران بود گردد. شرح حال فیروز در این است که در هنگام خدمت به رضا شاه هم مرتکب خیانت‌هایی می‌شود که به زندانی شدن و مرگش منتهی می‌شود. تنها اشتباه بزرگ رضا شاه در این بود که آنان را در دادگاه عمومی به محاکمه نکشاند. علل این امر را برخی از مورخین بر این اصل می‌دانند که شاه نسبت به موقعیت کشور و خودش بسیار حساس بود و نمی‌خواست که اذعان به وجود خائنانی در دولتش بکند. این کاری بود نادرست که صدمه اصلی را به خود رضا شاه وارد آورد، و باعث فریب خوردن افرادی بمانند آقای قهرمانلو گردید.

دوم: عبدالحسین تیمورتاش: فردی بود خوش ذوق و خوش سلیقه و عیاش و قمارباز و الکلی. از دانشگاه نظامی نیکولایف در سن پترزبورگ روسیه فارغ‌التحصیل شد و زبان‌های روسی و فرانسه را می‌دانست و سپس انگلیسی را می‌آموزد وی با لقب «سردار معظم خراسانی» از سوی وثوق‌الدوله به حکومت گیلان منصوب می‌گردد. جنایاتی در گیلان انجام می‌دهد که منفور اهالی آن سامان می‌شود. بزرگ‌ترین عمل وحشیانه این عنصر هنگامی رخ می‌دهد که به دکتر حشمت از همراهان میرزا کوچک خان جنگلی را در صورت تسلیم تأمین جانی می‌دهد. اما همین که گروه دکتر حشمت تسلیم می‌شوند او را دستگیر و تحت شکنجه قرار داد و سپس به دار می‌آویزد. از قرار معلوم، حتی وثوق‌الدوله نیز با این کار وی موافقتی نداشته است. پس از آن بدرفتاری را با مردم گیلان آغاز می‌کند و گروه بی‌شماری از کشاورزان را مورد ضرب و شتم قرار داده و عده‌ای را به قتل می‌رساند.

تیمورتاش با رضا خان دوست و از طرفداران او می‌گردد. پس از رسیدن به سلطنت، رضا شاه او را به سمت وزیر دربار معین می‌کند که مسؤولیتی بسیار مهم و حتی بیش از نخست‌وزیری را شامل می‌شد. چون رضا شاه نمی‌توانست و نمی‌خواست که با خارجی‌ان برخورد داشته باشد، اینکار را به عهده تیمورتاش گذاشته بود.

این جریان دوستی، با اخباری که به‌زودی از روسیه می‌رسد کم‌کم عوض می‌شود. در سال ۱۳۰۹ - بوریس باژانوف منشی استالین از روسیه فرار و از قرار معلوم مدت کوتاهی را در مشهد بسر می‌برد. وی در آن موقع به لشکر شرق گزارش می‌دهد که تیمورتاش جاسوس روسیه است. فرمانده لشکر، امان‌الله جهانبانی، این خبر را به رضا شاه می‌دهد. تاریخ می‌گوید که وابستگی تیمورتاش با روسیه توسط شخصی به نام اکاکي خوشتاریا و معرفی او به گیورگی پیتاکوف عضو مرکزی حزب کمونیست انجام گرفته است. دولت تزاری با دادن قرار داد نفتی با ایران به خوشتاریا، این شخص با در دست داشتن آن برای ایران درد سر بزرگی ایجاد نمود.

در سال ۱۳۱۱ شمسی رضا شاه تیمورتاش را برای مذاکره درباره اختلافات مالی با شرکت نفت «ایران و انگلیس» به لندن می‌فرستد. که پس از اتمام آن مذاکره، وی از طریق روسیه به ایران برمی‌گردد. مطابق آنچه که قاسم غنی می‌نویسد، انگلیسی‌ها از ضعف او در مقابل زنان استفاده نموده و دو بانوی جاسوس آسوری خود را مأمور گرفتن اطلاعات کامل از وی می‌کنند. یکی از آنان به تیمورتاش بسیار نزدیک می‌شود و در چنین موقعیتی تیمورتاش کیف اسناد خود را گم می‌کند. بعدها بخشی از آنچه که به دست می‌آید توسط دولت انگلیس به رضا شاه تحویل داده می‌شود. این اخبار در همان زمان در روزنامه تایمز لندن نیز به چاپ می‌رسد.

تیمورتاش در مسکو با «کلمنت یرفوموویچ وروسیلو»، رئیس شورای نظام اتحاد جماهیر شوروی ملاقاتی می‌کند و این امر را از رضا شاه مکتوم می‌دارد، که وی از این موضوع با خبر می‌گردد. بالاخره قضیه دزدی از بانک ملی ایران پیش می‌آید. که کار به دادگاه و محکومیت تیمورتاش می‌کشد و آن داستانی که آقای دکتر بدان اشاره نمودند. با کمال تأسف، بیشترین افرادی را که آقای قهرمانلو در نگارش خود نامبرده‌اند، حتی در یک بررسی بسیار سطحی آشکار می‌شود که به‌نحوی از انجا بر علیه حکومت و برای منفعت بیگانگان گام برداشته بودند. حتی کسانی چون سردار اسعد که بسیار به رضا شاه نزدیک و از دوستانش بودند. اگر آقای قهرمانلو به خود

برخورد آرا



میرزاده عشقی، فرخی یزدی و محمدتقی ارانی، سه تن از روشنفکرانی که در زندان‌های رضاشاه کشته شدند.

و بررسی مدارک بی شماری از نمایندگی آمریکا در ایران و وزارت خارجه آن کشور باید به طور قطع اظهار نمایم که بر طبق گزارشات نمایندگان آمریکا در ایران رضاشاه کوچک ترین تمایل و وابستگی به هیتلر نداشته و به قول یکی از نمایندگان، او هیتلر را عضوی بی پرستی می دانسته است.

همانطوری که در پیش نوشتم، رضا شاه چند اشتباه بزرگ نموده بود. یکی اینکه خائنین را بجای محاکمه در دادگاه‌های عمومی بطور غیرقانونی از بین می برد و دیگر کارش که باعث ناراحتی بیشترین مردم شمال ایران بود، نوعی غصب اموال مردم آن نواحی بود بدون پرداخت بهاء رایج آنها. نمی دانم که فلسفه وی در این کارها چه بوده؟ من همچنین نمی گویم که همه کارهای رضا شاه درست بودند ولی در هنگام بررسی باید تمام آنچه را که شخصی انجام داده است در کفه ترازو گذاشته شود و بدو خوب آنها مورد بررسی قرار گیرد. من برای باورم که کارهای خوب رضا شاه در کفه سنگین ترازو جای دارد و بی انصافی محض است که به دلایل شخصی او را بر زمین زنیم. بر این باورم که در تاریخ معاصر کمتری کسی در ایران بود که به اندازه رضا شاه برای بهبود و ترقی فرهنگی مردم کشور کمک کرده باشد.

راجع به محمد رضاشاه مایلیم و توصیه می کنم که آقای قهرمانلو نگاهی به نگارشات من در زیر تیتر «علت و معلول» و همچنین «کوروش آسوده بخواب که ما بیداریم» در بلاگ من بکنند. تفکر من درباره ایشان از آنجا به خوبی آشکار می شود. راجع به اصلاحات ارضی، این نیز یک برنامه آمریکایی بود که می خواستند با چنین کاری جلوی پیشرفت کمونیسم را در ایران بگیرند. برای نخستین بار این امر توسط آقای «ویلیام دوگلاس» در ملاقاتی که با شاه در سال ۱۹۵۰ داشت در میان آورده شد. اصلاحات ارضی بالاخره در نخستین سال‌های دهه شصت میلادی توسط نخست وزیر وقت ایران آقای امینی با بردن لایحه تقسیم اراضی به مجلس و تصویب آن عملی می شود. کاری بود لازم، اما انجام آن بدون پایه اساسی و بدون نقشه لازم، که به شکست پایان یافت.

توصیه می کنم که آقای دکتر، حتما، یک مطالعه ای در باره نقش رئیس جمهور وقت فرانسه، ژیسکار دستن در براندازی شاه بکنند و این طور به نظر می آید که نگارنده، نقش سردمداران اروپا را در انقلاب ایران کاملاً فراموش کرده اند. آقای قهرمانلو، در نتیجه گیری خود که می گویند: بی تردید در آینده شاه سرنگون می شد، از همین رو غرب مداخله شتابانه کرد و انقلاب را زود رس کرد... «با کمال تأسف» این نتیجه گیری ایشان نیز با حقیقت وفق نمی دهد و بر منابع معتبری استوار نیست. اسناد موجود دال بر آن هستند که نقشه برداشتن شاه توسط چهار دولت بزرگ وقت: آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان پی ریزی و به مورد اجرا گذاشته شده بود. متأسفانه، آقای قهرمانلو بهمانند بسیاری از هم میهنان دیگر فراموش کرده و می کنند که بدبختی اصلی کشور زادگاهی ما مولود اعمال افراد به اصطلاح تحصیل کرده ما می باشد که دانسته و یا ندانسته خیانت را بر خدمت ترجیح می دهند و منافع خود را از آن ملت برتر می دانند. اینان هستند که در هر رژیم جابگزین می شوند و با پیروی اصل حفظ کردن خود، ملت و کشور را به نابودی رهسپار می کنند.

Telling the Truth since 1982

Contact the Washington Report on Middle East Affairs

Washington Report on Middle East Affairs • Web site: www.wrmea.org

Circulation: PO Box 91056 • Long Beach, CA 90809-1056 • circulation@wrmea.org • Tel: (888) 881-5861

Editorial Office & Bookstore: 1902 18th St NW • Washington, DC 20009 • (202) 939-6050

Digital and Regular Subscriptions (U.S. Funds only, please)

	1 year	2 years	3 years
U.S. Subscriptions	\$29	\$ 55	\$ 75
Canadian Subscriptions	\$35	\$ 65	\$ 85
Overseas Subscriptions	\$70	\$125	\$185
Digital Subscriptions*	\$10	\$ 20	\$ 30

*All print subscriptions include digital subscription.

حسادت و سیاست

مسعود نقره کار

می شود. گفته شده است «ریشه حسادت ترس و ریشه ترس، ناامنی است»، ترس از دست دادن چیزی که برای فرد ارزش دارد می تواند سرچشمه حسادت شود. حسود اگر بپذیرد و باور کند که مبتلا به حسادت است گامی در راستای بهبودی خود برداشته است، آگاهی به این اختلال آغاز مدیریت حسادت مخرب و تحریف کننده و تقویت عزت نفس است، و این به یافتن راه برقراری رابطه سالم با فرد و افراد کمک می کند. حسود خودشناس نیست، به همین خاطر حسرت خور موقعیت دیگران است. حسود اگر بتواند کمبودهایش را بفهمد و با آنها کنار بیاید، با آرامش بیشتری زندگی خواهد کرد. اما اگر عامل کمبودهایش را دیگران بیندازد حسادتی مخرب را دامن خواهد زد.

حسادتی که اختلال در روابط فردی و عاطفی ایجاد کند می باید درمان شود. حسادت حتی می تواند عامل بروز اختلال های فیزیکی (جسمی) شود.

حسد سیاسی

رابطه بین حسادت و سیاست، حسادت و قدرت، حسادت و عدالت، حسادت و رقابت، حسادت و منفعت طلبی، حسادت و تبلیغات، حسادت و نوع دوستی از مباحث و مسائل مورد بحث روان شناسان و جامعه شناسان بوده و هست.

حسادت را ناشی از تفاوت ها دانسته اند و برخی بر این باورند که با از میان برداشتن بی عدالتی ها و تفاوت ها ریشه کن خواهد شد، برخی اما گفته اند تفاوت ها می توانند یکی از عوامل بروز حسادت باشند اما در بروز اختلال حسادت عوامل روانی و رفتاری فردی و اجتماعی نقش دارند. حسادت را برخی تجربه بی عدالتی در جامعه دانسته اند و ناشی از این پرسش که بر اساس چه قانون اجتماعی ای عده ای بیش از «من» دارند. در این میانه واکنش انسانی و عدالت خواهانه در مقابل بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی را می باید از واکنش ناپسند و بیمارگونه حسادت جدا کرد.

حسادت در فرهنگ و جوامع مختلف ویژگی ها و معانی خاصی دارد. نظام های سیاسی و تبلیغاتی به اشکال مختلف از وجود چنین ناهنجاری ای در فرد و جامعه بهره می برند. سرمایه داری از حس حسادت، به مانند حس رقابت جهت منفعت بیشتر

حسادت (رشک، چشم تنگی) به عنوان پدیده ای احساسی هیجانی از کنش ها و واکنش های روانی و رفتاری انسان است. حسادت ریشه در این فکر و نگاه دارد که چرا دیگری یا دیگران چیزی دارند که من ندارم. حسادت تمایل به مقایسه کردن نسبت به دیگری یا دیگران است، مقایسه ای که خودآزار و دیگرآزار است. چنین ویژگی ای سبب می شود انسان حسود هیچ وقت آرامش نداشته باشد و مدام از پیشرفت ها و داشته های دیگران رنج ببرد. مقایسه فردی و اجتماعی می تواند عامل محرکی برای پیشرفت باشد اما در حسادت عاملی بازدارنده و مخرب وجود دارد. در مورد این «گناه مرگ آور» که عده ای پادشاه افسردگی در حسودان می دانند ضرب المثل های بسیار وجود دارد: (حسود هرگز نیاسود)، (حسود از نعمت حق بخیل است و بنده بی گناه را دشمن می داند)، (نه می خواهم خدا گوساله را به همسایه ام بدهد و نه ماده گاوارا به من).

غبطه خوردن را گاه مترادف حسادت می آورند، اما غبطه خوردن یک احساس مثبت است که می تواند به رشد و پیشرفت انسان کمک کند. حسادت به ندرت عاملی رقابتی و محرک برای بهتر شدن، رشد و پیشرفت است، و بیشتر آن را مخرب و زیان آور دانسته اند، احساسی منفی برای کسی که حسادت می کند (حسود) و هم شخصی که مورد حسد است، در چنین حالتی حسود به تخریب و تحریف و تا حد حذف و نابودی فرد یا افراد مورد حسادت پیش خواهد رفت. میان حسادت و نگرانی و دلواپسی نیز پاره ای ویژگی های مشابه مطرح شده است اما این سه تفاوت ها دارند.

حسادت ناشی از احساس ناامنی است، حسی که ریشه در دوران کودکی و زمانه شکل گیری شخصیت فرد دارد. برای بروز حسادت دلایل متعدد بر شمرده اند: گفته اند دلایل بیولوژیک و بیوکیمال در بروز این اختلال ثابت نشده است؛ بیشترین روان شناسان و جامعه شناسان عوامل محیطی (خانوادگی و اجتماعی) به ویژه تجربیات کودکی و شخصی را عامل بروز حسادت دانسته اند. برای نمونه در خانواده اگر به یکی از کودکان بیشتر از دیگران محبت و توجه شود، در کودکی که کمتر محبت و توجه می بیند حس حسادت تقویت می شود.

حس بیهوده و بی ارزش بودن، حس سرخوردگی، حس فقدان عزت و اتکا به نفس، تقویت کننده حسادت اند. حسادت منفی و مخرب گاه با تظاهر و نقاب عزت نفس بالا و فروتنی کاذب خود نمائی می کند اما حسود با بروز حس و هیجان و رفتار تخریب گرانه و تحریف کننده نسبت به فرد یا افراد مورد حسادت به سرعت نقاب از چهره و رفتارش برداشته

استفاده می کند.

حسادت در سیاست با ویژگی اغواگرانه قدرت نیز درمی آمیزد و سبب بروز روابط سیاسی مخرب و نامناسب بین افراد و در جامعه می شود. برخی حضور پدیده حسادت در عرصه سیاست را نه فقط در مناسبات فردی و جمعی، که به سطح کلان مناسبت سیاسی و روابط بین کشورها نیز تسری داده اند و آن را عامل بروز بسیاری از اختلاف ها و تنش های سیاسی و حتی جنگ هایی بزرگ دانسته اند.

حسادت در میان سیاسیون به گرایش و تمایل به استفاده از خشونت زبانی کشیده می شود، گرایش و تمایلی آلوده به تنفر و کینه جویی که در برابر و تقابل با رقابت سالم و سازنده قرار می گیرد و انگیزه ای برای جاه طلبی می شود. حسادت سیاسی حسی است که از درهم آمیختگی خشونت و شکست شکل می گیرد، مجموعه ای از احساس ها، انگیزش ها و افکاری که در گفتار و رفتار حسود سیاسی خود را نشان می دهد. ضعفی که حسود سیاسی احساس می کند به شکل خشونت زبانی به قربانی حسادتش منتقل می کند و این مانع از رنج بیشتر او از شکست می شود. حسود سیاسی درون و برونش بوی طردشدگی و گند دروغ می دهد. حسد سیاسی توأم با دروغ گوئی، مردم فریبی، عصبانیت، و گاه افسردگی همراه است، حس و هیجانی پیچیده که با زودرنجی، خشم، خصومت، ناتوانی، آسیب پذیری، ترس و آشفتگی همراه است، حس هایی که تأثیرات منفی بر زندگی حسود سیاسی می گذارند.

حسد سیاسی را به وضوح در فکر و رفتار بسیاری از کنشگران سیاسی ایرانی، به ویژه در متوهمانی که خود رهبر پندار و خودگنده بین هستند می توان دید، اختلالی که از عوامل پراکندگی، عدم همکاری و نزدیکی فعالان و جریان های سیاسی و اجتماعی شده است. شاهدیم که حسود سیاسی به جریان های سیاسی، شخصیتی سیاسی و فرهنگی، به ویژه رقیبی که به علت داشتن ویژگی ای مورد احترام واقع می شود، حسادت می ورزد. حسود سیاسی می پندارد حق او را فردی که مورد حسادت قرار گرفته خورده است و گاه با خشونت زبانی و حتی رفتاری به فرد مورد حسادتش حمله می کند. مذبوحانه تلاش می کند محبوب القلوب و زینت المجالس باشد اما فکر و رفتارش سرانجام نفرت المجالس اش می کند. خود را مظلوم و فروتن جا می زند اما فروتنی اش کاذب و دورغین است. حس آزاردهنده بی ارزش بودن و ضعف در برابر کسی که رقیب می داند به حسادتی خشن سوق اش می دهد. تخریب و تحریف و به خطر انداختن موقعیت، و ترور شخصیت فرد مورد حسادت از ویژگی های حسود سیاسی است.



فرجام نامبارک مدرسی که به مناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در روستاهای ایران احداث شد

مرتضی دهکردی

بیشتر پیدا کرد و ادارات آموزش و پرورش از دفتر طرح‌های عمرانی می‌خواستند تا به آنها اجازه داده شود تا اینگونه بناها تخریب گردند و به جای آن بنای دیگری به وجود آید.

طبق قانون محاسبات عمومی که سال‌ها قبل در زمان علی اکبر داور به تصویب رسیده بود، تخریب هر بنای متعلق به دولت، ولو آلونکی بی ارزش باشد، فقط با تصویب هیأت وزیران میسر بود و چنانچه ساختمانی بدون اجازه هیأت دولت تخریب می‌شد، دستور دهنده دادگاهی می‌شد و مجازات سنگین در انتظار او بود.

به این ترتیب هربار که درخواست ویران کردن مدارس یادبود از شهرستان‌ها به ما می‌رسید، با همکاری دفتر حقوقی وزارت آموزش و پرورش، تصویب نامه‌ای تهیه می‌کردیم و به نخست‌وزیری می‌فرستادیم تا اجازه هیأت دولت صادر گردد.

به تدریج تقاضای تخریب این مدارس افزایش یافت، لذا نامه‌ای به نخست‌وزیری نوشتیم و تقاضا کردیم که هیأت وزیران اجازه دهد که ویران کردن مدارس یادبود فقط با تأیید و تصویب وزیر مسکن و شهرسازی و وزیر آموزش و پرورش، قانونی شود. ۱-۲ ماه بعد موافقت هیأت وزیران به ما رسید و کار ساده تر شد.

اما به تدریج تعداد مدارس رو به ویرانی افزایش یافت و مشکلات بسیاری به بار آمد. لذا با مذاکراتی که بین دو وزیر نام برده صورت گرفت، قرار شد آنها اختیارات قانونی خود را به مدیران کل آموزش و پرورش و مدیران کل مسکن و شهرسازی استان‌ها تفویض نمایند و فقط آمار ساختمان‌های ویران شده به وزارت مسکن و آموزش و پرورش داده شود.

تا فروردین ۱۳۵۶ که من مسئولیت سازمان نوسازی مدارس کشور را به عهده داشتم، متأسفانه بیش از ۲۰۰۰ باب از مدارس مزبور، تخریب شد که ما آمار آنها را به وزارت مسکن و شهرسازی فرستادیم. و بدین ترتیب بود که طرح انسان دوستانه و خیرخواهانه‌ای که با هزار امید و آرزو آغاز شد و امید می‌رفت که ساختار زندگی حدود ۳۰۰۰ روستا را تغییر دهد، با شکست و نومیدی کامل مواجه گشت و فرجامی نامبارک یافت.

پس از چند ماه به تدریج عملیات ساختمانی این مدارس به پایان رسید و با تبلیغات فراوان به آموزش و پرورش تحویل شد و مدارس رسماً افتتاح گشته و به کار پرداختند.

این طرح به حدی انسانی و ارزشمند بود که جز تحسین و ستایش، پاسخی نداشت و تأسیس ۲۸۲۰ مدرسه در نقاط مختلف، مژده گرانبهایی بود که توسعه اقتصادی و اجتماعی روستاها را نوید می‌داد و امید می‌رفت که عقب افتادگی قرون و اعصار گذشته روستاها به تدریج پایان پذیرد.

دریغا و صد دریغا که پس از گذشت ۲-۱ سال که از تحویل مدارس به آموزش و پرورش سپری شد، اغلب هفته‌ها گزارش‌هایی به دفتر طرح‌های عمرانی وزارت آموزش و پرورش که من مسئول آن بودم می‌رسید حاکی از اینکه ساختمان برخی از مدارس یادبود، وضع مطلوبی ندارند و برای تعمیر و ترمیم آنها تقاضای بودجه می‌شد.

در ابتدا ما به این گزارش‌ها اهمیت چندانی نمی‌دادیم و آنها را مغرضانه تلقی کرده و بر این گمان بودیم که عوامل چپ و مخالفان رژیم این شایعات را دامن می‌زنند. با گذشت چند ماه، گزارش‌های بیشتر در همین زمینه از دیگر مناطق رسید و کارشناسان ما متوجه شدند که با مشکل عمده‌ای روبرو شده‌اند.

به گروهی از چند آرشیتکت و مهندس ساختمان مأموریت داده شد تا به مناطق مختلف رفته و مشکل مدارس مزبور را مورد بررسی قرار دهند. پس از مراجعت این گروه معلوم شد که ویرانی ساختمان‌های مزبور شایعه نیست، بلکه چون به هنگام ساختن آنها کمترین نظارت فنی صورت نگرفته و پیمانکاران سعی داشته‌اند که هر قدر ممکن است، بنا زودتر و ارزان‌تر تمام شود و هزینه‌های ساختمانی از ۳۰ هزار تومان تجاوز نکنند، لذا اکثر ساختمان‌ها بدون کندن پی و شفته‌ریزی آهک بنا شده‌اند (در آن سال‌ها هنوز استفاده از بتن و سیمان در ساختمان‌های یک طبقه در ایران مرسوم نبود). بدین ترتیب با نخستین بارندگی‌های شدید، دیوارها نشست کرده و ترک خوردگی پیدا شده بود. به تدریج ویران شدن مدارس یادبود، گستردگی

در سال ۱۳۵۰ خورشیدی به مناسبت دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی ایران، جشن‌های شکوهمند و خیره‌کننده‌ای با مشارکت بسیاری از شاهان و رؤسای کشورهای جهان در تخت جمشید برگزار شد که از نظر شکوه و جلال تاکنون نظیر آن در هیچ کشوری در دنیا دیده و شنیده نشده است.

هم‌زمان با اقدامات گسترده‌ای که برای تحقق هر چه بهتر و رنگین‌تر این جشن‌ها صورت می‌گرفت، گروهی از دولت مردان و دست اندرکاران رژیم سلطنتی پهلوی بر آن شدند تا به میمنت و مبارکی این ایام، به خدمتی بزرگ و انسانی و فرهنگی بپردازند و از افراد متمکن و فرهنگ دوست دعوت کنند تا هر یک از آنها هزینه احداث یک یا چند بنای ساختمان در روستاهای مختلفی که فاقد مدرسه هستند به عهده گرفته و هم‌زمان با برگزاری جشن‌ها، دو هزار و پانصد مدرسه نیز افتتاح گردد.

از آنجا که این پیشنهاد، طرحی انسانی و قابل ستایش به شمار می‌آمد، حتی منتقدین و مخالفان رژیم پهلوی را نیز تحت تأثیر قرار داد و به زودی مورد توجه ثروتمندان و افراد خیرخواه جامعه قرار گرفت و گروه کثیری از انسان‌های فرهنگ دوست با کمال میل و رغبت در تحقق این هدف مشارکت نمودند و هر روز نام و تعداد نیکوکارانی که به این جریان فرهنگی پیوسته و هزینه احداث یک یا چند مدرسه را تقبل کرده بودند، در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های اطلاعات و کیهان اعلام می‌شد. الحق نهضت پاک و مقدسی بود و تحقق آن به رژیم سلطنتی مشروعیت می‌بخشید.

استقبال فرهنگ دوستان از این پیشنهاد به حدی گسترده بود که به جای ۲۵۰۰ مدرسه، اعتبار احداث ۲۸۲۰ ساختمان تأمین شد و آن چنان امیدی در جامعه ایران پدید آمد که نظیر آن کمتر دیده شده است.

برای احداث بنای هر مدرسه مبلغ ۲۵ تا ۳۰ هزار تومان پیش‌بینی شد و مقرر بود که با همکاری و همراهی اهالی محل، این مدارس ساخته شود و هم‌زمان با برگزاری جشن‌ها، مدارس مزبور نیز افتتاح گردند و سپاهیان دانش، امر آموزش کودکان روستاها را آغاز نمایند.

جهان این بود که شکست خوردگان در جنگ بایستی به عنوان برده و کنیز، در دستگاه حاکم خدمت کنند. در سه کشور باستانی مصر، یونان و روم، برده‌داری نهادینه شده در نظام حکومتی، خود را با تمام قوا حفظ کرده و در سایه نظم برده‌داری، دست به ساخت پادمان‌های پابرجا زدند. نیاز به یادآوری است که پس از کم رنگ شدن آموزه‌های مهری، ایران تا پیش از اسلام، هیچگاه از نیروی کار برده استفاده نکرد. در سرزمین‌های زیر سلطه ایران، قوانین حاکم محلی، نمی‌توانست در مغایرت با فرهنگ مهری باشد. از این رو، فرد در سرزمین‌های گوناگون در امپراتوری ایران از آزادی‌های هم‌سنگ با شهروندان ایران، برخوردار بود. از آن رومی‌توان گفت که قدرت نرم پر دوام ایران به خاطر نگاه آن فرهنگ به انسان و مسئولیت فرد در برابر جامعه می‌باشد.

در دیدگاه مهری، انسان جایگاه ویژه‌ای دارد. انسان آزاد است و برده و بنده هیچ مقامی نیست، خداوند. از این رو در این مکتب، بنده خدا و یا عبدالله وجود ندارد. در این مکتب، انسان دست بسته، خار شده و در عجز و ناتوانی، دیگر انسان نیست. همراه با این آزادی، به طور طبیعی، مسئولیت شکل می‌گیرد. انسان آزاد مسئول اعمال خود می‌باشد. انسان، بنا بر تجربه در زندگی، باید راه خود را مشخص کند. کتاب راهنما برای یک عمل انسان، مانند آنچه مذاهب ابراهیمی مقرر می‌کنند، وجود ندارد. تنها راهنما، خرد، وجدان فرد و تفکر مهری است. این تفکر نگاه به جمع (ما) دارد و نه به من. از این رو انسان، نمی‌تواند مسئولیت اعمال خود را به دوش افراد و یا مقام دیگرانداخته و نسبت به منافع جامعه، بی‌اعتنا باشد. در رویارویی رستم با اسفندیار این مطلب به طور آشکار نشان داده شده است. رستم نمی‌تواند به عنوان یک انسان آزاد، دست بسته به دربار شاه برده شود. او مجبور است که لکه کشتن فرزند شاه و عذاب وجدان ناشی از نابود کردن شاهزاده پهلوان را بپذیرد، اما به خواری دست‌بندی، تن ندهد. در غیر آن صورت، انسان به خود و جامعه پشت کرده است. رابطه انسان با پروردگار، رابطه‌ای است آزاد. یعنی انسان مهری از آفریدگار، تصویری خشن و انتقام‌جو که به کوچک‌ترین تخلف از «فرمان خداوند»، مستوجب هزاران کفره در دو جهان می‌گردد، ترسیم نکرده است. بلکه بر این نظر است که هستی شرايطی برای ما ایجاد می‌کند که بر مبنای آن هرکس باید راه خود را بجوید. براساس این دیدگاه، رابطه انسان با قانون و با حکومت روشن می‌گردد. قانون نه بر پایه عقاید دیکته‌شده آسمانی بلکه بر پایه نیازهای انسانی در درازای زمان باید تدوین گردد. بدین سان برخلاف قانون خداوندی، قانون وضع شده



نیاز جهان به نگاه «مهری»

فرهاد یزدی

پیشکش به کامبیز زندنی که از او بسی آموختم

هخامنشیان و پس از فترتی چند، شاید در دوران اشکانیان، ادامه یافت. منشور کورش نخستین اعلامیه حقوق بشر در جهان می‌باشد. این منشور، تنها به خاطر شخصیت والای کورش تنظیم نگردید. این منشور بازتابی بود از نگاه ایران به آنچه در جهان می‌گذشت. لغو برده‌داری، آزادی در مذهب، زبان، سنت و شاید از همه بالاتر، حقوق فردی، در این کشور جا افتاده بود. حقوق شهروندی حاکم بر ایران، آزادی‌های فردی را تضمین می‌نمود که در دوران خود یک استثنا بود که تا دو هزار سال پس از خود، در جهان تکرار نشده و حتا به مخیله فیسوفان و سیاسیون نیز راه نیافت. هرچند ایران امپراتوری بود، یعنی بسیاری از قومیت‌های دیگر با مذهب، زبان، شیوه‌های حکومت، سنت‌های گوناگون در آن زندگی می‌کردند، رواداری حاکم بر نظام اجازه می‌داد که آنان نیز، همانند تیره‌های ایرانی از حقوق یکسان برخوردار باشند. این امری است بسیار قابل توجه که در زمان خود و تا سده‌ها پس از آن، نگاهی یگانه به انسان و حقوق او، داده می‌شد. زیرا در آن دوران، رسم حاکم در

از سده هفتم میلادی، برخی از کشورهای دموکرات جهان برای اداره امور خود، روی به دموکراسی لیبرالی نهادند. این امر به ویژه در کشورهای تازه تأسیس «مشرک المنافع» که برپایه دموکراسی نسبی انگلیس شکل گرفته بودند، در آمریکا، کانادا و استرالیا رایج گردید. اداره سرزمین‌های تازه تأسیس که مردمان‌شان زیر فشار حکومت‌های خودکامه، جبار و مذهبی مجبور به ترک کشورشان شده بودند و از قوم‌های گوناگون با زبان، مذهب و سنت متفاوت شکل گرفته، و در سرزمین جدید موهبت پدیده ملت را تجربه نکرده بودند، بیش از دیگر نظام‌ها از طریق نظام لیبرالی، قابل اجرا بود. از آنجا که شالوده نظام لیبرالی، «رواداری، احترام به حقوق فردی و حکومت قانون» می‌باشد، فضای مناسب برای رشد در این سرزمین‌ها و به تدریج در جهان پیشرفته صنعتی، را به وجود آورد. حکومت خودکامه، اکثریت ملت را زیر یوغ اقلیت درمی‌آورد. دموکراسی، اکثریت را قادر کرد که دستگاه حکومتی را از چنگ اقلیت خارج کند. لیبرالیسم تضمینی است که نه تنها اکثریت، بلکه اقلیت نیز همانند اکثریت از تمام حقوق انسانی برخوردار باشند. از این رو، می‌توان ادعا کرد که لیبرالیسم تنها تضمین موجود در برابر هر نوع خودکامگی است.

بنا به نظر بسیاری از پژوهشگران در این رشته، در سال‌های اخیر لیبرالیسم در جهان عقب‌نشینی کرده است. از سوی دیگر، با پیشرفت پرشتاب تکنولوژی، جهان، از افزایش درآمد برخوردار شده و به همراه آن بر اثر فراغت از تأمین نیازهای اولیه، تلاش برای آزادی‌های سیاسی نیز از استحکام بیشتر بهره‌مند خواهد شد. چین با بیشترین جمعیت و دومین اقتصاد بزرگ جهان، نامزد بزرگی در این راه است. گرچه چین هنوز یک حکومت خودکامه حزبی است، با این وجود در چهل سال گذشته آزادی فردی رو به افزایش گذاشته که سبب امیدواری است. اما شاید هیچ کشور خودکامه‌ای در حرکت به سوی دموکراسی لیبرالی از شرایط موجود داخلی مناسب، به اندازه ایران برخوردار نباشد. دیدگاه لیبرالی برای ایران و ایرانیان بیگانه و وارداتی نیست. گرچه ایران سده‌های دراز از این جهان‌بینی به دور افتاده است، اما ریشه‌های آن هیچگاه در تاریخ دراز این سرزمین خشک نگردید.

جهان‌بینی «مهری»، که سال‌ها در ایران باستان حاکم بود، و نظرات لیبرالی حاکم در حال حاضر در جهان دموکرات، یکسان می‌باشند. شالوده هردو جهان‌بینی بر پایه رواداری، حقوق فردی و حکومت قانون، بنا شده است. با نگاه به تاریخ، به نظر می‌رسد که نخستین دولت لیبرال در جهان در ایران باستان برپا شد. نموداری از آن تا دوران

توسط انسان ثابت و مطلق نبوده و همیشه پویاست. شالوده قانون وضع شده توسط انسان، «دادگری» است. می‌توان تاریخ را، جستجوی بشر در دستیابی به داد و دادگری، خلاصه کرد. از دیدگاه مذاهب، دادگری و دیگر مسایل جهانی، در هریک با دیگری اختلاف دارد. در این مذاهب قوانین آسمانی را وسیله واسطه‌ها تعریف می‌کنند و قانون از دید هواداران هر مذهب، مطلق است. مطلق بودن قوانین در هر مذهب، در درازای زمان موجب بروز جنگ‌های متعدد گردیده است که تا نسل کنونی نیز ادامه دارد. در دیدگاهی و دورانی دیگر، برابری افراد در استفاده از تولیدات، به عنوان دادگری نهایی عنوان می‌شد. این امر در عمل نابودی میلیون‌ها انسان را به همراه آورد. قوانین دادگری در نظام دموکراسی لیبرالی وسیله انسان آزاد و برای انسان آزاد و برای زندگی بهتر در این جهان وضع می‌گردد و همیشه قابل ارزیابی است. وظیفه حکومت دیکته کردن شیوه زندگانی نیست، بلکه به عنوان نهادی که بر مبنای قانون وظیفه آن، ایجاد فضای آزاد و امن برای بحث و ابراز عقاید فرد و اجتماعات در هر میحی می‌باشد، ایجاد گردیده است. از این رو، فرد و دولت در برابر یکدیگر مسؤول هستند.

البته در دوران باستان، روش برگزیدن فرمانروا بر مبنای دموکراسی، یعنی اشتراک همگان در برگزیدن دولت وجود نداشت. اما در ایران، فرمانروا یا پادشاه بایستی در راه حفظ آزادی و منافع اکثریت کوشا باشد، تا «فره ایزدی» از او سلب نگردد. پادشاه در خدمت ملت بود و نه خلق برای خدمت پادشاه. فردوسی می‌فرماید «چو خسرو شوی، بندگی را بکوش». پادشاه ظالم و یا خودپسند نمی‌توانست فره ایزدی را همراه داشته باشد. فره ایزدی، بازتاب اقبال عمومی بود از پادشاه.

هم‌زمان در برابر پادشاهان و برای حفظ موازنه قدرت، پهلوانان قرار داشتند که هرچند به طور انفرادی زیر دست پادشاه بودند، اما به عنوان یک طبقه در برابر قدرت پادشاه موازنه ایجاد می‌کردند. این طبقه که از میان پهلوانان و شاهان ناحیه‌ای تشکیل شده بودند، در برابر مردم ناحیه خود و تمامی ملت ایران مسؤول بودند. شاید دوام ایران و حکومت آن در درازای زمان به خاطر اقبال عمومی بود از نظامی که آزادی، رواداری و حقوق بشر برای همه را در نظر داشت. این نگاه یگانه در دورانی است که جهان با حکومت‌های جبری اداره می‌گردید. این نگاه، نگاهی جهانی بود. به این معنا که از آن دیگاه، تمامی بشریت می‌بایست از حقوقی که مردم ایران برخوردار بودند، بهره‌مند گردند.

در تاریخ ایران، بزرگان ادب و معرفت همواره مورد احترام ملت و حتا فرمان‌فرمایان دادگر قرار

داشتند. آنان پاسداران و اشاعه‌دهندگان فرهنگ مهری، که نگاه به آزادی انسان و رواداری داشت، می‌بودند. در دورانی که قشریون نه تنها در این سرزمین، بلکه در سراسر جهان حکم می‌راندند و به کوچک‌ترین امور فردی انسان‌ها دخالت می‌کردند، این بزرگان از فردوسی گرفته تا سعدی، حافظ خیام، عطار، مولوی و بسیاری دیگر، نه تنها والاترین شاهکارهای ادبی گیتی، بلکه کنجینه‌ای از آموزه‌های مهری که انسان در کانون آن قرار داشت، را برای جهان به یادگار نهادند. گروه دیگر از پاسداران فرهنگ مهری، دیوان سالاران و مستوفیان بودند که همیشه مورد احترام ملت و مشورت پادشاه قرار می‌گرفتند. در تمامی دوره تاریخ ایران تا سده بیستم، دیوان سالاران به عنوان پیشگامان آزادی و حقوق ملت عمل می‌کردند.

ناسیونالیسم ایران، پدافندی است. امری استثنایی که برخلاف دیدگاه‌های دیگر در جهان می‌باشد. جهان‌بینی مهری، گرچه با خود ارزش‌های جهانی همراه می‌آورد، هم‌زمان برای این که ایران مهاجم نگردد، مهارهای سنگین به کار می‌برد. همین وضعیت در جهان لیبرالستی کنونی برقرار است. میان کشورهای غیردمکرات جنگ امری است عادی. میان دموکراسی‌ها با خودکامگان نیز جنگ رواج دارد. اما میان دو کشور دموکرات هنوز جنگ درنگرفته است. در این سده جنگ دل‌نگرانی اصلی جهان می‌باشد. برای نخستین بار در تاریخ، انسان توانسته خوراک برای تمامی بشریت تولید نماید. توانسته تا مقدار زیادی مشکل نبود مسکن را نیز حل نماید. بهداشت و آموزش و پرورش برای همگان و نه تنها ثروتمندان در بسیاری از نقاط در دسترس است. اما همچنان مساله خودکامگی و ایجاد جنگ، با تمام شوربختی که به همراه می‌آورد، پابرجاست. در سه دهه گذشته، جنگ، حتا جنگ ناحیه‌ای، دارای این قابلیت گردید که به فوریت و ناگهانی به جنگ فراگیر جهانی بدل شود. جنگ‌های جهانی نخست و دوم، با تمام کشتار و فجایعی که به وجود آورد، در برابر توان بالقوه فاجعه جنگ فراگیر در سده بیست و یکم، ناچیز به نظر می‌رسد. امروزه بشر به این توان دست یافته که قابلیت زیست در روی کره زمین را از میان بردارد. از این رو نیاز به لیبرالیسم و گرویدن به این آئین کشور داری نیاز نیست رو به افزایش.

میان پژوهندگان، همیشه بحث و تفاوت نظر در مورد کشورهایی که در این رده‌بندی با درجات مختلف می‌توانند قرار داشته باشند، در جریان است. اما به طور کلی کشورهای عضو اتحادیه اروپا، منهای لهستان و مجارستان (آنهم به خاطر سیاست‌های سخت‌گیرانه در مورد پناهندگان غیر

اروپایی) قرار دارند. همچنین انگلستان، نروژ، ایسلند، سوئیس، ژاپن، آرژانتین، برزیل، شیلی، کره جنوبی، تایوان، ایالات متحده، هندوستان، کانادا، اروگوئه، کوستاریکا، اسرائیل، آفریقای جنوبی، استرالیا و نیوزیلند.

در آن دوران بقیه جهان بیش از آن بدوی بود که این جهان بینی بتواند رشد نماید. اما نمی‌توان غفلت ایرانیان در پاسداری از چنین نظم پیش‌رفته را از نظر دور داشت.

بر مبنای اسناد به دست آمده در تخت جمشید و دیگر یادمان‌های ایران باستان، کارگران، مانند دیگر اقشار ملت، دستمزد و از حقوق و مزایای انسانی برخوردار بودند. همین واقعیت نشان می‌دهد که دیگاه‌های مهری تا چه اندازه در جامعه و دولت جا افتاده بوده. این واقعیت، باز هم به یاد ما می‌آورد که کشور در آن زمان به قدری آباد و دارای درآمد اضافی بوده که خزانه دولت می‌توانست چنین دستمزدی را پرداخت کند.

برای آگاهی از اجرای حقوق فردی در سرزمین‌های دوردست از کانون، افزون بر دیگر امور کشور، پست تندرو برای کنترل فرماندهان محلی، در ایران شکل گرفت که نظیر آن در دیگر نقاط جهان وجود نداشت. در دیگر امپراتوری‌ها و به ویژه رم، فرماندهان هر ناحیه رمی بوده و از سوی آن امپراتوری برگزیده می‌شدند. ایران تلاش می‌کرد که فرمانده هر ناحیه و یا کشور، از مردم محلی باشند.

قدرت را می‌توان به نوع سخت (نظامی، سیاسی و اقتصادی) و قدرت نرم تقسیم کرد. قدرت نرم جذابیت فرهنگ و دیدگاه یک ملت در جهان می‌باشد. هرمقدار فرهنگ حاکم بر یک ملت از دید دیگر ملت‌ها جذاب باشد و یا برعکس، به همان مقدار، قدرت بالقوه کشور افزایش و یا کاهش می‌یابد. فرهنگ نازیم نه برای همه آلمان‌ها و دیگر ملت‌ها جذابیت نداشت و از این رو انگیزه مقاومت در برابر آن را افزایش داد. دیدگاه مهری کورش برای همه، جذابیت داشت.

نخستین تلاش موفقیت آمیز برای ایجاد موازنه قدرت، در اروپا در سال ۱۲۱۵ میلادی بر اثر جنگ میان جان پادشاه انگلستان و زمینداران بزرگ دستینه شد. این سند قدرت پادشاه را محدود می‌کرد. بسیاری، این سند را آغاز فرآیند دموکراسی در انگلستان و اروپا می‌دانند. در ایران بسیار پیش‌تر از این تاریخ، مهار قدرت چنانکه گفته شد برقرار بود. افزون بر پهلوانان و پادشاهان محلی، انجمن مهستان (جایگاه بزرگان) که از دانایان و بزرگان تشکیل شده بود، به عنوان نهاد پر قدرت مشاورتی پادشاه عمل می‌کردند.

نگاهی به مشکلات سازمان نظام پزشکی ایران

پرویز پرومند



همکارگرامی، سرور دکتر شاهرخ احکامی سردبیر فرهیخته نشریه «میراث ایران»

با درود و آرزوی دستاوردهای روزافزون برای زیاد نمودن آگاهی‌های خوانندگان نشریه ارزنده «میراث ایران». من چه زمانی که در آمریکا بودم و چه اکنون که در دوران بازنشستگی روزگار را بین ایران و آمریکا می‌گذارم، همواره خواننده همه شماره‌های نشریه ارزنده شما بوده‌ام. از آنجا که پیشه‌ام پزشکی می‌باشد بسیار نگران رویدادهای ناگواری هستم که کارپزشکان را در ایران سخت نموده و بسیاری از پزشکان جوان ایران را به فکر مهاجرت انداخته که این خود خطر بزرگی برای مردم ایران و میهن ما، ایران می‌باشد. با آشنائی که از زمان روزهای دانشکده پزشکی

دانشگاه تهران با شما داشته‌ام، و چون یک سال از من بالاتر بودید، همواره پرسش‌هایم را با شما در میان می‌گذاشتم و از سال ۱۳۴۷ خورشیدی که برای آموزش بیشتر به آمریکا آمدم، بخت با من یار بود و در ایالت نیوجرسی بیشتر شما را می‌دیدم و پس از آن نشریه ارزنده «میراث ایران» پیوند ما را بیشتر نمود. چشمداشت من آن بود که در «میراث ایران» درباره رویدادها و دشواری‌های پزشکان ایرانی نوشته‌های بیشتری به دست آورم. در بررسی شماره‌مختلف آن در این سال‌ها درباره دشواری‌های پزشکان در ایران و سازمان نظام پزشکی ایران گزارشی نیافتم. از آنجا که می‌دانم نگران رویدادهای ایران هستید و باور دارم با تجربیات ارزنده در درازای نزدیک به ۶۰ سال، در شمار کسانی هستید که می‌توانید رهنمودهای سودمند و کارسازی از راه به دست آوردن دیدگاه‌های همکاران درون و بیرون ایران برای دشواری‌های آموزش و درمان پزشکی پیدا نمائید، دست کمک به سوی شما دراز می‌کنم تا با در میان گذاشتن دشواری‌ها با خوانندگان پزشک کارآزموده «میراث ایران» راهی برای برون رفت از این بستی که پزشکان و سازمان نظام پزشکی در ایران با آن روبرو هستند بیابیم. از این رو من درخواست دارم با درمیان گذاشتن نگرانی‌ها و ناپسانمانی‌هایی که این روزها سخت همه پزشکان را نگران نموده از خوانندگان کمک بخواهید.

با روی کار آمدن رئیس‌جمهور تازه در ایران، مانند همه رشته‌ها، برنامه‌های ساختار شکنی برای جامعه پزشکی به چشم می‌خورد که همه پزشکان را بسیار نگران نموده و بسیاری از پزشکان را به فکر بیرون رفتن از ایران انداخته است. تعیین تعرفه‌های بسیار کم که حاصل آن پائین آمدن سطح درمان بیماران و کنار گذاشتن کار پزشکی از سوی بسیاری شده، اجبار پزشکان به نوشتن نسخه الکترونیک و

از همه ناگوار تر، گذاردن شرط اجازه طبابت برای پزشکان به همکاری با سازمان‌های بیمه گر، همگی موجب موجی از ناخوشنودی پزشکان و فکر مهاجرت از ایران را روزافزون نموده که پیامد آن، هم برای بیماران زیان بار است و هم برای کشور.

مجلس شورای اسلامی نیز که در پی شرکت نمودن مردم در انتخابات با رای بسیار کم از نمایندگانی تشکیل شده که خود را در برابر مردم مسؤول نمی‌دانند، برنامه‌هایی مانند زیاد نمودن پذیرش دانشجو در دانشکده‌های پزشکی را تصویب نموده‌اند که خود اثرات بسیار زیان‌باری دارد. در این دوره صدای اعتراض همه پزشکان روزه به روز بیشتر شنیده می‌شود تا بدانجا که گروهی بر آن هستند که اگر این روند ادامه یابد ناگزیر دست از کار بکشند.

کار پزشکان به جایی رسیده است که روزنامه شرق در تاریخ یکشنبه ۲۵ اردیبهشت ماه، سال ۱۴۰۱ خورشیدی شماره ۴۷۷۸ در برگ نخست، زیر عنوان «نگاهی به تکلیف‌های بودجه‌ای که صدور پروانه پزشکان یا تمدید آن را در سال ۱۴۰۱ منوط به عقد قرارداد با بیمه‌ها کرده است» با خط درشت نوشت: «درمان خصوصی در خط پایان». در این گزارش آمده است: دولت در قانون بودجه سال ۱۴۰۱ همه پزشکان را مکلف کرده که برای دریافت پروانه کار یا تمدید آن باید با یکی از بیمه‌های سلامت قرارداد امضا کنند. تصمیمی مهم که نظام اقتصاد سلامت ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به موجب جزء ۵ بندک از تبصره ۱۷ این قانون، «وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی مکلف شده است با همکاری سازمان نظام پزشکی کشور، فرایند تمدید پروانه مسؤول فنی، صدور یا تمدید پروانه مطب پزشکان و همچنین صدور گواهی‌نامه اعتبار بخشی همه مراکز و مؤسسات ارائه‌دهنده خدمات سلامت در حوزه‌های سرپایی و بستری

در تمامی بخش‌های دولتی، غیردولتی، خصوصی و نیروهای مسلح را منوط به عقد قرارداد با کلیه سازمان‌های بیمه‌گر یا به نمایندگی، از زمان تصویب این بند، گروه‌های صنفی مختلفی از پزشکان با انتشار نامه و جمع‌آوری امضا به این تصمیم ناگهانی دولت اعتراض کردند. در برخی از نامه‌های اعتراضی که بیش از پنج هزار امضا دارد، نام‌های بزرگ و سرشناسی از جامعه پزشکی ایران دیده می‌شود. اولین مسئله مورد اعتراض پزشکان و گروه‌های صنفی پزشکی این است که چرا چنین تصمیمی بدون کم‌ترین مشورت و نظرخواهی از پزشکان انجام شده و یکبار به جامعه پزشکی تحمیل شده است. تعریف دقیق این بند این است که ارائه خدمات پزشکی در بخش

خصوصی تعطیل شده و همه باید زیر چتر بیمه‌های سلامت جمع شوند. بسیاری از پزشکان بر این باور هستند که چنین تصمیمی برخلاف قانون اساسی است و می‌گویند: «الزام به عقد قرارداد با بیمه‌های پایه، ناقض اصل بیست‌وهشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در آزادی عمل به انتخاب شغل است». و همه کوشش این روزها برای فشار به پزشکان و از میان بردن پزشکی آزاد می‌باشد که بیماران ناگزیر باشند به بیمارستان‌های دولتی رفته و هزینه درمان کاسته شود. سازمان نظام پزشکی که از سال ۱۳۶۵ خورشیدی با درگیری‌های روی داده از دید ساختاری دچار دگرگونی شده و هر سه قوه در کار سازمان نظام پزشکی دخالت و حتی حکم رئیس کل سازمان نظام پزشکی ناگزیر به وسیله رئیس‌جمهور تنفیذ می‌گردد. اختیارات سازمان بیشتر در کارهایی مانند صدور پروانه مطب و کارت عضویت و مسائل انتظامی بوده است. اکنون با محدودیت‌های تازه در حقیقت حتی حق صدور پروانه مطب را از نظام پزشکی که خودشان در سال ۱۳۶۵ به جای سازمان نظام پزشکی درست و کارآمد گذارده بودند گرفته‌اند. با ندیده گرفتن رهنمودهای سازمان‌های علمی و سازمان نظام پزشکی برای کم نمودن ارزش کار پزشکان با زیاد نمودن شمار داوطلبان ورود به دانشگاه و با پائین آوردن شرایط برای پذیرش بیشتر دانشجویان بی‌صلاحیت و سهمیه‌ای برای پزشک شدن و به دست گرفتن تندرستی مردم دردمند با هزینه کمتر برای دولت به بهای به خطر افتادن جان بیماران برنامه بسیار زیان‌باری را در پیش گرفته‌اند. این رویداد گذشته از تهران، پزشکان همه شهرستان‌های ایران را نگران نموده است. برای نمونه بخشی از بیانیه شورای هماهنگی نظام پزشکی هرمزگان و سازمان نظام پزشکی بندر عباس را در زیر می‌آورم. پس از بحث و تبادل نظر... تصمیمات

زیراتخاذ گردید:

۱. طی نامه‌ای با امضای تمامی همکاران از طرف سازمان، به بیمه‌های پایه اعلام خواهد شد که عقد قرارداد تنها بر اساس رضایت طرفین و الزام طرفین بر انجام تعهدات طبق قانون خواهد بود و در صورت استنکاف بیمه‌ها از تبعیت به قانون به بهانه‌هایی مانند کمبود منابع مالی و غیره قراردادی بسته نخواهد شد و قراردادهای قبلی نیز فسخ خواهد گردید.

۲. هیچ یک از همکاران ارتباطی منطقی بین تمديد پروانه مطب و الزام به عقد قرارداد اجباری با سازمان‌های بیمه‌گر را به رسمیت نمی‌شناسند و در صورت ایجاد اشکال در روند اداری اخذ و تمديد پروانه هریک از اعضای سازمان، تمامی اعضا با بیمه‌های پایه لغو قرارداد خواهند کرد.

۳. در صورت ایجاد اخلال در صدور نسخ الکترونیک توسط سازمان‌های بیمه‌گر و قطع دسترسی هریک از اعضا به این سامانه‌ها، تمامی همکاران در سطح استان اقدام به قطع صدور و پذیرش نسخه الکترونیک خواهند کرد و ارائه نسخه به صورت کاغذی به همراه دادن قبض به بیماران جهت تأییدیه خسارت از بیمه‌ها خواهد شد.

۴. اعضا اعلام کردند در صورت ایجاد مشکل برای هریک از همکاران در قالب بخش خصوصی، واکنش جمعی و همزمان تمامی مطب‌ها و مراکز بخش خصوصی در دستور کار قرار خواهد گرفت در پایان اعلام می‌گردد تنها راه ایجاد رضایت‌مندی در مردم و کادر درمان بازگشت به قانون از طرف دولت و بیمه‌هاست که در آن می‌بایست ۷۰ درصد از هزینه‌های درمانی در بخش سرپایی و ۹۰ درصد در بخش بستری توسط سازمان‌های بیمه‌گر پرداخت گردد. تمامی ایرانیان می‌بایست تحت پوشش بیمه درمان قرار گیرند و پرداخت به درمان‌گران نیز طبق قوانین موجود (۶۰ درصد پس از دریافت مدارک و بقیه حداکثر بعد از ۳ هفته) انجام پذیرد.

پزشکان سراسر ایران همین خواست‌ها را تأیید نمودند. شورای عالی نظام پزشکی نیز پس از نشست‌های پی‌در پی با انجمن‌های علمی هماهنگ شده و در کار اعتراض به روند آسیب روزافزون به بدنه پزشکی کشور هستند و اندک‌اندک کار به زمزمه درباره اعتصاب پزشکان کشیده است. باتوجه به آنکه در ۳۷ سال پیش اعتصاب پزشکان پیامدهای تلخی داشت، ناگزیر درباره برخورد پزشکان با سیاست‌های ضد پزشک چندین یادداشت داشته‌ام که آگاهی از آن نوشته‌ها برای درپیش گرفتن راهی برای برون رفت از روندهای زیان‌بار سودمند می‌باشد و من به ترتیب تاریخ این یادداشت‌ها را برای شما پیوست می‌کنم.

در تاریخ دوشنبه ۱۴۰۱/۰۲/۱۹ سرور دکتر بابک

زمانی که از اعضای هیأت مدیره مجمع انجمن‌های علمی گروه پزشکی ایران می‌باشند، یادداشتی در روزنامه شرق نوشتند با عنوان: «چرا پزشکان ایران اعتصاب نمی‌کنند؟» و پس از نوشتن دشواری‌هایی که این روزها پیش روی پزشکان قرار دارد، در بخشی از نامه آورده‌اند «تنها تجربه اعتصاب پزشکان که در سال ۱۳۶۵ شکلی همگانی و بسیار ناشیانه، البته با صداقت فراوان به انجام رسید و به واکنش شدید حکومت منجر شد، چنان تجارب تلخی بر جای گذاشت که کلمه اعتصاب چنان یک تابو تا ده‌ها سال و تا همین امروز حتی بر زبان هم آورده نمی‌شود...» این نوشته ایشان نشان داد که با اندوه بسیار چگونگی رویدادهایی که در چهل سال گذشته بر سازمان نظام پزشکی رفته به درستی شناخته شده نمی‌باشد و باید به آن پرداخت.

من در آن اعتصاب برای آنکه سازمان نظام پزشکی بتواند آنچه را در برنامه دارد به درستی به کار ببندد، شرکت داشتم. همراه اعضای هیأت مدیره سازمان مرکزی نظام پزشکی همه کوشش خود را به کار بسته بودیم تا خواسته سازمان نظام پزشکی ایران که استقلال کامل سازمان بود به دست آید. با اندوه بسیار هنگامی که دولت و وزیر بهداشتی وقت (در آن زمان دکتر علیرضا مرندی) خواست با زور و تهدید پزشکان را وادار به پیروی از دستورات نادرست وزارت بهداشتی بنماید. با برنامه‌ریزی برای برآوردن نیاز بیماران اورژانس ناگزیر در اعتصاب شرکت نمودم که پیامد آن نزدیک به دو ماه زندان انفرادی و در میانه دوره زندان بستری شدن در بیمارستان دکتر شریعتی به دنبال ضربه به سر بود.

همراه من، نزدیک به چهل تن از پزشکان سرشناس به بند کشیده شدند و چند تن نیز به شهرستان‌های کرمان، زنجان، دامغان و سمنان تبعید شدند. نامه یادشده در روزنامه شرق، من را بر آن داشت که نادرستی برداشت نویسنده را درباره واژه نادرست «بسیار ناشیانه !!!» به ایشان یادآور شده و در کاتال هیأت مدیره مجمع انجمن‌های علمی گروه پزشکی، به ایشان نوشتم... باز هم تأکید می‌کنم... نخست با آنکه اعتصاب پزشکان در سال ۱۳۶۵ خورشیدی سراسری بود، برنامه‌ریزی برای پوشش بایسته درمان بیماران اورژانس داشت. کاربرد واژه ناشیانه برای آن اعتصاب بسیار نادرست است. زیرا تا آن زمان هیچ اعتصابی نه از سوی پزشکان و نه هیچ گروه دیگری سازمان نیافته بود که کسانی در آن ورزیدگی داشته باشند. خواست پزشکان در آن زمان «درخواست استقلال سازمان نظام پزشکی از دولت و وزیر بهداشتی بود. پزشکان می‌گفتند که باید در تعیین سرنوشت خود نقش داشته باشند. من از پزشکانی که در آن زمان از

وزارت بهداشتی هواداری می‌نمودند و امروز شکایت دارند داوری بخواید و سرور دکتر احمد جلیلی نیز یکی از پزشکان «ناشی» یاد شده بودند که می‌توانند بگویند آیا بر خورد سال ۱۳۶۵ تا چه اندازه ناشیانه بود؟ بازوگوییان نمی‌توان با التماس درخواستی داشت.» بهروز برومند.

برای روشن شدن داستان، پاسخ سرور دکتر احمد جلیلی را در زیر می‌آورم:

...استاد دکتر برومندگرامی، دوست عزیزم جناب دکتر زمانی: اینکه مطلبی می‌نویسم، اول باید بگویم که با اعتصاب احتمالی که دکتر زمانی اشاره کرده‌اند موافق نیستم. اما لازمه داوری در مورد رویدادهای تاریخی مهم از همه جنبه‌های آن رویداد است که اغلب ناگفته می‌ماند. آقای دکتر برومند و من در دوران ماجرا بودیم و تاوانش را هم دادیم. این ماجرا تصمیم یکی دو تن نبود که ناشیانه باشد یا نباشد. نظر خبرگان و جامعه پزشکی بود که آن را ناشیانه بنامیم. معلوم نیست فرد یا افراد عاقل را کجا باید پیدا کنیم. بزرگ مردانی چون دکتر حقیقی، دکتر نصر، دکتر کیا فر و دیگرانی که عصاره جامعه پزشکی بودند و اگر به فریادهای از سر دلسوزی و ایران دوستی آنها توجه می‌شد، امروز جامعه پزشکان و امر بهداشت و درمان با این ناپسامانی‌ها روبرو نبود. عمر خویش را در خدمت حق مردم گذاشتند ولی افسوس که پاسخ حرف حساب، نشنیدن و لجاجت و خشونت بود... ولی اگر خاطرات من چاپ شده بود و یا فرصتی شده بود که با این دوست نازنین حدیث دل بگویم، مقاله جالبش به شکلی دیگر آراسته می‌شد. این رفت ستم بر ما.

از این رو تا زمانی که خاطرات سرور دکتر احمد جلیلی چاپ شود بایسته دیدم که بخشی از خاطرات خود را از آن سال‌ها با شما در میان بگذارم.

پس از پیروزی ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ خورشیدی به هنگامی که به ریاست دانشگاه علوم پزشکی ایران (مرکز پزشکی شاهنشاهی پیشین) برگزیده شده بودم. در انتخابات دوره‌های پنجم ششم هیأت مدیره سازمان نظام پزشکی شرکت نموده و در دوره پنجم در جایگاه سیزدهم و در دوره ششم نفر هفتم به عضویت هیأت مدیره سازمان مرکزی نظام پزشکی برگزیده شدم. در جایگاه ریاست دانشگاه با انجمن اسلامی دانشجویان مرکز پزشکی ایران پیایی در گفتگو بوده و درباره همه رویدادها به‌ویژه نیاز کشور به سازمان نظام پزشکی با اقتدار با آنان گفتگو داشتم. دیدگاه‌های دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی ایران را که از سوی وزارت بهداشتی آن زمان دیکته شده بود در زیر بازگو می‌نمایم.

در سال ۱۳۶۳ خورشیدی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی ایران در بررسی خود

از ششمین دوره انتخابات سازمان مرکزی نظام پزشکی پیرامون خواسته‌های هیأت مدیره نظام پزشکی درباره استقلال سازمان نظام پزشکی از وزارت بهداشت دولت جمهوری اسلامی نوشتند: «اگر این شعار در زمان رژیم طاغوت مطرح می‌شد می‌توانست بسیار مترقی و مثبت باشد، چه خارج کردن سازمان‌ها و نهادهای مختلف از حیطه نفوذ آن رژیم فی‌نفسه می‌توانست ارزش به حساب آید. در آن شرایط مطرح کردن استقلال، نظام پزشکی، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، کمیته‌های سیاسی و مذهبی و علمی و صنف‌ها از قدرت نفوذ سیاست‌های استعماری شاه می‌کاست و زمینه رشد جریان‌های مردمی را فراهم می‌ساخت. اما در شرایط فعلی که نظام جمهوری اسلامی در مملکت حاکم است و همه امور با نظارت مستقیم رهبر و یا الهام از رهنمودهای مکتب‌تتمشیت می‌شود، عنوان کردن این شعار در مورد سازمان‌ها و نهادهایی که به نحوی از انحاء در امور اجرایی و سیاست‌گذاری مملکت دخالت دارند، کاملاً خلاف عقل و منطق و ضروریات انقلاب می‌باشد.

«این انجمن اعتقاد دارد که مجلس می‌بایست در اصلاح مواد از قانون نظام پزشکی چنان تغییراتی می‌داد که اعضای منتخب هیأت مدیره اصلاح‌گرا پیدا شدن پیدا نمی‌کردند و تأسف می‌خورد از این که چرا به جای ضوابط پیشنهادی فقط داشتن حسن شهرت گنجانده شد.» روی جلد کتابچه‌ای که این بیانیه در آن چاپ شده بود، به جای آرم نظام پزشکی که سر ماری را در جام دارو نشان می‌دهد، تصویر اژدهائی بود که نیش خود را به سوی بدن مردم گرفته بود.

این به روشنی نشان می‌داد که دانشجویان مرکز پزشکی ایران به آزادی و رأی پزشکان باور نداشتند و می‌خواستند با کنار گذاشتن نامزدهای انتخاباتی که پزشکان با رأی خود انتخاب می‌نمایند شمار اندک پزشکان وابسته به انجمن اسلامی پزشکان، ناگزیر جانشین آنان گردند و برای آنان اصل استقلال نظام پزشکی، مهم نبود بلکه ریاست بر نظام پزشکی و اداره آن نهاد را برای خود می‌خواستند. انجمن اسلامی دانشجویان مرکز پزشکی ایران علاوه بر دلایلی که ذکر شد، به بهانه‌ای نادرست دیگر نیز نتیجه می‌گیرد که ترکیب فعلی هیأت مدیره سازمان غیرقانونی است و دلیل آن، تعداد آرای منتخبین است. استدلال این انجمن اسلامی چنین است: «بر اساس ماده ۵ قانون نظام پزشکی، پزشکان غیر نظامی مرکز که به عضویت هیأت مدیره مرکزی درمی‌آیند، باید با رأی اکثریت پزشکان مرکز انتخاب شوند. نگاهی به لیست انتخاب‌شدگان انتخابات اخیر و تعداد آراء هر کدام، این واقعیت را می‌رساند که بنا به گفته دانشجویان مرکز پزشکی ایران همه این آقایان، از حد نصاب مطرح در قانون، برخوردار نبوده و در مجموع با آراء اکثریت

پزشکان شرکت‌کننده در انتخابات گزیده شده‌اند.» ادامه استدلال انجمن اسلامی دانشجویان مرکز پزشکی ایران چنین است «طبق آمار موجود در حال حاضر بیش از ۸۵۰۰ پزشک واجد شرایط در سطح تهران به کار طبابت و درمان مشغول هستند. فرض کنیم از این تعداد هزار نفر به دلایل مختلف از حق شرکت در انتخابات محروم بوده‌اند. بنا بر این حداقل رأی هریک از انتخاب‌شدگان از ۳۷۵۰ رأی نباید کم‌تر باشد. در حالی که کلیه انتخاب‌شدگان کم‌تر از این میزان رأی آورده‌اند.» انجمن اسلامی نتیجه گرفته است که «این واقعیت، بر غیرقانونی بودن ترکیب فعلی هیأت مدیره و بی‌اعتباری آن دلالت دارد.»

اگر این بهانه‌گیری درست بوده باشد، باید بپذیریم که پس از سال ۶۳ تاکنون هیچ هیأت مدیره‌ای قانونی نبوده است، زیرا هرگز نفراول در انتخابات نظام پزشکی تهران پس از دوره ششم حتی ۲۰۰۰ رأی نیز نیاورده است. نخستین جلسه ششمین دوره هیأت مدیره نظام پزشکی مرکز روز شنبه ۶ ماه ۶۳ ساعت ۱۱/۵ صبح و با حضور اعضا منتخب برگزار می‌شود. در این جلسه مرحوم دکتر محمد علی حقیقی که با کسب ۳۲۶۵ رأی از مجموع ۳۴۰۳ رأی پزشکان، حائز اکثریت آراء است، «توجهات خاص اولیای محترم جمهوری اسلامی را که نسبت به برگزاری انتخابات هیأت مدیره، بدون مانع و رادع و با آزادی کامل، مبذول و در این باره دستورات صریح و قاطع صادر فرمودند، به اطلاع هیأت مدیره رسانیدند و متذکر شدند که بهترین پاسخ ما به این عنایات، حفظ انسجام جامعه پزشکی و حفظ وحدت هیأت مدیره و جلوگیری از تفرقه برای تحقق اهداف نظام پزشکی است که همه آن بسط و گسترش معنویت پزشکی و تحکیم روابط انسانی بین پزشکان و بیماران و خدمت صادقانه و صمیمانه به مردم و مملکت و رفع نارسائی و نابسامانی‌های امور پزشکی در همه زمینه‌ها می‌باشد. از خداوند متعال مسئلت کردند که با درک موقع و مقتضیات جامعه پزشکی و نظام پزشکی در نیل به مقصد والای خود در این دوره حساس از عمر خویش، به توفیقات کامل نائل آید.»

شادروان دکتر محمد علی حقیقی در دومین نشست دوره ششم هیأت مدیره نظام پزشکی در روز ۱۸ بهمن ۶۳ به اتفاق آراء به عنوان دبیر کل سازمان مرکزی نظام پزشکی برگزیده شدند. پس از تاریخ ۶۳/۶/۲۸ در نامه‌ای ۲۶ صفحه‌ای به دکتر مرندي وزیر بهداشت در آن زمان مبرم‌ترین مسائل پزشکی و درمان آن روز کشور را بررسی نمود. بخش‌هایی از این نامه بسیار آموزنده است. می‌نویسد مهم‌ترین کاری که باید انجام شود «بررسی کلیه قوانین و آئین نامه‌های مصوب در ارتباط با خدمات پزشکی و تهیه یک طرح جامع و مانع و کامل در این زمینه و تقدیم به مجلس شورای

اسلامی است تا پزشکان نسبت به آینده خود بلام تکلیف و سرگردان نمانند، و بتوانند بر اساس قانونی که تصویب می‌شود با اطمینان به آینده، زندگی شخصی و پزشکی خود را پایه‌گذاری نمایند...»

در این دوران دیده می‌شود که کار به دستان بهداشتی درمانی و آموزش ایران جز تنبیه و مجازات راهکاری برای پیشبرد سیاست‌های خود ندارند و این از خرد استاد فرهیخته دکتر حقیقی بود که می‌خواست که با تشویق پزشکان نیاز مملکت را برآورده کند. در جای دیگری از نامه آمده بود که «براین که این سازمان مرجع صلاحیت دارد در اظهار نظر مشورتی در طرح‌ها و لوایح و آئین نامه‌های پزشکی است و مقامات مسؤول باید نظار این سازمان را در این زمینه مختلف کسب کنند، متأسفانه جز در مواردی اندک، مورد توجه واقع نشده است که امید است از این پس رویه جز این باشد.»

پس از این نامه فشارها به پزشکان تنها در شهر تهران نبود، در شهر مشهد نیز پزشکان وابسته به انجمن اسلامی ساختمان سازمان نظام پزشکی را اشغال نمودند و هیأت مدیره را منحل و خودشان جانشین آنان شدند.

برای روشن شدن بیشتر رویداد، روزنامه‌های آن روزها را با شما مرور می‌نمایم. بیش از همه روزنامه‌ها روزنامه جمهوری اسلامی درباره رویدادهای سازمان نظام پزشکی هشدارهایی همراه تهدید برای پزشکان داشت. در تاریخ ۲۴ تیرماه ۱۳۶۵ روزنامه جمهوری اسلامی نوشت وزارت کشور به اخلاک‌گران در امر خدمات پزشکی به شدت هشدار داد: وزارت کشور با صدور اطلاعیه‌ای به عده‌ای فرصت طلب و عامل نفوذی استکبار جهانی که در کسوت مقدس پزشکی و تحت عنوان نظام پزشکی دست به تحریکاتی زده هشدار داد و گفت با قاطعیت با این مفسده‌جویان برخورد قاطع و انقلابی خواهد شد. و در همان روزنامه چند خط پائین‌تر نوشته شد: طی حکمی از سوی نخست‌وزیر دکتر منافی به سرپرستی سازمان نظام پزشکی منصوب شد.

بدشأنی سازمان نظام پزشکی ایران در سال ۱۳۶۵ آن بوده که در آن زمان بسیاری از آزادیخواهان امروزی، آن دوران خود از عواملی بودند که در برابر رهنمودهای درست هیأت مدیره سازمان مرکزی نظام پزشکی ایستادگی می‌نمودند. روزنامه خراسان در تیر ماه ۱۳۶۵ از قول جنت الاسلام موسوی خوئینی در آن زمان تیت‌ر زده «اعتصاب زبان سخن گفتن با مسؤولان جمهوری اسلامی نیست.» در همین روز اعلام شد که میرحسین موسوی نخست‌وزیر، طی حکمی دکتر هادی منافی را به سرپرستی نظام پزشکی منصوب نمود و در آن حکم نوشت «نظریه احراز عدم صلاحیت هیأت مدیره سابق نظام پزشکی، ضمن اعلام توقف کار و انحلال هیأت مرکزی و کلیه هیأت‌های مدیره

سخنی با فرزند

فرزندم!

با کسی دوست شو که «کتاب» بخواند. دوستی که در سوگ گلِ ممد «کلیدر» گریسته باشد و در خیالش با «مارال» به خواب رفته باشد. کسی که «همسایه های» احمد محمود را بخواند که بخواند.

دوستی که «جای خالی سلوچ»، «کافه پیانو»، «عزاداران بیل» را بخواند.

کسی که «سولماز» آتش بدون دود را تا خانه بخت همراهی کرده و «شوهر آهو خانم»، «بوف کور» صادق هدایت، «شازده احتجاب» گلشیری را بخواند و «سمفونی مردگان» معروفی را با دل و جان گوش کند.

کسی که «تنگسیر» صادق چوبک و «چشم هایش» بزرگ علوی و «در درازنای شب» میرصادقی و «سووشون» سیمین دانشور را نظاره کند. «مدیر مدرسه اش» جلال آل احمد باشد و «داستان یک شهر» را از زبان احمد محمود شنیده و در «کافه نادری» رضا قیصریه به «ملکوت» بهرام صادقی برسد.

فرزندم، با کسی دوست شو که کارت کتابخانه اش از کارت عابر بانک والدینش برایش ارزشمندتر باشد. تشخیصش سخت نیست، حتماً در کیش به جای فندک و انبوه لوازم آرایش، کتابی برای خواندن و به جای صحبت از آخرین مدل پورشه و تیپ فلان خواننده و هنرپیشه، از گلچین هایی که وارد بازار نشر شده اند، حرف می زند.

کسی که ترجمه های محمد قاضی، نجف دریابندری، آثار آلبر کامو و کتاب چنین گفت زرتشت و...

کسی که وقتش به جای کافی شاپ ها و متر کردن خیابان ها، در کتابخانه ها و کتاب فروشی ها بگذرد.

کسی که یک غزل حافظ زنده اش کند و برای تماشا می سرو سیمین سعدی سرش را بر باد بدهد و با دوبیتی های خیام دلش روشن شود. کسی که سوار بر شبدیز خسرو همراه با لیلی و مجنون به جشن شیرین و فرهاد نظامی برود.

با کسی دوست شو که برداغ سهراب جوانمهر گریسته و رستم شاهنامه را بر جومونگ تلویزیون ترجیح دهد و برای فرزند همسایه شان دعای فردوسی بزرگ را بخواند: «سینه نرگسانت پراز شرم باد / رخانت همیشه پرازرم باد»

کسی که در جستجوی خورشید شمس همراه با مولانا از بلخ تا قونیه سفر کرده و در خلوت کیمیا خاتون سماع کرده باشد.

فرزندم، با جوانی دوست شو که فریاد «آی آدم های» نیما را شنیده و آیدا را در آینه شاملو دیده باشد.

کسی که «آرش کمانگیر» سیاوش کسرای را به روی خار و خاراسنگ خوانده و در یک شب مهتابی با «مشیری» بازاز آن کوچه گذشته و اشکی در گذرگاه تاریخ ریخته باشد.

کسی که سوار بر اسب «سپید وحشی» منوچهر آتشی از «کوچه باغ های نیشابور» شفیعی کدکنی گذشته تا به «سرای بی کسی» ابتهاج برسد... با کسی دوست شو که در «سرماي زمستان» اخوان با «قاصدک»، نرم و آهسته به سراغ سهراب سپهری رفته باشد تا با فروغ تولدی دیگر پیدا کند و تا شقایق هست زندگی کند...

کسی که با «یاد ایام»، یادی از نوای شجریان کند و «ماهور شجریان» با دلش بیدار کرده باشد. کسی که «اله ناز» بنان و «گلنار وزهره» داریوش رفیعی را دوست داشته و آواز قمر، «مرغ جانش» را به پرواز در آورد. کسی که «تار» شهنواز و لطفی، زخمه بردلش بزند، «بانگ نی» کسایی و موسوی آتش به جانش افکند و با «سه تار» ذوالفقون و «ساز» یاحقی شهنوازی کند.

با کسی دوست شو که شخص را مانند بت پرستش نکند، پرستش از آن خداست آن هم آگاهانه نه کورکورانه.

با کسی دوست شو که در مویا پلش به جای صد نوع گیم، صد کتاب صوتی باشد و اگر جایی به انتظار نشست، انتظارش را با «صد سال تنهایی» مارکز پرنکند و با «بیگانه» آلبر کامو، بیگانه نباشد...

کسی که در اوج جنگ با آنکارینا در اندیشه صلح با تولستوی باشد. کسی که داستایوفسکی و برادران کارامازوف را به خاطر جنایت یک ابله، مکافات نکند و هستی و نیستی اش را تقدیم سارتر کند.

فرزند عزیزم، با کسی باش که پرورش عضلات مغزش را مهم تر از عضلات بدنش با تزریق آمپول بداند. کسی که برای به دست آوردن محبوبش مبارزه می کند، اما هیچ عشقی را گدایی نمی کند... فردی که شرم را در نگاه خود جستجو می کند.

با کسی که بداند راه موفقیت، با شکست سنگ فرش شده و با هر شکست، محکم تر از قبل کنارت می ماند.

کسی که آرزو نکند مشکلاتش آسان شوند، بلکه تلاش کند که توانش افزونی یابد. کسی که حتی در اوج اندوه، تبسم را فراموش نکند و کلامش تسکینی باشد برای «دوزخیان روی زمین».

فرزند عزیزم، اگر با کسی دوست شدی که اهل خواندن بود، کنارش باش. لازم نیست دوست تو شاگرد اول کلاس باشد. کافیس فقط کتاب خوان باشد. چون کسی که کتاب خوان است، یک روز درس خوان هم می شود، اما خیلی از درس خوان ها هرگز کتاب خوان نخواهند شد.

با کسی دوست شو که بوی کتاب بدهد.

کسی که عطر و ادکلنش «بوی خوش کتاب» باشد.

انتشارات نویسندگان پارس

سازمان نظام پزشکی در شهرستانی ها به موجب این حکم جنابعالی به سمت سرپرست سازمان نظام پزشکی ایران منصوب می شوید. بی شک این حکم نخست وزیر وقت خلاف قانون بوده و با ز ندانی نمودن اعضای هیأت مدیره عملی شد.

به یاد بیاوریم که داستان تلخ ۱۸ تیرماه برای دانشجویان از آن رو پیش آمد که آقای حجت الاسلام موسوی خوئینی ها خود به زبانی دیگر با مسوولان جمهوری اسلامی سخن گفته بودند و شاید اگر آن روزها حجت الاسلام موسوی خوئینی ها دادستان کل کشور مانند امروز می اندیشد سرکوب ها و دستگیری ها برای پزشکان پیش نمی آمد. و یا نخست وزیر وقت برخلاف قانون و اختیارات نخست وزیر دست به انحلال هیأت مدیره سازمان مرکزی نظام پزشکی نمی زد! به هر شکل راهی را که پزشکان و هیأت مدیره سازمان نظام پزشکی پیمودند از آن رو که برای تندرستی مردم و قداست هنر پزشکی بود، جاودان خواهد ماند و نسل های دیگر همواره آن راه را گرمی خواهند داشت. داستان رویدادهای سال ۱۳۶۵ خورشیدی را اگر پزشکانی که آن روزها درگیر آن بوده اند بیشتر بررسی نمایند، بی شک راه حل خوبی برای دشواری ها به دست خواهند آورد که می تواند به سود هم وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی باشد و هم به سود پزشکان. هر چند اکنون یکی از نگرانی های پزشکان آن است که سازمان های بیمه گر که خود مصرف کننده خدمات جامعه پزشکی می باشند، می خواهند اختیارات سازمان نظام پزشکی را نیز به دست گیرند که خود دشواری های بسیاری به بار آورده است. و اکنون کار به دستان می خواهند با قانون شکنی و تهدید به آنکه پروانه کار پزشکی را به شرطی تمدید می کنند که پزشکان ناگزیر از همکاری با سازمان های بیمه گر باشند. این پیش شرط، قانون شکنی بزرگی می باشد و فرجام آن به زیان بیماران و جامعه پزشکی ایران بوده و پزشکان جوان را ناگزیر از مهاجرت از ایران می نماید.

اِذَا تَغَرَّدَ عَنْ ذِي الْارَاكِ طَائِرٌ حَيْرٍ
فَلَا تَغَرَّدُ عَنْ رَوْضِهَا اَنْبِيْنُ حَمَامِي

(حافظ به تصحیح پرویز ناتل خانلری،

غزل ۴۶۰)

آنگاه که از (درخت) اراک مرغ فرخنده
آواز سردهد،

مباد که از مرغزارهای آنجا آواز کبوتر
من بدور باشد.

(ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی)

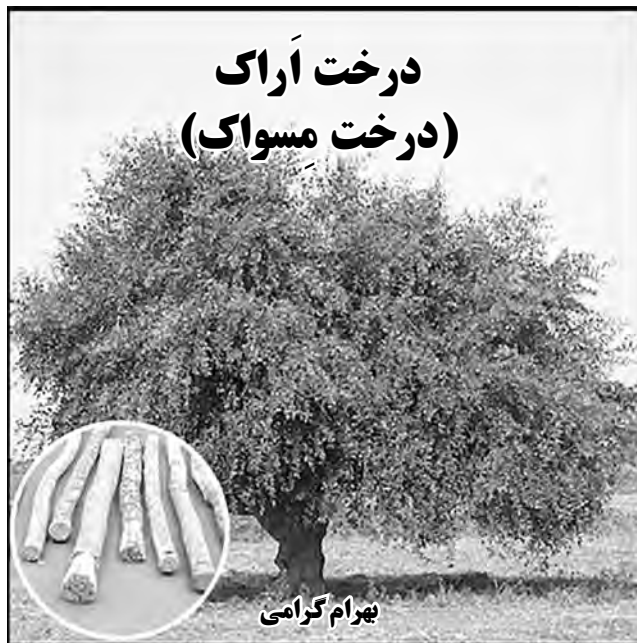
درخت یا درختچه اراک از جنس *Salvadora* و گونه *persica* متعلق به خانواده *Salvadoraceae* یا تیره جوج است که در عربی شجرة السواک و در انگلیسی *tree miswak* یا *toothbrush tree* نامیده می شود. نام گونه این درخت، پرسیکا، ظاهراً بر خاستگاه آن در ایران دلالت دارد، اما دلیلی بر درستی آن در دست نیست. این گیاه به طور خودرو در جنوب غرب آسیا، به ویژه شبه جزیره عربستان، و شمال آفریقا می روید و چون در برابر شوری خاک بسیار مقاوم است، می تواند برای اصلاح اراضی شور مورد استفاده قرار گیرد. درخت اراک در زمرة درختان بی بار و بر و کم ارزش به شمار می آید. در مرزبان نامه آمده: «تا بدانی که زهر و تریاک هر دو از یک معدن می آید و سنبل و اراک هر دو از یک منبت [رویشگاه] می روید»، با دویست از سنایی و ابوالفرج رونی با مضمون بی قدر و قیمتی درخت اراک:

پاک نآید ز مردم بی باک
عود نآید ز دود چوب اراک
تا به بوی و به طعم در عالم
خوش و زفت اوفتند عود و اراک

زفت = صمغ گیاهی برای مداوای
بیماری های پوستی.

گفته می شود خمط در آیه ۱۶ سوره ۳۴/ سبا، در مورد قوم سبا در جنوب عربستان، در اشاره به همین درخت یا میوه نارس و بی قدر آن است. امروزه خمط واژه متروک عربی به معنای میوه نارس درخت اراک و چیزی با طعم تند و زننده و ناخوشایند است.

درخت اراک (درخت مسواک)



بهرام گرامی

حافظ در دو بیت زیر از دو
غزل ملّح، آمیخته فارسی و عربی،
به وادی اراک در عربستان و احتمالاً
درخت اراک اشاره دارد:

"علی وادی الاراک و من علیها /
وَدَارِ بِاللَّوِي فَوْقَ الزَّمَالِ" [درود بر وادی
اراک باد و آنکه در آنجا نشینم دارد و
خانه ای که در "لوا" بروی ریگ هاست].
"اِذَا تَغَرَّدَ عَنْ ذِي الْارَاكِ طَائِرٌ خَيْرٍ / فَلَا
تَغَرَّدُ عَنْ رَوْضِهَا اَنْبِيْنُ حَمَامِي" [آنگاه
که از (درخت) اراک مرغ فرخنده آواز
سردهد، مباد که از مرغزارهای آنجا آواز
کبوتر من بدور باشد].

بیت عربی زیر قافائی است:
اِذَا اَرَاكَ يَغْنِي الْفَوَادُ مِنْ طَرَبِ
كَانَ حَمَامَةً يَأْنِ عَلَي الْارَاكِ سَجُوعِ
[آنگاه که تو را می بینم، قلم
از طرب ترانه خوان می شود، گویی
کبوتری بر فراز درخت اراک نغمه خوانی
می کند].

از سوی دیگر، در تمدن های قدیم
یونان و روم و مصر و نیز در میان اعراب
قبل از اسلام استفاده از شاخه های نرم و
نازک و الیاف دار درخت اراک برای تمیز
کردن دندان متداول بوده است. به نقل
از لغت نامه دهخدا، از ریشه [ساقه؟]
آن که چوبی و ستبر است، در قدیم برای

مسواک استفاده می کردند. اکنون نیز در
بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی
کم و بیش همین استفاده از آن می شود.
به نقل از صیدنه "اراک درختی
است که قامت او دراز است و سبز و
خرم، بسیار برگ و بسیار شاخ، و چوب
او سست باشد و از وی مسواک کنند."
در چوب آن مواد مفید و ضد میکروبی
به ویژه عنصر فلوراید به صورت دی
فلور آپاتیت، $Ca_{10}(PO_4)_F_2$ ، وجود
دارد که مانع خرابی دندان می شود. این
چوب علاوه بر پاک کردن و سفید کردن
دندان ها و تقویت لثه و خوشبویی دهان،
از پوسیدگی دندان ها نیز جلوگیری
می کند. خاصیت ضد میکروبی عصاره
گیاه مسواک با اثر محلول Chlorhexi-
dine gluconate که از مواد مؤثر در
کنترل پوسیدگی دندان به شمار می رود
برابری می کند. سازمان بهداشت جهانی
در سال های ۱۹۸۶ و ۲۰۰۰، ضمن تأکید
بر لزوم مطالعه بیشتر، استفاده از چوب
مسواک را برای رعایت بهداشت دهان
توصیه کرده است.

استفاده از چوب درخت اراک
به عنوان مسواک به پیروی از سنت
پیامبر اسلام و رعایت پاکیزگی در میان
بسیاری از اعراب متداول بوده است.
شیخ حسن بن طبرسی صاحب مکارم

الاخلاق نقل می کند: "كَانَ يَسْتَاكُ
بِالْأَرَاكِ..." یعنی: (پیامبر) همیشه با
چوب اراک مسواک می کردند... منافع
استفاده از مسواک طبیعی چوب اراک
در نوشتارهای بسیار آمده که توسط
برخی پژوهندگان مرور و جمع آوری
شده است.

در کتاب معروف الاغانی آمده:
«او شاخه های چوب اراک را در موسم
خود به ما هدیه می داد... وقتی سخن
را درهم می کنی، گویی ماده آهویی
برگ اراک در دهان می جود». دیگر
شاعران عرب نیز از اراک یاد کرده اند،
با ترجمه بیتي از العرجی شاعر مکی
در صدر اسلام (درگذشته ۱۲۰ ق): «تا
زمانی که صدای کبوتران در سرزمین
پر درخت اراک شنیده شود و با دها
درختان گز را به اهتزاز در آورند» و
ترجمه دو بیت متوالی از شاعر متأخر
عراقی، جعفر الحلی (۱۲۷۷-۱۳۱۵ ق):
«دیگر به آوای دردناک کبوتران درخت
اراک که پیش تری گیری می کردم گوش
نمی دهم، زیرا که ناله های کبوتران در
نظر من تریاکی نیست که برای مارگزیده
سودمند باشد»، و ترجمه بیتي از محمد
صالح الجزائری (۱۲۹۷-۱۳۶۶ ق): «تا
زمانی که کبوتران بر درخت اراک آواز
می خوانند و شاخه های سرسبز آن خمیده
می شوند همچنان در وفور زندگی کنی.»
دو بیت عربی زیر به نقل از
بدایع الملح طرائفی خوارزمی (۵۵۵-
۶۱۷ ق)، به ترتیب از باب چهارم و
هفتم، به درخت اراک اشاره دارد:
«و اذا مرت علی الاراک فقل له / لا
زلت تصقل غرب کل موشر» [هرگاه
بر درخت اراک گذر کنی به او بگو:
همیشه کناره های دندان را جلا و صیقل
می دهی - به همین شیوه باش]. «یا جبل
الرّحمة هل اراک / بوهل ارای نعمان و
الاراک» اراک جناس است با دو معنای
«بینم» و «اراک را». [ای کوه رحمت
هیچ بود که تو را بینم، و هیچ بینم نعمان
را و درخت اراک را].

خلال دندان

درخت اراک به فراوانی در مناطق
ابها، عسیر و جیزان در عربستان

در سوگ مهسا امینی

از سیدعلی صالحی



هی دا... دا	دنیا
پَلامو بَورُم سیت!	بویِ سوختنِ طُره‌های سپیده و مهسا
ما به سایه خزیده‌ایم،	گرفته است...!
ما سپر انداخته	دیگر شُستنِ دست‌های هیولا
پیر شده‌ایم.	حتی به هفت آب زمزم،
ما همه	میسر نیست!
بر این پرتگاه بی‌پایان	حالا
یکی یکی	هر کجا
به اضطراب دوزخ	مزارِ دختری دیدید،
سقوط کرده‌ایم.	مرا نیز همانجا
درد	به خاک بسپارید؛
از درد گذشته است،	می‌خواهم بر زندگانِ این
دنیا چشم‌های ما را	سرزمین
بی‌هیچ شَفَقَتی	فاتحه بخوانم.
تیره کرده است.	**
ما	
یکی یکی	
به اعماقِ هول‌آورِ هراس	هی دا... دا/ پَلامو بَورُم سیت!
فرو مرده‌ایم.	در گویش ایل بختیاری:
من سَندِ این ستمگری را	مادر.. هی مادر!
نشانتان خواهم داد:	طره‌هایم را-در ماتم-
باران‌های مسموم این بادیه را	برایت ببرم.
بو کنید،	



سه بیت از صائب، باقرکاشی و سیدای نَسفی شاعر تاجیک:

اول از بدگویی مردم دهن را پاک کن
بعد از آن برگوشه دستار خود مسواک زن

زاهد شده در پرده پندار و دگر هیچ
مسواک زده بر سردستار و دگر هیچ

از آفت ستاره دُم دار الحذر
مسواک زاهد از سر و دستار می کشم
الحذر = دوری کن، بپرهیز. دستار
زاهد با مسواک بر آن به ستاره دنباله دار
تشبیه شده و ستاره دُم دار یا دنباله دار
موجب فتنه و نحوست دانسته شده که
اشاره به زاهد ریایی است.

بیت زیر از شیخ بهایی در نان و حلوا و سه بیت بعد از صائب مضامینی
بدیع از مسواک و زاهد ریایی است:
رو بسوز این جُبه ناپاک را
وین عصا و شانه و مسواک را

زمسواک ریایی زنگ دندان می‌صدشد
سرانگشت ندامت کاش می‌گردید مسواکم

خشکی زاهد به صد دریا نگردد بر طرف
نیست ممکن گردد آب دهن مسواک سبز

هیزم تربیش ازین مفروش پیش عارفان
دست کوتاه از عصا و شانه و مسواک کن

در دو بیت متوالی زیر از بوستان سعدی استفاده از مسواک به هنگام
روژه داشتن به مرده خواری یا غیبت
کردن پشت سر مرده تشبیه شده است:

که ای زشت کردار زیبا سخن
نخست آنچه گویی به مردم بگن
نه مسواک در روزه گفتی خطاست؟
بنی آدم مرده خوردن رواست؟

سعدی و نیز در یمن، مصر علیا، صحرای سینا و سودان می‌روید. از پیامبر اسلام نقل است: «اگر برای اُتم دُشوار نمی‌بود امر می‌کردم که هنگام نماز از خلال دندان استفاده کنند.» مسواک زدن، دندان‌ها را پاکیزه و دهان را خوش بو می‌کند، سردرد را تسکین می‌دهد، دهان و لثه‌ها را التیام می‌بخشد، خلط را از بین می‌برد، معده را سالم نگه می‌دارد و به هضم غذا کمک می‌کند. خلال دندان دارای الیاف نرم حاوی روغن فُزار، ماده صمغی، مقداری نمک معدنی و آهک اگزالات است. از این رو می‌توان مسواک را قلم مویی ساخته شده از الیاف و مواد فوق‌الذکر دانست که می‌تواند دهان و دندان‌ها را پاکیزه نگه دارد و به واسطه داشتن مواد لخته کننده، دهان را پس از جویدن غذا پانسمان کند. به همین دلیل برخی شرکت‌های داروسازی خمیر دندان‌هایی تولید می‌کنند که در آن عصا و خلال دندان به کار رفته است.

هر دو واژه سواک و مسواک در عربی امروز به معنای ابزار پاک کردن دندان است. سواک در اصل چوب باریکی از درخت اراک بوده که برای تمیز کردن لای دندان‌ها به کار می‌رفته و به آن خلال دندان می‌گفتند و هنوز هم در بسیاری از کشورها به کار می‌رود. واژه عربی مسواک اسم آلت یا ابزار است، مانند مضارب ابزار ضربه زدن، مقراض یعنی قیچی، مکواه یعنی آتو و منشار یعنی آره. مسواک در شکل امروزی آن در گذشته رایج نبوده است.

دها بیت شعر قدیم فارسی این مضمون را دارد که مسواک نیز چون خرقه و تسبیح و عصا در زمره لوازم زهد بوده و زاهدان ریایی به رسم مألوف مسواک خود را بر دستار می‌زده‌اند، با

تن شستن در چشمه‌ی جوشان نغمه‌های علی تجویدی

نادر مجد، اکتبر ۱۹۹۶



نگاهی بی‌نظیر و منحصر به فرد، یک تحول تازه، مبانی نو و معاصر. وزیری سبک و روش تازه را به پیروانش چون روح‌الله خالقی، ابوالحسن صبا، موسی و جواد معروفی و چند تن دیگر می‌سپارد که آنان نیز این نگاه و بیان سبز و شاداب را به شاگردانی چون علی تجویدی، مهدی خالقی، حبیب‌الله بدیعی، همایون خرم و دیگران منتقل می‌کنند.

آهنگ‌های تجویدی چه در برنامه‌ی گل‌ها و چه در ارکسترهای رادیو ایران با صدای خوانندگان مختلف از آثار ماندنی موسیقی ایرانی به شمار می‌آیند. آهنگ‌هایی چون «سفر کرده» و «می‌گذرم» در چهارگاه، «روزگار کودکی» در ماهور، «دیدی که رسوا شد دلم» در دشتی، «مرا عاشقی شیدا» در سه‌گاه تنها چند نمونه‌ی کوچک از آثار جاویدان این موسیقیدان معاصر هستند که جای خود را در جامعه به نحو بارزی باز کرده‌اند.

علی تجویدی چوم هنرجویی پرتلاش همچنان سعی داشت به فضاهای نودست یابد و تجربه‌های تازه را بیازماید. ذهن کنجکاو و لحظه‌ای او را رها نمی‌کرد. احساسش همچنان شاداب و سرشار از لطافت بود. در جلسهای که خصوصی با او داشتم می‌گفت این موسیقی است که او را سرپا و زنده نگه داشته است.

در روزهای دیگر بهار آن سال نیز سری به منزل تجویدی می‌زنم. و از چشمه‌ی جوشان درون او تن می‌شویم. چه حرف‌های گفتنی و چه خاطرات پربار و شیرینی دارد. در آن زمان سرگرم تهیه‌ی چند کتاب موسیقی و نت‌نویسی و گردآوری پارتی تور از آثار خود بود که مسلماً به غنای رپرتوار موسیقی ایرانی خواهد افزود و به یقین افزوده است. دو کتاب از آثار خود را با امضای این بزرگوار به من هدیه داد که در تدریس و نیز کنسرت‌های گروه چاکواک از آنها استفاده کرده و در آینده نیز از آنان بهره خواهم برد. یادش همواره گرامی است.

گذشته‌های دور. می‌گویند نه. سه قطعه‌ی «چه شورها» از عارف، «کاروان» از محجوبی، و «مرا عاشقی شیدا» از تجویدی را در یک زمان یکی پس از دیگری گوش کنید، شاید بدانید چه می‌گویم. هر سه آهنگ با صدای گرم غلامحسین بنان و ارکستر گل‌ها اجرا شده، بنابراین جای بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد. سپس متوجه تشابه عمیق این سه آهنگ از سه مؤلف خواهید شد. بعدها فرصت مجدد دیدار بزرگوار علی تجویدی دست داد. قطعه‌ای در ویولن نواخته بود که با صدای خودش و کلام بیژن ترقی همراه بود. بعدها این قطعه توسط محمدرضا شجریان به همراهی ارکستر سازهای ملی به رهبری فرهاد فخرالدینی در تالار وحدت اجرا شده است. باید بگویم، پس از مدتی طولانی، گوش دادن به ساز او که همچنان گرم و دلنشین بود مرا به عالم دیگری برد.

ویولن تجویدی با دیگر نوازندگان این سازچندین فرق عمده دارد. یکی آنکه در راستای نوازندگی ابوالحسن صبا، استادش است که شامل تأکید بر یک سیم و کمتر استفاده کردن از سیم‌های دیگر برای آکورد از مشخصات بارز سبک تجویدی می‌باشد. عبارات منسجم و نغمه‌ها کشیده و پر از تأمل است. شتابی برای رفتن از نکته‌ای به نکته‌ی دیگر و یا عبارتی دیگر نیست. جملات تا پایان دقیق و شمرده مطرح می‌شود. اگر کمی دقت کنیم خواهیم دید که ساز تجویدی در یک دیالوگ دائمی «گفتم، گفت» با خود است. پاره‌ای از یک قطعه می‌پرسد و پاره‌ای دیگر پاسخ می‌دهد. سفری صعودی با چند دولاپنگ و گاه آرپژیو در طول یک دانگ (تتراکورد) و یا یک اکتاو بعد کمی خستگی در کردن در پرده‌ای بعدی، یک سکوت و سپس بازگشت نزولی با چند نت چنگ و یا لاخر با پاسخگویی به جمله‌ی نخست در سفری صوری مجدد منتهی این باراز پرده‌ی پایین تربه طراوت و پاکیزگی ساز او می‌افزاید. کاش می‌توانستم به شکل نوت برایتان طرحی ارائه دهم.

علی تجویدی از بازماندگان فرزانه‌ی نسل موسیقی دانان موسیقی تحول یافته انقلاب مشروطیت به بعد است. دوره‌ای که با علینقی وزیری آغاز می‌شود. دوره‌ای که شعر و موسیقی پا به پای یکدیگر می‌روند تا نگاهی تازه و بیانی نو به جامعه‌ی متحول ارائه دهند. نیمایوشیچ در شعر و وزیری در موسیقی بی‌شک قافله سالاران این دوره‌اند. موسیقی ایرانی برای نخستین بار در محتوا و قالب نو معرفی می‌شود. «من بی‌مایه که باشم که خریدار تو باشم» سنت‌ها را می‌شکند. قطعه ابتدا به ساکن از گوشه‌ی «راک» در ماهور آغاز و در یک سیر نزولی سریع به درآمد ماهور ختم می‌شود.

یک روز زیبای بهاری در تهران بود. نم باران چند تکه‌ی ابراز شب قبل، خیابان‌های خلوت شهر را شسته بود. اغلب تهرانی‌ها به ولایات دیگر رفته بودند. شهر دور از غوغا و هیاهوی ماشین‌ها نفسی تازه کرده خود را برای تابستانی طولانی و پر از دود و گرد و غبار آماده می‌کرد. کوه‌های البرز کماکان پر از برف بودند و آن «دیو سپید پای در بند»، آن دماوند، چون گوه‌ری تابناک بر کف دست زمین می‌درخشید که به گفته‌ی سهراب سپهری گوه‌ری «که رسولان همه از دیدن آن خیره شدند».

در معیت فرهنگ شریف نازنین برای عید دیدنی خدمت علی تجویدی، موسیقیدان بزرگ معاصر، می‌رفتم. استاد تجویدی نمی‌نویسم، چرا که توهینی است به این عاشق پیشه‌ی دیرپا، چرا که استاد به کسی می‌گویند که مدرس است و محیط بر همه‌ی جوانب امر و این تعارفی بیش نیست به دور از شأن یک هنرمند چون اوست که همواره می‌پوید و می‌جوید. چه هنگامی که ویولن در دست دارد، یا تار و سه تار، و یا می‌خواند، با آن دودانگ صدای گرمش، چون طفلی است که سراپا می‌جوشد، منظوم آن شیطننت کودکانه است.

همسر نازنینش برایمان چای می‌آورد. خانه پر است از دوستان هنرمند و او چون «پیری» به آتش افروزی است. و خانه پر است از مظاهر فرهنگی: عکس‌هایی از استاد ابوالحسن صبا، حاج آقا محمد ایرانی مجرد، احمد عبادی و... سازهای مختلف که بر در و دیوار آویخته شده است، یک کمانچه اینجا، یک ویولن آنجا و چند تار تکیه داده بر دیوار، آثار خوش‌نویسی و مینیاتور از کارهای برادرش که به تازگی جهان خاکی سفر کرد و داغی بر روح آن بزرگوار نهاد.

کسی پرسید آیا شما آقای تجویدی را می‌شناسید؟ گفتم بیش از چهل سال است او را می‌شناسم. او که هر بار حرفی تازه برای گفتن دارد. او را که نغمه‌هایش از تبار عارف و محجوبی است. و آن دیگری می‌گفت که راه تجویدی تکامل یافته‌ی راه عارف و محجوبی است، اما من در پاسخ گفتم در موسیقی تکامل وجود ندارد. یک نغمه یا تکامل یافته هست یا نیست. شاید منظورش تکامل از نظر فن آهنگسازی و هارمونی و... بود. شاید نتوانم منظوم را به خوبی بیان کنم. در یک کلام منظوم این بود که موسیقی تجویدی از تیره و تبار موسیقی عارف و محجوبی است.

بافت ملودی، حرکت متین آهنگ به سمت پرده‌های بالای یک دستگاه، بیان مؤثر دردی و احساسی عمیق و یا حرفی از درون ژرف هستی، خاطره‌ای از



یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم
گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید
صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار
که شد نامور لؤلؤ شاهوار
سعدی

پیشینیان را پندار بر این بود
که پیدایش مروارید از باران است.
به گاه باران اردیبهشتی، در خنکای
گرگ و میش سپیده دمان، صدف شناور
بر روی آب، برای خلق مرواریدی سپید
و غلطان دهان سخت خود را گشوده و
قطره باران را درون دل نرم خود جای
می دهد. انجام این داستان پس از
ده سال، مرواریدی سپید و درخشان
خواهد بود. به روایتی دیگر این اشک
فرشتگان نگهبان خلیج فارس است
که تبدیل به مروارید غلطان و درخشان
می گردد.

بسیاری از بزرگان دانش و
فرهنگ ما، فرسنگ ها دور از دریا
می زیستند و آگاهی چندانی از دریا و
سفرهای دریایی نداشتند. این موضوع
واقعیتی انکارناپذیر است.
از این روست که در ادبیات
غنی ما، کمتر به گفتن از پهنه دریا
پرداخته اند و بیشتر واگویه ها آمیخته
به افسانه و پندار است. برای مردمان
باستان، دریا همواره پهنه ای پر رمز و
راز بوده که با جانوران افسانه ای، و
داستان های حیرت انگیز گره خورده
است. داستان های دل انگیز سندباد،
دریا نورد پرواز اژه ایرانی اهل بندر سیراف
در جنوب ایران و مخترع سکان، نقطه
اوج چنین قصه پردازی هایی است که
بیشتر آنها درون مایه ای از واقعیت در
خود نهفته دارند.

از دوران باستان خلیج فارس و
دریای عمان (مکران) که پیشینیان
دریای پارس می خواندندشان، به ویژه
کرانه های جزیره میش ماهیگ و کرانه
نیک آن (بحرین (به ران)) زادگاه و
خوابگاه مروارید به شمار می رفته

مکان مورد توجه است که همه آنها
معروف و مشهورند. «غواصی
در سرزمین ایران نوعی صنعت است
که آموخته می شود و در آموزش آن
پول فراوانی خرج می گردد. و آن به
این گونه است که آن ها خارج کردن نفس
از گوش را تمرین می کنند و می آموزند
تا جاییکه یک مرد در آغاز یادگیری اش
دچار گوش درد می شود و از گوش هایش
ماده ای جاری می شده و پس از آن
معالجه کرده و آنرا از درد و ملامت تبری
می بخشند. گران ترین غواص کسی است
که بیش از همه در زیر آب بماند.»

**گرفته در حریرش دایه چون مشک
چو مروارید تر در پنبه خشک
نظامی**

ژرف روی و غواصی که در
جنوب ایران که آنرا صیف و صیافی
نیز می نامند به سده های پیش از میلاد
باز می گردد. در دوران ماد، ایرانیان از
غواصان برای استخراج صندوق های
طلا و جواهر کشتی های غرق شده از
دل دریا استفاده می نموده اند. مرزبانان
اوپات آن (آبادان) غواصان ماهری
بوده اند و در نوشتار دیگری به آنها
خواهیم پرداخت.

آثار حاصل از حفاری های
باستان شناسی نشان می دهد که سده ها
پیش از میلاد، ساحل نشینان دریای
پارس از این فن برای تحصیل مروارید
استفاده می نموده اند. دکتر "تاکرابوات"
در کتاب Kingdom of Seashell بدین
طریق اشاره نموده است و ایرانیان را
در زمره پیشگامان پایه گذاری صید
و پرورش مروارید قلمداد نموده است.

در سندی دیگر، آپولونیوس
فیلسوف یونانی ساکن رود زا اشاره دارد
که غواصان دریای پارس در حالیکه
ظرف کوچکی حاوی گیاهی خوشبو و
تهییج کننده در دست داشتند به سمت
صدف رفته و باعث می شدند تا صدف
لب از لب بگشاید، سپس شاخه ای
میان تهی را به میان آن فرو برده و مایه
موجود را به بیرون می کشیدند و آن را
به سطح آب آورده و در جام هایی آهنین

و آبی و قهوه ای و سیاه نیز دیده شود.
مروارید در خلیج فارس و
اقیانوس هند و استرالیا صید می شود.
پرورش مروارید در قرن بیستم رایج شد.
برای تهیه مروارید پرورشی (که گاه
مروارید مصنوعی نیز نامیده می شود،
اما بین این دو تفاوتی بزرگ است) با
سوراخ نمودن پوسته صدف، یک قطعه
مروارید بسیار کوچک را در درون
صدف قرار می دهند تا جانور لایه هایی
به دور آن ایجاد کند.

مروارید در گذشته نقش نفت را در
خلیج فارس به عهده داشته است. تاریخ
مروارید و صید مروارید نوشته نشده
است اما از دوران ماد و هخامنشیان
مروارید دریای پارس صید می شده
است. در دوران ساسانی، در دانشکده
علوم دریایی که به نام ناو ارتشتاران
خوانده می شده است و در نوشتار دیگری
به آن خواهیم پرداخت، بخشی به صید
مروارید اختصاص داشته است.

در نوشته ها و ادبیات ایرانی
هزار ساله شاعران و نویسندگان ایرانی
بسیار به صید مروارید اشاره شده است.
استخری در سده چهارم در کتاب
مسالك الممالک نقل می کند که
مرواریدها را از سواحل خلیج فارس به
داخل کشور می بردند و مروارید خلیج
فارس در جهان بی همتا است.

ابو عبد الله ادریسی در
نزه المشتاق که در سده ششم نوشته
شده است به شرح روش سنتی صید
مروارید در خلیج فارس می پردازد: «
در خلیج فارس همه مکان های غواصی
وجود دارد؛ مکان های غواصی، سیصد

است.
یا چو غواصان به زیر قعر آب
هر کسی چیزی همی چپند شتاب
بر امید گوهر و در شمین
توبره پر می کنند از آن و این
چون بر آیند از تگ دریای ژرف
کشف کرده صاحب در شگرف
و آن دگر که برد مروارید خرد
و آن دگر که سنگ ریز و شبه برد
مولوی

مُروارید یا دُر، گوهری است
درخشان به رنگ های سفید، سیاه
و صورتی که درون برخی از نرم تنان
دوکفه ای مانند صدف مروارید به وجود
می آید. گوهری که در هدایای عشاق
جایگاه ویژه ای داشته است.
هنگامی که جسمی خارجی،
مانند ذره ای شن، میان صدف و
پوسته اش قرار گیرد، جانور، جهت
جلوگیری از آسیب دیدن بافت های
نرم، لایه هایی مرکب از ماده آلی
شاخی «کونچیلین» و بلورهای کلسیت
یا آراگونیت را پیرامون این جسم خارجی
ترشح می کند. رفته رفته از گرد هم آبی
این لایه های هم مرکز، گوهر مروارید
شکل می گیرد. جنس مروارید هم جنس
دیواره درون صدف است.

شکل آن در بیشتر موارد نزدیک
به کره است. هر چند به شکل های دیگری
مانند گلابی و دکمه، شکل های نامنظم
هم دیده می شود. اندازه آن به درشتی
دانه خشخاش تا تخم کبوتر است. رنگ
مروارید سفید است. اما گاهی ممکن
است به رنگ های صورتی و زرد و سبز

از شایعه بترسید!



حدود ۷۰۰ سال پیش در اصفهان مسجدی می ساختند. کار تمام شده بود و کارگران در حال انجام خرده کاری های پایانی بودند. پیرزنی از آنجا رد می شد، ناگهان ایستاد و گفت به نظم مناره مسجد کج است! کارگران خندیدند ولی معمار با صدای بلند فریاد زد ساکت! چوب بیاورید. کارگر بیاورید. چوب را به مناره تکیه دهید. حالا همه باهم فشاار دهید! فشاااااااااااااااااااا !!! و مرتب از پیرزن می پرسید مادر درست شد؟ بعد از چند دقیقه پیرزن گفت درست شد و

دعاکنان دور شد. کارگران گفتند مگر می‌شود مناره را با فشار صاف کرد؟ معمار گفت: نه! ولی می‌توان جلوی شایعه را گرفت! اگر پیرزن می‌رفت و به اشتباه به مردم می‌گفت مناره کج است و شایعه کج بودن مناره بالا می‌گرفت، دیگر هرگز نمی‌شد مناره را در نظر مردم صاف کرد. ولی من الان با یک چوب و کمی فشار، مناره را برای همیشه صاف کردم!!!

از شایعه بترسید! در تجارت و کسب و کارتان، حتی در زندگی‌تان از شایعه بترسید! اگر به موقع وارد عمل شوید، به راحتی مناره زندگی‌تان صاف خواهد شد.

وبارگاه) خسروپرویزنشسته، هنگی را
نواخت و آن را شادروان نام نهاد.
خسرو فرمود تا طبقی پرمروارید
نثار این هنرمند بزرگ نمودند. از این
رو آن آهنگ را شادروان مروارید
خواندند. (فرهنگ جهانگیری و برهان
قاطع). آرامگاه باربد، این هنرمند و
موسیقی‌دان بزرگ دوران باستان، بر
فراز تپه‌ای در شهر جهرم قرار دارد.

چوشادروان مروارید گفتی
لبش گفتی که مروارید سفتی .
نظامی

منابع و مآخذ:

طاهری، رضا. از مروارید تا نفت. از مروارید تا نفت / از بندرسیراف تا کنگن و عسلویه (اسلویه) آذری، علاءالدین. «تاریخ روابط ایران و چین»، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.

اقتدارى، احمد. «خليج فارس»، انتشارات
فرانكس، ۱۳۵۶.

رایین، اسماعیل. «دریانوردی ایرانیان»، انتشاران حاویدان، ۱۳۵۶.

رسایی، فرج‌ا... «۲۵۰۰ سال برفراز دریاها»، ۱۳۵۰.

فرشاد، مهدی. تاریخ علم در ایران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

فرشاد، مهدی. تاریخ مهندسی در ایران، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۶.

۱۳۸۳. شاهنشاهی اشکانی. انتشارات ققنوس،
 ولسکی، یوزف. (ترجمه) ثاقب‌فر، مرتضی.

زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران، جلد ۱، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.

/šādo(a)rvān/ شادروان

فرہنگ فارسی، عمید

(اسم) [پهلوی: šaturvan] (شادوان،
شادروان، شادریان) [قدیم،

۱. پردهٔ بزرگی که در قدیم جلو بارگاه سلاطین می‌کشیدند؛ سراپرده: «برو بین که چه زیبا کشیده دست بهار / زگونه‌گونه در اطراف باغ شادان» (کمال‌الدین اسماعیل: ۷۷).

۲. بیشگاه کاخ و بارگاه.

۳. فرش و بساط گران ماهیه.

۴. سد و بندى که بر رود و نهر مى بنندند.

۵. منبع آب که دارای حوض و فواره باشد.

قرار می دادند، البته آنان هیچ‌گاه موفق به پرورش مرواریدهای اینچنینی نشدند اما شیوه‌ای را بدین طریق بنیان نهادند. این شاید کهن‌ترین اشاره به پرورش مروارید باشد.

آپولونیوس (۲۶۲ تا ۱۹۰ پیش از میلاد) ریاضیدانی یونانی است که در قرن دوم پیش از میلاد، همزمان با دوران اشکانی، می زیسته است. او مقاطع مخروطی را به طور کامل بررسی و معرفی نمود. وی همچنین تحقیقاتی در نجوم نیز داشته است.

اما در اشارت به ابزار غواصی آن دوران پر واضح است که در آن دوران به اتکای هوای محبوس شده در شش‌های خود به ژرفا فرو رفته و باز می‌آمدند، روشی که هم اکنون نیز در پاره‌ای از جزایر دریای پارس چون لاوان و کیش و قشم کماکان باب حاست.

سروده‌ای عرفان‌آمیز به زبان سربانی به نام «مروارید» از دوران اشکانی باقی مانده که ترجمه‌ای از یک متن پهلوانی اشکانی است. در طی آن مروارید روح در گرداب ظلمت ماده گم می‌شود و بازیافتش نیازمند به ظهور منجی و نیل به معرفت است. (زرین کوب. تاریخ مردم ایران، جلد ۱، ص ۳۹۳).

بنا به گزارش حمزه اصفهانی
داستان هفت وزیر سندباد در دوران
اشکانی رخ داده است و داستان
سفرهای شاهزادگان بودایی اشکانی
از ایران به چین و هند از راه خشکی و
دریا جهت ترویج این آیین در متون دو
کشور وجود دارد.

با وجود اینکه متون بسیار کمی از دوران اشکانی به جا مانده و اطلاعات ما درباره دریا نوردی ایشان بسیار هم کمتر است، با این وجود همین سروده‌ها نشان از ادبیات غنی و سرشار از آگاهی به ویژه در زمینه دریا را دارد.

شادروان موارید

نام سروده دوازدهم از سروده‌های
سی‌گانه باربد، موسیقی‌دان و نوازنده
بزرگ دوران ساسانی است. گویند
روزی باربد به شادروان (پیش‌گاه کاخ

انجمن اماس ایران
خدمت‌گزار بیماران اماس



انجمن مولتیپل اسکیزوفرنیا ایران

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آئین‌نامه ثبت مؤسسات غیرتجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۲۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می‌شود:

- ۱- نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران ۲- موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام‌اس، تهیه آمار بیماران، جمع آوری اطلاعات، اطلاع‌رسانی، تابعیت ایرانی ۳- مرکز اصلی مؤسسه: ستاد مطهری، نبش میرزا شیرازی پلاک ۲۱۳، ۴- اسامی موسسین آقایان جمشید لطفی، هژیریسگرودی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن‌دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدوآراقانی، ۵- تاریخ تشکیل مؤسسه: از تاریخ ثبت نامحدود، ۶- مدیران و اشخاص که رمؤسسه حق امضا دارند: آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش: خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی‌البدل هیئت مدیره می‌باشند. کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دواضا از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبرخواهد بود، ۷- دارایی مؤسسه: بیست میلیون ریال
- ۸- ثبت مؤسسه: اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری

خدمت به خانواده‌ها و سهامداران ما اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن اماس ایران از خدمات انجمن بهره‌مند گردید.

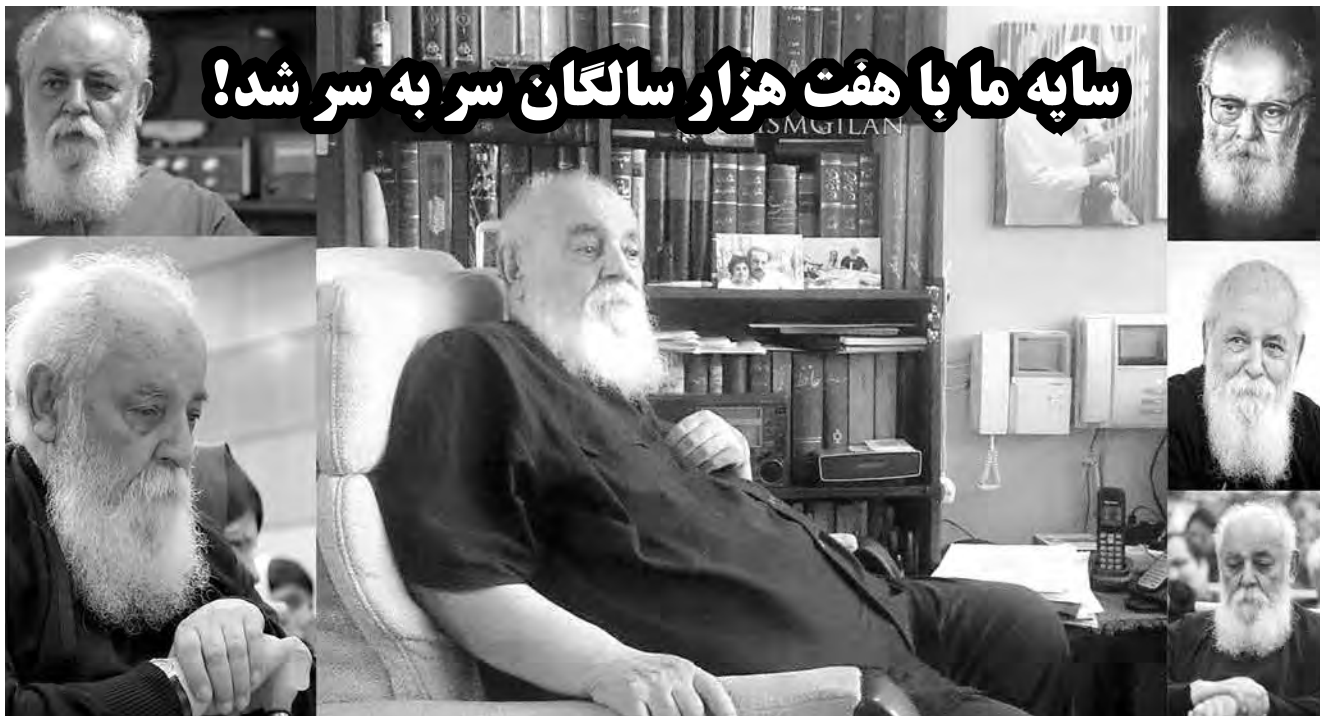
شماره‌ی تماس جهت عضویت: ۶۶۹۵ ۱۱۸۷
WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب‌ها به نام انجمن ام اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴

بانک صادرات: ۰۱۰۰۴۴۹۳۸۹۰۰۳

سایه ما با هفت هزار سالگان سر به سر شد!



امروز نه آغاز و نه انجام جهان است
ای بس غم و شادی که پس پرده نهان است
گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری
دانی که رسیدن هنر گام زمان است
تو رهرو دیرینه سر منزل عشقی
بنگر که زخون تو به هر گام نشان است
آبی که بر آسود زمینش بخورد زود
دریا شود آن رود که پیوسته روان است
باشد که یکی هم به نشانی بنشیند
بس تیر که در چله این کهنه کمان است
از روی تو دل کندم آموخت زمانه
این دیده از آن روست که خونابه فشان است
دردا و دریا که در این بازی خونین
بازیچه ایام دل آدمیان است
دل برگذر قافله لاله و گل داشت
این دشت که پامال سواران خزان است
روزی که بجنبند نفس باد بهاری
بینی که گل و سبزه کران تا به کران است
ای کوه تو فریاد من امروز شنیدی
دردی ست درین سینه که همزاد جهان است
از داد و و داد آن همه گفتند و نکردند
یارب چه قدر فاصله دست و زبان است
خون می چکد از دیده در این کنج صبوری
این صبر که من می کنم افشردن جان است
از راه مرو سایه که آن گوهر مقصود
گنجی ست که اندر قدم راهروان است.

از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ شمسی سرپرست برنامه گل‌ها در ادبیوی ایران (پس از کناره‌گیری داوود پیرنیا) و پایه‌گذار برنامه موسیقایی گلچین هفته بود. از مهم‌ترین آثار او تصحیح غزل‌های حافظ با عنوان «حافظ به سعی سایه» است که نخستین بار در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسید. او سال‌های زیادی را صرف پژوهش و حافظ‌شناسی کرده که این کتاب حاصل تلاش بی وقفه و عشق او به لسان الغیب غزلسرای بزرگ بوده است که در مقدمه آن را به همسرش پیشکش کرده است.

«سراب» اولین مجموعه شعر اوست که با مضامین شعر جدید سرود شده است. گرچه قالب شعرش همان چهارپایه است اما با مضامینی از جنس غزل و بیان احساسات و عواطف شخصی، واقعی و طبیعی بوده است.

مجموعه شعر بعدی‌اش با نام «سباه مشق»، با وجود اینکه پس از «سراب» منتشر شد، شعرهای سایه را در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ در خود جای داده است. در این مجموعه، سایه تعدادی از غزل‌های خود را منتشر کرد و مهارت اعجاب‌انگیز خود را در سرودن غزل نشان داد. تا جایی که گروهی از منتقدین تعدادی از غزل‌های او در این مجموعه را از بهترین غزل‌های دوران معاصر به شمار می‌آورند.

بانگ نی، تاسیان، آینه در آینه، پیر پیرنیا، اندیش، یادگار خون سرو و راهی واهی از دیگر آثار این شاعر برجسته ایرانی است.

هوشنگ ابتهاج متخلص به «سایه»، شاعر و پژوهشگر نامدار ایران در سن ۹۴ سالگی درگذشت. پلدا ابتهاج فرزند هوشنگ ابتهاج، بامداد چهارشنبه در صفحه شخصی اینستاگرام خود اعلام کرد که «سایه ما با هفت هزار سالگان سر به سر شد.» وی اواخر تیر به دلیل نارسایی کلیوی در بیمارستانی در شهر کلن آلمان بستری و تحت درمان بود. امیر هوشنگ ابتهاج روز یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۰۶ شمسی در رشت متولد شد. پدرش «آقاخان ابتهاج» از مردان سرشناس و مدتی رئیس بیمارستان پورسینای این شهر بود. پدر بزرگ او یعنی «ابراهیم ابتهاج الملک» گرگانی و مادر بزرگش اهل رشت بود. منزل شخصی سایه در سال ۱۳۸۷ با نام خانه ارغوان به ثبت سازمان میراث فرهنگی رسیده است. دلیل این نام‌گذاری وجود درخت ارغوان معروفی در حیاط این خانه است که سایه شعر معروف ارغوان خود را برای آن درخت گفته است.

او هم مانند دیگران شاعران معاصر نیما همچون شهریار در ابتدا سعی کرد تا راه نیما را دنبال کند؛ اما پس از مدتی همراه با اشعار نیمایی خود، بسیاری از زیباترین عواطف و اندوه‌های خود را به غزل درآورد.

دوره تحصیلات دبستان را در رشت و دبیرستان را در تهران گذراند و در همین دوران در سال ۱۳۲۵ اولین دفتر شعر خود را با نام نخستین نغمه‌ها منتشر کرد که سبکی کلاسیک دارد.



درنگی

بر دگرگشت‌های شعر سایه
از «کوچه سار شب»
تا «چراغ صبح»

احمد کاظمی موسوی

این شعر چنین است:

زمانه قرعه نو می‌زند به نام شما
خوشا شما که جهان می‌رود به کام شما
در این هوا چه نفس‌ها پر آتشست و خوشست
که بوی عود دل ماست در مشام شما
تنور سینه سوزان ما به یاد آرید
کز آتش دل ما پخته گشت خام شما
فروغ گوهری از گنج‌خانه دل ماست
چراغ صبح که بر می‌دمد ز بام شما

در این شعر وجد و طنطنه دیگری می‌بینیم که در آن سخن از «قرعه نو»، «چراغ صبح»، «فروغ گوهری» و مهم‌تر از همه «خوشا شما» و «جهان می‌رود به کام شما» در میان است. اگر سه تعبیر نخستین در ادبیات ما سابقه داشته باشد، مسلماً «خوشا شما» ترکیب نوینی است که در فضای این شعر عجیب خوش نشسته است. در این شعر تقابلی ست بین «ما» و «شما» که شاعر در هوا و مشام خود را هم‌نفس با خواننده می‌سازد. «جهان می‌رود به کام شما» یادآور مصرع معروف حافظ است که می‌گوید: «مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما»، ولی تفاوت‌های آن آشکار است. «می‌رود» را سایه به عنوان فعل اصلی و به معنایی نزدیک به «شد» حافظ به کار برده، اما نگاه به آینده دارد. اگرچه غزل و غزل‌گونه در اوزان عروضی بخش

در این سرای بی‌کسی کسی به در نمی‌زند
به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند
یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کند
کسی به کوچه سار شب در سحر نمی‌زند

می‌بینیم که صمیمیت احساس و سلاست بیان در این دو بیت موج می‌زند. مضافاً هم آوایی «س» در «سرای بی‌کسی» و «پ» در «پرنده پر نمی‌زند» بر خوش‌آهنگی بیان افزوده است.

نادیده نمی‌توان گرفت که شاعر چگونه چند ایده را در این دو بیت گنجانده و شعر را پربار نموده است. مثلاً دو ایده «در سحر زدن» یا گذر کردن از «کوچه سار شب» در یک مصرع آمده‌اند.

این شعر البته تاریخ ۱۳۳۷ را در ذیل خود دارد که تازه پنج سال از کودتای ۲۸ مرداد گذشته بود، و هنوز بسیاری از روشنفکران مصداق «شب گرفته» به نظر می‌رسیدند.

در اوان انقلاب ۱۳۵۷ که روح تازه‌ای در روشنفکران ایران دمیده شد، دگرگشتی در شعر سایه روی می‌نماید، و او قطعاً چون «به نام شما»، «ز خون سرخ قناری»، «آزادی» و «کیوان ستاره بود» را می‌سراید.

شعر «به نام شما» را سایه در مهر ۱۳۵۸ نوشت. در این شعر ما طبعاً آهنگ و مضمونی متفاوت از ایماژهای شب گرفته می‌بینیم. چند بیت نخستین

شعر سایه حال و هوای زمان را خوش باز می‌تابد. او دگرگشت زمان خود را در شب و خورشید، بهار و آب و آینه می‌بیند و با زبانی گاه غنایی و گاه روایی بیان می‌کند. آنچه که در این بیان بیشتر به چشم می‌خورد، صمیمیت احساس و موسیقی کلام است. سایه توانایی خوبی در پیاده کردن احساس خود بر روی واژگان و ترکیبات تازه نشان می‌دهد. پیداست که او عمری بر سر شعر فارسی گذاشته، گویایی‌های آن را در ظرف زمان آزموده، و اینک می‌تواند زبان نوآوری را در بیان احساسش به کار گیرد. ما در اینجا چند ویژگی از شیوه نگاه و زبان سایه را در شعر او می‌کاویم. نگاه سایه به زندگی شاعرانه اما حساب‌شده به نظر به می‌رسد، و این نگاه، بیانی منضبط هرچند نوآور می‌طلبد. او با خشم و خروش‌ها، درد و سوزهای احساس خود گاه اوزان شعری را به هم می‌ریزد، ولی به ندرت بیان رؤیگونه به خود می‌گیرد. ترکیبات واژگانی او به طوری که می‌بینیم نوساخته، جاندار و نمادین اند ولی کمتر به وادی حس آمیزی و رویا گونه پای می‌گذارند.

اینک نگاه کنیم به چگونگی بیان ایده شب در شعر سایه. «کوچه سار شب» ترکیب زیبایی است که در آن پسوند «سار» در هر دو معنای «مانند» و «انبوه» مصداق دارد. «شب گرفتگان» پیوند زیبایی دیگری است که سایه در همین بیت در شأن اشخاص گیر افتاده در تاریکی شب می‌آورد. شعر این گونه شروع می‌شود:

مهمی از سروده‌های سایه را تشکیل می‌دهد، او قطعات زیبایی در اوزانی که می‌توان آنها را «نیمایی» خواند، سروده است. در مجموعه تاسیان که در سال ۱۳۸۵ منتشر شد و در ۱۳۹۴ تجدید چاپ گردید، شعر زیبایی به عنوان «در سرای بوالحسن» می‌بینیم که با همه فشردگی و اختصار توان معناآوری شگرفی دارد. در این شعر از «ایمان و نان و جان» اندر قفای نمازگزار چنان سخن می‌رود که سر از «تربت کرامت انسان» درآورند. شعر با این دیباچه شروع می‌شود: «هرکه به سرای بوالحسن درآید نانش دهد و از ایمانش مپرسید.

آن‌که نزد خدای تعالی به جانی ارزد به نانی ارزد. شیخ ابوالحسن خارقانی

آن سوی شب صنم به نماز ایستاده بود پوشیده از دو دیده کز بین کفر و دین و ندر قفای او ایمان و نان و جان بر تربت کرامت انسان نهاده سر پرتو فشان به عرش برین تابش جبین من چشم اشکبار نهفتم به آستین اردیشت ۱۳۸۷

در این شعر ما عناصر آشنا چون نماز، ایمان و نان و کرامت انسان را می‌بینیم که با یکدیگر پیوندی «آشنا زدا»، اما معنا پرور یافته‌اند. تجسم‌های آشکار و خیال پرور شعر عبارت اند از: «صنم نمازگزار، پوشیده از دو دیده کز بین، اندر قفای او، سر بر تربت کرامت انسان، تابش پیشانی به عرش، و نهفتن چشم اشکبار».

اگر این ایماژها را به نثر دوباره بنویسیم چه بسا معنای آشکار – هرچند با مضمون محتمل – از آن بترآود؛ اما می‌بینیم که برش‌ها و گسست‌های شعری مضمون را به وادی چند معنایی برده‌اند، و راه را برای پرواز خیال خواننده باز گذاشته‌اند. به هر حال پیداست که معنای آخرین را باید از جمله «من چشم اشکبار نهفتم به آستین» دریافت کرد.

شبیه همین شکر در شاعرانه را ما در شعر بلند «ارغوان» با زبانی روشن‌تر می‌بینیم. این قطعه را می‌توانیم با عبارات به یادماندنی زیر بشناسیم:

«آسمان تو چه رنگ است امروز؟»
«از بهاران خرم نیست»

«که هوا هم اینجا زندانی ست»
«یاد رنگینی در خاطر من، گریه می‌انگیزد»
«آه بشتاب که هم پروازان،
نگران غم هم پروازند».

«بیرون شد از گمار» شعر زیبایی ست که سایه در آذر ۱۳۵۸ سروده، و در آن «بر لب چشمه خورشید» جرعه نوره فراز آمدگان از جنگل کور ارزانی می‌دارد.

می‌دانیم که ایجاز، و پرهیز از آوردن الفاظی که معنایی را با خود نمی‌آورند، ویژگی شعر سایه است. در این قطعه سایه ایجاز را یادآور طرز سخن سعدی می‌سازد: «سینه بگشای چو دشت، اگر ت پرتو خورشید حقیقت باید».

او با آنکه در این شعر از «رهاگشتن از جنگل کور» نیز حرف می‌زند، با این همه «بیرون شد از گمار» عنوان شعر خود قرار داده است؛ چون گمار گلیلیک ایده‌گم شدن را نیز با خود دارد:

«راه در جنگل او هام گم است»، و طبعاً «رها گشتن» برای بیرون شدن از این گمار به اندازه کافی رسا نیست.

هوشنگ ابتهاج (سایه):

پر سوم سیمرغ

به بهانه درگذشت هوشنگ ابتهاج
فرستنده: لقا محترم یمنی

نیست! سرنوشت پر سوم در پرده معماست. حتی هنگامی که رستم در هفت خوان در نبرد دیو سیاه و سپید گرفتار می‌گردد و با درزم اول از سهراب شکست می‌خورد، و یا زمانی که سهراب در دستانش کشته می‌شود، چرا به جای درخواست نوش دارو، پر سوم را به آتش نمی‌کشد. یا هنگامی که در چاه شغاد نابردار به تیرهای زهرگون گرفتار می‌آید، کشته می‌شود، ولی پر سوم را به آتش نمی‌کشد!! چه چیز با ارزش‌تر از جانش که مرگ را می‌پذیرد ولی پر سوم را نگاه می‌دارد؟ چرا؟!!

رستم پر سوم را به چه کسی سپرده‌است؟! پر سوم باید به دست چه کسی برسد؟ و در چه زمانی به آتش کشیده‌شود؟ ادبیات اساطیری ایران شعله‌گاہ کنایه‌ها و نشانه‌های ژرف و رازآلودی ست...

اشاراتی که خاستگاهش، همان تجسم آمال و آرزوهای ساکنان فلات ایران می‌باشد. فردوسی

در شاهنامه فردوسی روایت عجیبی وجود دارد... وقتی زال می‌خواست از سیمرغ خدا حافظی کند، سیمرغ سه پرازیرهای خود را به زال می‌دهد و می‌گوید هر وقت در تنگنا قرار گرفتی پرها را به آتش بکش تا من به یاریات بشتابم. سال‌ها می‌گذرد... رودابه همسر زال، رستم را آبتست می‌شود و ناتوان از وضع حمل در بستر مرگ می‌افتد... زال هراسان اولین پرسیمرغ را به آتش می‌کشد... سیمرغ به یاری همسر و فرزندش می‌آید و از مرگ می‌رهاندشان... زال در اواخر عمر و قبل از مرگش دو پر دیگر را به رستم می‌دهد تا در تنگنا آنها را به آتش بکشد...

سال‌ها می‌گذرد و رستم در جنگ با پهلوانی به نام اسفندیار، دچار زخم‌های فراوان می‌شود و مستأصل از شکست، پر دوم را به آتش می‌کشد... سیمرغ آشکار می‌گردد. رستم را درمان می‌کند و راز شکست اسفندیار را برملا می‌نماید.

رستم پیروز می‌شود... اما راز سر به مهری که فردوسی قرن‌هاست آن را پنهان کرده، این جاست...!

فردوسی تکلیف پر سوم را مشخص نکرد! در هیچ جای شاهنامه نشان و خبری از پر سوم

با هوش تاریخی و جامعه‌شناسش، پیش‌بینی روزهای تیرگون میهنش را نموده بود. او نیک می‌دانست گردش گردون بر ایرانیان روزهای هم‌دیس حاکمیت ضحاک را بازمی‌آورد؛

چو ضحاک شد بر جهان شهریار
بر او سالیان انجمن شد هزار
نهان گشت آیین فرزندگان
پراکنده شد نام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی، ارجمند
نهان راستی، آشکارا، گزند
ندانست جز کژی آموختن
جز از کشتن و غارت و سوختن

فردوسی در تعبیری عاشقانه و رازآلود، صبح امید رهایی‌بخش از تیره‌بختی ایرانیان در هر دوره‌ای از این تاریخ را در صدفی مکتوم قرار داده‌است... باور این که هنوز راهی بر سعادت‌مندی ایرانیان وجود دارد.

تاریخ گواه این مدعاست. ایران خانه‌ی سیمرغ است و ما نوادگان رستم و زالیم... سومین پرسیمرغ را به آتش خواهیم کشید تا سیمرغ خرد و شادی و سعادت‌مندی از پس این ظلام و وحشت و تیره‌روزی بر فلات ایران لبخند بزند... ما وارثان پر سوم سیمرغیم.

گفتگویی با تقی مختار

روزنامه‌نگار و فعال سینما و تئاتر

بخش چهارم و پایانی

شاهرخ احکامی

کمی هم درباره این فیلمنامه توضیح بدهید.

تا موقع نوشتن این فیلمنامه ده سال از مهاجرت من و خانواده‌ام و حدود هشت سال از ورود مهاجران و فراری‌ها یا خودتبعیدی‌های بعد از انقلاب اسلامی به آمریکا گذشته بود و در طول این مدت من از نزدیک شاهد انواع مشکلات و درگیری‌ها و تألمات روحی و روانی ایرانی‌ها، از هم‌پاشیدگی زندگی‌ها، سقوط‌های ناخواسته، رنج‌ها و مصائب ناشی از غربت، بخصوص در میان کسانی که از میان سالی یا در سال‌مندی ناچار تن به زندگی در غربت داده بودند، بودم و می‌دیدم که چطور شمار زیادی از آنها دچار عارضه دلتنگی شدید و غم غربت می‌شدند و توان هماهنگی با جامعه میزبان را نداشتند و بدبختانه برخی‌شان هم از فرط دلتنگی و افسردگی از میان می‌رفتند و یا حتی اقدام به خودکشی می‌کردند. این وضعیت تأثیر عمیقی روی من گذاشته بود و از آنجا که خودم هم دچار درگیری‌هایی کم و بیش از این جنس در درون خانواده خودم بودم، یک جور آمادگی برای نوشتن این فیلمنامه را داشتم و به همین جهت سعی کردم با خلق یک شخصیت اصلی به نام آقای خاوری و پرداختن به حضور ناخواسته و زجرآور او در غربت و همین‌طور رابطه صدمه‌دیده و متزلزل او با خانواده خودش و چند خانواده دیگر از دوستان و آشنایانش در قالب یک درام انسانی، به عارضه دلتنگی که گاه زندگی کسانی را تنه می‌کند بپردازم.

آیا هیچ‌وقت به فکر ساختن فیلمی از روی آن نیفتادید؟

چرا، البته این غایت خواسته و منظور من از نوشتن «مرغ تصویر» بود ولی پس از تکمیل کردن آن برای ساختن و تدبیلش به فیلم دچار تردید مهم شدم. اول این که دیدم اگر فیلمی با این مضمون توسط یک فیلمساز مهاجر ایرانی - بخصوص در آن سال‌ها - ساخته شود، جمهوری اسلامی خواهد توانست از آن به عنوان یک اعتراف صریح به اشتباه بودن مهاجرت و گریز از ایران اسلامی و یک جور ابراز پشیمانی و ندامت از این کار، سوءاستفاده و بهره‌برداری ناجوانمردانه کند. تردید دیگرم از این بابت بود که چون فیلم به زبان فارسی و مربوط به مهاجران ایرانی بود امکان ساختنش از لحاظ سرمایه‌گذاری آمریکائی تقریباً صفر بود، ضمن

این که بخاطر زبان فارسی فیلم، بجز نمایش‌هایی در اینجا و آنجا، امکان نمایش عمومی نمی‌یافت و مثل تجربه‌های دیگر فیلمسازان ایرانی در خارج از کشور برای همیشه در قوطی و کنج انبار می‌ماند. در نتیجه به این فکر افتادم که فیلمنامه‌ای به زبان انگلیسی و برای مخاطب عام جهانی بنویسم که احتمالاً بتواند پایم را به عرصه فیلمسازی در آمریکا باز کند.

از اپریل سال ۱۹۸۸ تا جولای ۱۹۹۱، یعنی حدود سه سال و نیم، چند بار فیلمنامه را بازنویسی کردم تا هم از لحاظ بافت دراماتیک، هم زبان و پرداخت سینمایی و هم شخصیت‌پردازی و نوشتن دیالوگ‌هایی که در عین روانی و محاوره‌ای بودن شاعرانه و تازه و بدیع هم باشد و به استاندارد بالائی که در نظر داشتم برسد. در دسامبر سال ۱۹۹۰ بنیادی برای ایجاد یک فستیوال سینمایی در واشنگتن، به منظور حمایت و معرفی فیلمسازان مستقل این شهر، تشکیل شد که در نظر داشت اولین دوره‌ای جوائزی به نام «رُزباد» را برگزار کند. مدیر سینما «بیوگراف»، از میزان آشنائی من با فیلم و سینما و همین‌طور موضوع نوشتن فیلمنامه اطلاع داشت، من را برای عضویت در گروهی که با این بنیاد همکاری داشتند معرفی کرد و از این طریق من نه فقط با جمع بزرگی از هنرمندان رشته سینما در واشنگتن دوست و آشنا شدم بلکه پایم به محافل سینمایی منطقه باز شد...

به این ترتیب، ظاهراً داشته‌اید به آنچه از مهاجرت به آمریکا در نظر تان بوده نزدیک می‌شده‌اید.

بله، با اتفاقاتی که بعد از رخ داد نزدیک تر هم شدم و حتی می‌توانم بگویم تا آستانه در ورودی به سینمای آمریکا هم رفتم ولی متأسفانه یک اشتباه بزرگ همه چیز را خراب کرد.

یکی این که در ماه می ۱۹۹۱، درست وقتی که من سرگرم مراحل پایانی نوشتن فیلمنامه بودم، بحران زندگی داخلی‌ام بجائی رسید که هر دو تصمیم نهائی خودمان را گرفتیم و پرونده طلاق به جریان افتاد. جدائی، پس از یک زندگی مشترک حدوداً بیست و سه چهار ساله، از لحاظ روحی تأثیرات نامطلوبی دارد و من هم از این قاعده مستثنا نبودم. ... به مین دلیل به دعوت برادرم به لندن رفتم. دو هفته‌ای که در لندن بودم ناگهان با شمار زیادی از روشنفکران، شاعران، نویسندگان، ترانه‌سرایان، روزنامه‌نگاران، اهالی سینما و تئاتر، کارگردانان، بازیگران، هنرمندان رشته‌های مختلف، مقامات سابق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، کارآفرینان و تجار صاحب نام ملاقات کردم. شرایط غربت، سقوط از موقعیت‌ها و جایگاه‌های قبلی، تن دادن ناگزیر به روزمرگی، تنگدستی و قناعت به آنچه هست، انزوا و زندگی

تحت سیستم و نظام خاص انگلستان همه‌شان را تغییر داده بود و شباهت چندانی به آنچه از آن‌ها در ایران دیده بودم نداشتند. به نظر اشتباهی از یک دوران دور و سیری شده می‌آمدند که مثل گمشده‌ها، در سرزمینی غریب و مه‌آلود، بی‌هیچ قصد و هدفی، در رفت و آمدند. مشاهده تغییراتی که کرده بودند و وضعیت و موقعیت دگرگون آن‌ها چنان تأثیری در من گذاشت که به فکر ثبت اوضاع و احوال آن‌ها افتادم. دوربینی تهیه کردم و هر کجا که رفتم و با هر کس که ملاقات کردم عکس‌هایی گرفتم و از هر آنچه می‌دیدم به دقت یادداشت برداری کردم تا بتوانم بعداً آن را شرح و بسط داده و همراه عکس‌هایی که دارم بصورت کتابی با عنوان «بار دیگر با گذشته دور: دیدار با گمشدگان» تنظیم و منتشر کنم؛ کاری که متأسفانه پس از گذشت این همه سال هنوز روی دستم مانده و امیدوارم حالا که خودم را از کار اجباری باز نشسته کرده‌ام بتوانم روزی آن را انجام دهم.

به نظر می‌رسد که شما این نوع کارهای نوشتنی نیمه‌کاره یا منتشر نشده زیاد دارید.

بله، یکی دو هفته پس از بازگشت از لندن همه وقت و انرژی‌ام را، صرف کار روی فیلمنامه «آغوش باز کن» کردم. آخرین دور نوشتن آن در ماه جولای آن سال تکمیل شد و پس از ترجمه‌اش به انگلیسی، چند کپی تایپ شده از آن را فراهم کردم و برای آزمون نظر و برخورد جامعه آمریکا، هر کدام را دادم به یکی از سردبیران و نویسندگانی که با نشریات کمپانی «گنت» کار می‌کردند. چند نسخه هم پخش کردم بین چندتائی از دوستان آمریکائی‌ام که در کار فیلم و فیلمسازی یا فیلمنامه‌نویسی بودند. از عکس‌العمل‌ها واقعا شگفت‌زده شدم. همه آنها بلااستثناء آن را «فوق‌العاده» و حتی «یک مسیر تازه و نو در سینمای آمریکا» ارزیابی کردند. از آنجا بود که ظرف یک سال و اندی، یعنی تا بهار سال ۱۹۹۳، با کمک و راهنمایی آن‌ها با یک وکیل متخصص کارگشته در این امور تماس گرفتم و با نسخه‌ای از فیلمنامه به دیدارش رفتم. دو یا سه روز بعد با من تماس گرفت و گفت مایل است هر چه زودتر من را ببیند. رفتم به دفتر کارش. من را برد به اتاقش و گفت: «می‌خواهم سئوالی از تو بکنم و انتظار دارم که حقیقت را بشنوم». تعجب کردم و گفتم: «بله، حتما». پرسید: «آیا این فیلمنامه را واقعاً خودت و بدون کمک هیچ‌کس دیگر نوشته‌ای؟» گفتم: «بله، چرا این سؤال را می‌کنی؟» چهارده‌اش به وضوح شکفت و با لحنی اطمینان‌بخش گفت: «اگر تو خودت به تنهایی این فیلمنامه زیبا و تا این حد حرفه‌ای را نوشته باشی اطمینان دارم که خودت هم می‌توانی آن را کارگردانی کنی و بسازی». این بهترین و ارزشمندترین تعریف و

تشویق بود برای حاصل چهار سال زحمت و عرق ریزی من بود و امیدم به ساخته شدن فیلم را چنان بالا برد که حقیقتاً در پوست خود نمی‌گنجیدم.

وقتی این خبر خوش را با دوستانی که راهنمایی کرده بودند و همین‌طور روزنامه‌نگارهایی که در کمپانی «گنت» کار می‌کردند در میان گذاشتم. یک روز یکی از سردبیران هماهنگی یکی از نشریات «گنت» که مثل شخصیت اصلی فیلم‌نامه من، شاعر هم بود، گفت تصمیم دارد مطلبی در معرفی من و فیلمی که قصد دارم بسازم برای روزنامه «واشنگتن پست» بنویسد. دوسه روز بعد نسخه‌ای از مطلبی را که نوشته بود به من داد. هنوز مطلب در «واشنگتن پست» منتشر نشده بود و من و نویسنده‌اش منتظر نوبت انتشار آن بودیم که سردبیر «الکساندریا جورنال»، یکی از روزنامه‌های کمپانی «گنت»، من را به دفترش دعوت کرد و خودش درباره زندگی من، فیلم‌نامه‌ام و فیلمی که می‌خواستم بسازم با من مصاحبه کرد. یک یا دو روز از این ملاقات نگذشته بود که یک باره دیدم «الکساندریا جورنال» با یک عکس بزرگ رنگی از من و مطلبی با تیتیر درشت «یک نقش جدید، یک صدای جدید» در صفحه اولش منتشر شده و خبر از ورود یک شخصیت جدید و صدائی نو و تازه به عرصه سینمای آمریکا داده است.

چه جالب! «واشنگتن پست» هم آن مطلبی را که برایشان ارسال شده بود چاپ کرد؟

متأسفانه نه. علی‌رغم انتظار ما آن را چاپ نکرد و به نظر من هنوز در بایگانی «واشنگتن پست» باشد؛ هرچند که من نسخه‌ای از مطلب را دارم. توضیحی هم داده نشد که چرا.

کارتان با آن وکیل به کجا رسید و چه اتفاقی افتاد که شما از آن بعنوان اشتباه یاد کردید؟

بله، یک اشتباه بزرگ بود که هیچ‌وقت نتوانستم جبران کنم. دوسه هفته پس از آخرین دیدارمان رفتن به دفترش. او گفت فیلم‌نامه را از طریق ارتباطاتی که دارد برای چند کمپانی مهم فیلمسازی فرستاده و تقریباً همه آن را پسندیده‌اند ولی چون شخصیت محوری داستان یک مهاجر خاورمیانه‌ای است و حتماً باید از یک بازیگر ناشناخته خاورمیانه‌ای استفاده شود، که قرار بود خود آن نقش را بازی کنم، و همین‌طور چون نویسنده می‌خواهد خودش فیلم را کارگردانی کند، سرمایه‌گذاری روی آن خیلی پرخطر است و در نتیجه امکان‌ش نیست. او گفت پیشنهاد آنها این است که فیلم بصورت مستقل و خارج از چهارچوب هالیوود ساخته شود. از این رو او با شبکه تلویزیونی HBO تماس گرفته که کارش، منحصراً تولید و نمایش خانگی فیلم‌های کم‌هزینه در ژانرهای مختلف است و آنها هم از فیلم‌نامه و هم از پروژه استقبال کرده و گفته‌اند ممکن است این

فیلم در فستیوال‌های بین‌المللی جوایزی به دست آورد و بازار خوبی داشته باشد، و می‌توانند در حدود پنج میلیون دلار روی آن سرمایه‌گذاری کنند. این خبر خیلی هیجان‌انگیز بود ولی وقتی وارد شرایط همکاری شدیم بکلی جا خوردم و احساس کردم که ممکن است او فیلم‌نامه را تصاحب کرده و در مراحل بعدی بخواهد زیر پای من را جارو کند. نظراً این بود که ابتدا من و او یک شرکت سهامی با سهم برابر پنجاه پنجاه به منظور تولید این فیلم ثبت کنیم و من امتیاز فیلم‌نامه را به آن شرکت منتقل کنم تا او پروژه را به جریان بیاورد. یعنی او می‌خواست هم پنجاه درصد از سهم شرکت را بگیرد و هم اختیار فیلم‌نامه در دستش باشد و این برای من، به هیچ‌وجه قابل قبول نبود. یکی دوروزی در این مورد فکر کردم و پیش خودم به این نتیجه رسیدم که اگر فیلم‌نامه تا این حد خوب و درست و جذاب است که هم کمپانی‌های هالیوودی آن را پسندیده‌اند و هم HBO اعلام آمادگی ساخت آن را کرده است، پس اگر من بتوانم خودم مستقلاً با سرمایه کمتری آن را بسازم فیلمی در دست خواهم داشت که به راحتی قابل فروش حداقل به همان HBO خواهد بود بدون این که هم پنجاه درصد درآمد آن را به وکیل مذکور بپردازم و هم نگران از دست دادن موقعیت بازی و کارگردانی‌ام باشم. و این اشتباه بود؛ یک اشتباه خیلی بزرگ.

ظاهر این نگرانی و محاسبه که درست

به نظر می‌رسد، پس اشتباه در چه بود؟

اشتباه من در وهله اول ناشی از عدم شناختم از روش فیلمسازی در آمریکا بود و در مرحله بعد دو امر کاملاً بی‌جا: یکی محاسبه غلط روی صرفا وزن و اهمیت فیلم‌نامه و اعتماد به نفس بیش از اندازه بدون ارزیابی توانایی‌هایم، و دیگری عدم اعتماد به وکیلی که در این کار سابقه عملی و اسم و رسمی داشت.

یعنی خودتان مستقلاً اقدام کردید و

نتیجه نداد؟

نه، همه تلاش را برای تهیه یک سرمایه فقط پانصد هزار دلاری نتیجه نداد. تصمیم گرفتم تمام وقت دنبال کارهای ساختن فیلم باشم. اولین کاری که کردم این بود که دوسه کتاب راهنمای تولید فیلم‌های مستقل در آمریکا خریدم و براساس نکات مهم و کلیدی که در آن‌ها ذکر شده بود قدم‌های اولیه را برداشتم. ابتدا شرکتی به عنوان عامل تولید فیلم به ثبت را به ثبت رساندم. پس از آن می‌باید عوامل فنی و پشت صحنه را از میان علاقه‌مندان کاربلدی مثل خودم انتخاب و همراه می‌کردم و بعد بازیگران زن و مرد نقش‌های اصلی و فرعی را انتخاب و با آن‌ها قرارداد می‌بستم. از میان ده‌ها بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون که مراجعه کردند اکثر بازیگران نقش‌های مکمل یا فرعی را انتخاب کنم. اما برای انتخاب دو بازیگر زن جوان که یکی از

آن‌ها می‌باید نقش اول زن و دومی نقش مکمل زن را بازی کند، و همین‌طور برای انتخاب یک فیلمبردار با تجربه و دارای سابقه، ناگزیر چند روز به نیویورک رفتم تا آنجا تکلیف گروه بازیگران و عوامل فنی را روشن کنم. از میان بیشتر از صد دختر و زن جوان زیبا و هنرمند که مراجعه کردند دو نفر از آن‌ها که خیلی مناسب شخصیت‌های خلق شده در فیلم‌نامه بودند انتخاب کردم. به پیشنهاد همان دوستی که مبلغی به من قرض داده بود و با زنده‌یاد استاد احسان یارشاطر آشنائی و دوستی داشت نسخه‌ای از فیلم‌نامه را برای ایشان فرستادم تا ببینم از لحاظ تامین سرمایه مورد نظر چه راهنمایی و کمکی می‌توانند بکنند. خوشبختانه نظر استاد یارشاطر نسبت به فیلم‌نامه خیلی خوب و مثبت بود و به همین لحاظ روی سرکاغذ «بنیاد دانشنامه ایرانیکا» نامه‌ای به انگلیسی برای من نوشت و ضمن تبریک، تاکید کرده بودند که هرکس بتواند در حد امکان و توانائی خود کمکی به تامین هزینه تولید این فیلم بکند قدمی در راه پیوند فرهنگ ایرانی و آمریکائی برداشته است. همه این کارها، برنامه‌ریزی‌ها، ملاقات‌ها و سفری که من به همین منظور به لوس آنجلس کردم و تا اواخر سال ۱۹۹۳ طول کشید، هیچ افاقه‌ای نکرد و بی‌جز یک دوست تاجر فرش که حاضر شد در صورت جلو آمدن یکی دو نفر دیگر صد و پنجاه هزار دلار در این پروژه سرمایه‌گذاری کند، کسی دست‌همیاری و همکاری به من نداد.

دیدم بدجوری به بن‌بست خورده‌ام. به فکر رسیدم برای تامین بودجه ساخت فیلم سریعاً یک نمایش کم‌دی کم‌هزینه که خودم و فقط دوسه نفر دیگر بتوانیم آن را اجرا کنیم فراهم کرده و چنان‌که آن روزها متداول بود دور دنیا بچرخانم و درآمد آن را صرف تولید فیلم بکنم. برای سرعت کار تصمیم گرفتم، اقتباسی از یک اثر سینمائی یا تئاتری موجود فراهم کرده و روی آن کار کنم. به یاد فیلم گری مارشال به نام «فرنکی و جانی»، با شرکت آل پاچینو و میشل فایفر، که حدود دوسال قبل دیده بودم، افتادم. فوراً دست به کار شدم و ظرف یکی دو هفته نمایشنامه را آماده کردم و در ژانویه ۱۹۹۴ با عنوان «پروای سودا» بصورت کتاب هم چاپ کردم تا در محل اجراهای نمایش، پس از دیدن آن، فروخته شود و از این طریق هم درآمدی داشته باشم تا بتواند گوشه‌ای از هزینه تولید فیلم را فراهم کند.

در لندن که برای حل مشکل مالی رفته بودم، یک روز از «بی بی سی» برای انجام مصاحبه‌ای در یکی از برنامه‌های فرهنگی و هنری‌شان دعوت شدم. آقای باقرمعین، که در آن زمان مدیر رادیوی فارسی «بی بی سی» بود، مرا به اتاق ضبط برنامه برد و دو مجری برنامه را یک خانم و دیگری آقا را به من معرفی کرد. آنجا با کمال حیرت اسم شهره عاصمی به گوشم

و انتشار نشریه «ایرانیان» نمونه دیگرش است. اواخر سال بود که با خودم فکر کردم حالا که جامعه ایرانی در واشنگتن تا این حد گسترش و قوام یافته است شاید بهترین فرصت باشد که یک بار دیگر شانس انتشار نشریه‌ای به زبان فارسی را امتحان کنم؛ و با پیش گرفتن یک خط مشی کاملاً مستقل، غیروابسته، آزاد و دموکراتیک شروع به انتشار نشریه‌ای کردم. اولین شماره آن را جمعه ششم دسامبر سال ۱۹۹۶ منتشر کردم و تا حدود ۹ سال بصورت هر دو هفته یک بار منتشر شد. اما متأسفانه صاعقه شیوع گسترده و همه‌گیر ویروس کرونا حدود دو سال پیش به ما هم برخورد کرد و همه زحماتمان در طول این همه سال را سوزاند و از بین برد. در نتیجه پس از چندین ماه معطلی و در حال تردید بودن بالاخره تصمیم نهایی را گرفتم و به خودم و شهره اعلام بازنشستگی کردم و به این ترتیب «ایرانیان» به تاریخ پیوست!

ممنون از وقت زیادی که برای انجام این گفت و گو به من و به «میراث ایران» اختصاص دادید.

من هم از لطف و محبت شما و توجهی که به کارهای ناچیزم دارید سپاسگزارم.

جورج میسون با حضور نادرپور و همسرش و سخنرانی شخصیت‌هایی مشهور ایرانی، نمایش «سیم آخر» را اجرا کردیم که بسیار موفقیت آمیز بود و دکتر صدرالدین الهی آن شب در پشت صحنه به من گفت «تأثیر ایرانی در غربت امشب در اینجا متولد شد.» و نادرپور هم من و شهره را به آغوش کشید و گفت چند بار در طول نمایش بغض گلویش را گرفته و گریه کرده است. آن کار و آن اجرا حقیقتاً یک سال و اندی دوری من و شهره از صحنه و نمایش را جبران کرد و روحیه تازه‌ای به ما داد. علاوه بر این جامعه ایرانی مقیم واشنگتن آن شب شهره و توانایی بازگیری او را کشف کرد و به این ترتیب رابطه‌اش با محافل و انجمن‌ها و مراکز فرهنگی ناحیه برقرار شد و علاوه بر همکاری‌های زیادی که با آن‌ها کرد، بعدها توانست خودش گروه‌هایی تشکیل داده و مستقلاً نمایش‌هایی را روی صحنه ببرد.

ظاهراً در همان سال بود که شما انتشار نشریه «ایرانیان» را هم آغاز کردید.

درست است. موفقیت آن نمایش و تشویقی که از ما شد تأثیر مطلوبی در بازگشت من و شهره به عرصه‌های مورد علاقه‌مان داشت و باعث شد که من دوباره کار نوشتن و روزنامه‌نگاری را آغاز کنم که رومان هنوز منتشر نشده «حشمت راسخ» یک نمونه آن

خورد. وقتی کار ضبط تمام شد از روی کنجکاو و با احتیاط پرسیدم «آیا شما همان خانم شهره عاصمی بازیگر تئاتر هستید؟» و او با کمی خجالت و در حالی که لبخند ظریفی روی لب‌هایش ظاهر شده بود گفت «بله، خودم هستم.» هم تعجب کردم و هم خوشحال شدم. از گفت و گویی که در طول برنامه کردیم، طبعاً او در جریان تولید نمایش «پروای سواد» قرار گرفته بود. نسخه‌ای از کتاب نمایشنامه را به او دادم و خواهش کردم آن را بخواند و نظرش را به من بگوید. شماره تلفن‌هایمان را رد و بدل کردیم و قرار شد بعداً با هم تماس بگیریم.

عجب! پس آشنائی شما با همسر فعلی تان

خانم شهره عاصمی از آنجا شروع شد!

بله، یکی از بهترین اتفاقاتی که خیلی غیرمترقبه و بدون هیچ برنامه‌ریزی و آمادگی قبلی رخ داد و سراسر زندگی من در سال‌های پس از آن را شیرین، نورانی و تمام‌رنگی کرد. با آنکه تصمیم گرفته بودم که دیگر هرگز و هیچ وقت ازدواج نکنم اما گویا سرنوشت سقف فلک را شکسته و طرحی نو برای ادامه زندگی من در انداخته بود. در اوایل اپریل سال ۱۹۹۵ شهره آمد آمریکا و دوتائی رفتیم به شهرداری الکساندریا و پیمان ازدواجمان را رسمی کردیم. روز یکشنبه ۱۹ ماه می ۱۹۹۶ در دانشگاه



OMID

Multicultural Institute Irvine, CA

FOR STRONGER FAMILIES

Save a Mind Saves Lives

Serving the Persian Community in Orange County, CA

مؤسسه غیرانتفاعی امید

در خدمت جامعه ایرانی در ارواین کالیفرنیا

ما اینجا هستیم تا برای بهبود

زندگی آسیب‌پذیرترین افراد کمک کنیم.

مؤسسه غیرانتفاعی امید به دو زبان

فارسی و انگلیسی

آماده کمک به شما جهت تأمین سلامت ذهن و روان، و حل مشکلات خانوادگی، شخصی و اجتماعی در همه گروه‌های سنی (پیر و جوان و نوجوان) می‌باشد.

We provide the following services:

* Mental Health Services

* Educational Classes on Parenting

* Alzheimer + Dementia Education

* Crisis Counseling Assistance + Training

* Social Services Linkage

949 502 4721

or visit our website:

www.omidinstitute.org

VISITS ONLY WITH APPOINTMENT

2101 Business Center Dr. #105, Irvine, CA 92612

سنگ نامه

از هنرمند پیکر تراش:

برهنه معصوم

سنگ سخت و سنگین است

نرم و خم نمی شود!!!

از خود نام و نشانی دارد و خود را گم نمی کند

یک دنیا سخنی در آن نهفته هست

این را من نمی گویم

سنگ با زبان خود گفته است

اگر سنگ از دست فرهاد و برهنه ...

صد بار تبر و تیشه خورد

باز همان چهره سنگین خود را دارد

چهره و روی نمی گرداند

هر بار که بر سرش کوبی

یک آخ نمی گوید

و باز هم

همان شکبیا سنگ است!

سنگی که برهنه است و پیراهنی ندارد

بی نان و آب

در زیر سوزنده آفتاب

همچو خرسنگ آرام و سنگین

چشم به راه و خاموش نشسته است

این خاموشی هم زبان ویژه سنگ است

پروای ندارد، هر چند در خورش نیست

اگر خورشید

پهلوی را بسوزاند

پهلوی دیگرش سایه و سرد است!

آسایش در زیر سایه سنگ

یا

سایه و آسایش سنگ هم سخن ها دارد...

اگر زیر سایه اش چندی بنشیني

زبان زبان بسته سنگ را خوب می دانی!

یک پرسش دیگر!

می دانی چرا این همه دشت و بیابان

پُر از ریگ روان است؟

چه سخن ها در این راز نهان هست؟؟

میدانم نمی دانی!!!

مخند! بیهوده مخند! دلبنده!

بت پرستان هم این گفتگو با سنگ دارند

هر کدامش با خدایش به گونه ای جنگ دارند

هیچ یادم نمی رود

روزی در یک گفتگوی خودمانی

به آن یار جان جانی

که پرسیده بود:

چند زبان را بلدم؟

گفتم: همه زبان های جهان را!

خوب می دیدم که از شنیدن این گونه پاسخ

آهسته آهسته بر سرش شاخ می کشید!

از گرده های من «تو» می پرس!

می ترکید!!!

چشمانش همچو بشقاب بزرگ تر می شد

گفتم: آری! همه را بلدم!

مشت نمونه خروار است

به ویژه همین زبان سنگ بی زبان را!

گفت: چی گفتی؟

گفتم آری! سنگ هم زبان دارد!

آگاهی از دل و درون سنگ خاموش

آگاهی از پیام او

سخن و زبان اوست!

خوب گوش کن و بشنو ای گران سنگ من:

سنگ:

سنگبني اش

خاموشی اش

شکوه اش

از گرمی ها

از سیلاب و سردی های روزگار

با من و تو سخن ها دارد!!

سرزمین من که پُر کوه و سنگ است.

بیشتر با من سخن دارد.

زبان سرزمین زبان بسته خود را

خوب بلدم و می دانم

درست تر و بهترش این ست که بگویم:

هر کجا که سنگ است

چه سنگ بر سر سنگ باشد

چه سنگ داغ شود...

چه سنگ در آب بریزند... یا در کفش...

چه سنگ روی یخ باشد یا سنگ راه...

چه سنگ افتد بر تیشه و یا در چاه...

با من گفتگوها دارند....

خوب می دانم چه معنا دارند....

راستی فراموش مکن

در هر فرو کوفتن آب بر سنگ، ندایی هست!

همین که سنگ همیشه سنگ است، خوبی

اوست!

هر دم هم رنگ شادی و غم نمی شود

شاید یکی درست یا که

همین گونه نادرست گفته بود به یارش:

ای سنگدل!!

آن دل بود که ترکید و همه جا را ریگ گرفت!!!

این همه ریگ،

سخن ها از عشق پیکر تراش دارد

داستانش دلی پُر خراش دارد!

اکنون بگو چه شد؟

که:

آتش سوزان عشق

آب باران اشک

سنگ را به سیل و دریا

به باد فراموشی سپرد؟؟

این همه کوفتن های آب

که پیامی در چهره سنگ نقش بست

هزاران باد و باران

دستان سنگداغ را از پشت نتوان بست!

به این گل سنگ یکبار نگاه کن!

اگر سنگ است چه زیبا و قشنگ است

زیبایی و قشنگی در همین شکبایی سنگ

است

هزاران سال آرام و سنگین می نشیند

از جایش تکان نمی خورد

آب سرشک نمی خورد

اشک تمساح نمی ریزد

در هر فراز و نشیب، باز هم سنگ است!

همچو آب فرو رفتگی نمی جوید

برای گریز ره نمی پوید!!

سنگ بلند پرواز نیست

مگر

سخن از بلندی ها می گوید!

ای پیکر تراش

با زبردستی ات مناز!

با چکشت مکن بلند پرواز!

کدامین میخ را دیده ای که فرو رفته در سنگ؟

سنگ،

سخت سراسر و سرفرازا!

واژه سنگدل، هیچ هم دلی با سنگ ندارد

اگر ژرف تر نگاه کنی سنگ هم دل ندارد

از این رو این چنین تنهاست!

سنگ با کسی سر جنگ ندارد

این جنگ است که در پی خاک و سنگ است!

خاک فروشی هم نابخشودنی و ننگ است!

می دانی چرا من سنگ می پرستم؟

راستینه چنین است که:

پیرگار زندگی و دایره عمر

مسعود علی پور

تا روز هست و شب؛ خورشید را ببین
با ماه زنده باش؛ مهتاب را بچین
جایی در آخرت؛ در انتظار نیست
پاییز و زمهریر؛ مرگ بهار نیست
در غنچه حیات؛ شکوفایی گل است
فرجام زندگی؛ در این تسلسل است.
از گرمی بهار؛ تا سردی خزان!
تا بوده: بود و هست: گردونه زمان
در این مسیر لامتناهی؛ من جاودانه‌ام
پیرگار زندگی؛ کشیده است خانه‌ام
پایان دایره: آغاز دایره است
هرجا که بنگری: بینی نشانه‌ام
در کهکشان عمر: جای زوال نیست!
ما جاودانه‌ایم: فکر و خیال نیست
گلزار زندگی: تا هست گل بچین!
با ماه زنده باش؛ خورشید را ببین.
در جاودانگی؛ پایان راه نیست!
با عشق زیستن: هرگز گناه نیست!
هر لحظه زین مسیر: آغاز و انتهاست!
تا بوده: بود و هست: این اشتباه نیست.
در این مسیر لامتناهی؛ با عشق زنده‌ام
چون چشمه سار عمر: جویی رونده‌ام
در قلب این مدار: مرگ است یا حیات!
موجی است پر شتاب: ندارد دمی ثبات
از جویبار چشمه پر بار زندگی
تا مرگ در میانه شن زار زندگی
راهی به سوی چشمه دیگر نشانه است
این بازی و فریب قشنگ زمانه است.



تو اگر تندبسی از سنگ می سازی
روح را در درون سنگ جای بده!
دمی برای کشیدن آه بده!
تا آن ستاره درخشان فرهنگ تو
جاویدانه گردد!
شاید از همین روست که:
تندیس بزرگان را از سنگ می تراشند؟
گفته‌اند:
«سنگ‌ها حافظه تاریخ‌اند»
دریغا که امروز اندکی از مردمان
از زبان سنگ آگاهند!!!
اگر سنگ زبان و بیان و پیامی نمی داشت
پس چرا ما سنگ این و آن
برسینه می زنیم؟
ای ناباور من! باور کن!
اگر به شمار ستاره گان آسمان و ریگ بیابان
زمین
از سنگ بنویسم باز هم کم گفته‌ام!
ناهمسانی برهنه (سنگداغ)
با دیگر عاشقان این است:
دیگران نامه عاشقانه می نویسند...
می سپارند به کبوتر نامه بر
شاید نامه بیافتد به دست دیگر
یا شاید در نیمه راه
اسیر باد و هوا گردد؟
اما من برهنه و فاش
نامه‌ی عاشقانه‌ام را
جاویدانه در سنگ می تراشم
جادوگرانه با ناختم ای جان!
میخی نما همراه با نمادها می تراشم
تا اگر رسد، بدانم که
دستیاب جوینده گشته!!!
وفاداری یک دنیا سخن دارد
از سنگ با وفاتر چیزی نمی یابی
همین بس است که بدانی
سنگ:
دوست یک روزه و هر رنگ نیست
از سنگ انگشتر تا سنگ مزار با توست!
اکنون که دانستی فراتر از چندین زبان
زبان سنگ را هم خوب می دانم
برایت این رده را آرام می خوانم
کوتاه ساده و آسان می نویسم
همچو چیستان می نویسم
بر سنگ مزارم همین دو واژه را بنویسید:
«سنگداغ برهنه»

سنگ خم خم و در خم نمی رود
این مردمان اند که می آیند بیرون
هر دم و هر روز
از خم های رنگ رنگ!
لیک این سنگ با شکوه است
با هر کسی و هر کجا نمی رود!
سنگ همیشه آرام و خموش و در جایش
سنگین است!
برای من (برهنه) این بهترین دین است
از دیگر آیین ها جدایی
پرستش را گواهی همین است!!
کوه که اندرونش پر از خاک و سنگ است
هر چند بپوشد جامه سبز بر خویش
پنهان نمی دارد و از دور دست ها
برهنه و فاش می گوید به «تو»
این قله های سر به فلک از سنگ است!
به کوه بلند که نام بام دنیا دادند
با چه می توان پنهانش کرد؟
با ابر و غبار؟
نه!
ابرو باد و باران همچو دریا
می شوند رها به گونه کاه
از کمر کوه جدا
آنچه ایستاده و استوار می ماند
همان سنگ و کوه است!
این هم ویژه پایمردی پُرشکوه اوست!!
چرا چنین گویی که سنگ زبان ندارد؟
اگر نداشت
این همه سروده سریان (سنگداغ) بی دماغند؟
که از سر شب تا سپیده دم
با ستاره گان و مهتاب سخن ها دارند؟
اگر ستاره با «تو» چشمک زد
خودش گونه ای از گفتار با «تو» نیست؟
سنگ در آسمان ستاره می شود
به زمین اگر برگردد می شود سنگر
پُر بهاتر از زرو گوهر
همان سنگ ستاره!
من که خود تندیسگر و پیکر تراشم
نیم رخ ماه و پری پیکر ز مرمر می تراشم
سنگ خارا را با صد خون جگر می تراشم
من برهنه که همه عمرم، گیم، سختم با سنگ
است
از دیدگاه دیگر به سنگ می نگرم!
سنگ صدا دارد و به من میگوید:
من نشانه جاویدانگی‌ام!

سخنی درباره حکومت‌ها و یا دودمان‌های غیر ایرانی

متن سخنرانی دکتر شاهرخ احکامی

در بنیاد فرهنگی دماوند، تاریخ ۲۴ جولای ۲۰۲۲

شرح حالی فشرده

دکتر شاهرخ احکامی در شهر قوچان به دنیا آمد و دورهٔ دبستان و دبیرستان را در آن شهر و در مشهد به پایان رسانید. وی سپس وارد دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران شد و دانشنامهٔ پزشکی خود را از آن دانشگاه دریافت داشت. در سال آخر پزشکی برای دیدن دوره‌ای در رابطه با بیماری‌های عفونی که در دوران دانشجویی موضوع تحقیق و پژوهش او بود به پاریس اعزام شد. پس از دریافت دانشنامه پزشکی، در حین گذراندن خدمت نظام، آزمایشگاه تحقیقاتی بیماری‌های انگلی را در پادگان سلطنت‌آباد که مورد بازدید محمدرضا شاه قرار گرفت دایر کرد و هم‌زمان مسئولیت انتشار نشریه انگل‌شناسی را نیز عهده‌دار شد.

دکتر احکامی سپس برای تحصیلات تخصصی در رشتهٔ زنان و مامایی عازم انگلستان شد، ولی چندی بعد برای تکمیل تحصیلات خود به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا موفق به دریافت دانشنامهٔ تخصصی خود در این رشته شد و طبابت در رشتهٔ تخصصی اش را در شهر نیویورک آغاز کرد که تا به امروز ادامه دارد. دکتر احکامی در ایام تحصیل در دبیرستان یک روزنامهٔ دیواری تهیه می‌کرد و آرزو داشت روزی بتواند مجله‌ای با روی جلد رنگی و کیفیت مرغوب مانند مجلهٔ تایم منتشر کند. او با وجود اشتغال وقت‌گیر و سنگین پزشکی خود سرانجام در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) این آرزو را با انتشار فصل‌نامهٔ دو زبانهٔ «میراث ایران» (Persian Heritage) با همان کیفیتی که می‌خواست جامهٔ عمل پوشاند و تاکنون صد و پنج شماره از آن بدون وقفه انتشار یافته است. رسالت این فصلنامه

همانگونه که از نام آن پیداست ترویج فرهنگ ایران است و دورهٔ بیست و چند سالهٔ آن در برگرفتهٔ مجموعهٔ با ارزشی از مقالات عمیق و پژوهشی در این زمینه توسط استادان و صاحب‌نظران برجسته است. دکتر احکامی در کار حرفه‌ای خود از طبیبان برجسته و صاحب نام است، اما آنچه که به شخصیت وی برجستگی ویژه داده و او را در جامعهٔ برون مرزی ایرانیان به چهره‌ای شاخص تبدیل کرده است، فعالیت گسترده‌اش در عرصهٔ فرهنگی و اجتماعی است.



درد

دوستان و بینندگان گرامی، مطلبی را که امروز می‌خواهم برایتان بیان کنم، درباره حکومت‌ها و یا دودمان‌های غیر ایرانی است که در ایران حکومت کرده‌اند. با وقت محدودی که داریم، چاره‌ای نیست تا جایی که زمان اجازه دهد به اختصار نکاتی را یادآور شوم. اصولاً اگر به تاریخ کهن ایران تا به امروز بنگریم به دوره‌های زیر برمی‌خوریم:

۱. از دوران دیرینه سنگی ایران تا ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد تا مناتیان ۱۲ سلسله وجود داشتند (۱۲۴۶۲ سال).

۲. دوران باستان کلاسیک شامل ۱۷ سلسله است که مهم‌ترین آنها مادها، هخامنشیان، امپراتوری سلوکی، اشکانیان، و ساسانیان می‌باشند. دوران میانه، از خلافت راشدین تا حکومت آق‌قویونلو ۴۵ سلسله که مهم‌ترین آنان خلفای عباسی، سامانیان، صفاریان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان، و تیموریان می‌باشند.

دوران معاصر اولیه ۴ سلسله از ایران صفوی تا ایران زندی که شامل صفویه، افشاریه و زندیه می‌شود. و بالاخره دوران معاصر شامل ۴ سلسله: ایران قاجاری، پهلوی، دولت موقت ایران و بالاخره جمهوری اسلامی می‌باشد. (البته این دو آخری سلسله و دودمان نیستند.)

زبان برگشاد اردشیر جوان
که ای نامداران روشن روان
کسی نیست زین نامدار انجمن
ز فرزانه و مردم رای زن

خود را به آن شهر منتقل کرد. (سلوکی‌ها BC312) از کشورگشایی‌ها و خرابی‌ها و کشتار این سلسله‌ها جز چند نکته‌ای چشم‌پوشی می‌کنیم و در تأثیر فرهنگی و هنری و معماری آنان و آمیختن و سازش با ایرانیان و فرهنگ و آداب آنان بیشتر سخن می‌گوییم. سلوکیان به عقاید ایرانی‌ها به دیده احترام می‌نگریستند. مکان و محل زیست نداشتن خداوند، اعتقاد به جاودانگی روح، راستگویی و اعتقاد آنها به بهشت و دوزخ برای مقدونی‌ها جذاب بود. پادشاهان سلوکی با خاندان‌های شاهی ازدواج کردند تا علاوه بر مستحکم کردن جای خود از قوه ایزدی که شرط اصلی حکومت در ایران بود برخوردار شوند. با وجود تسلط فرهنگ و اعتقادات یونانی که با عنوان فرهنگ هلنی به کار می‌رفت، دین زرتشتی، دین اکثریت مردم ایران در دوران سلوکی بود. سلوکیان برای رضایت ایرانی‌ها، خدایان خود را با خدایان محلی یکی کرده و زئوس را برابر با اهورامزدا و ایرانیان می‌دانستند. در دوره سلوکی به

که نشنید کاسکندر بدگمان

چه کرد از فرومایگی در جهان

نیاکان ما را یکایک بکشت

به بیدادی آورد گیتی به مشت

اسکندر مقدونی که سلسله هخامنشیان را برانداخت، پس از مرگش قلمرو سیاسی او بین سردارانش تقسیم شد و ایران به سلوکوس رسید. با روی کار آمدن سلوکوس در ایران و تشکیل حکومت، جانشینان او به سلوکیان شهرت یافتند. سلوکیان مدت ۲۴۸ سال برای ایران حکومت کردند. ۶۰ سال اول تمامی قلمرو ایران زیر نفوذ آنها بود و بعد از آن به مرور با گسترش قلمرو پارت‌های اشکانی سلوکیان از بین رفتند. سلوکوس شهری در نزدیکی بابل برای خود ساخت و آن را به عنوان پایتخت خود سلوکیه نامید. او در ساخت این شهر غنای فرهنگی و معماری یونان را که به فرهنگ هلنی شهرت داشتند، پیاده کرد. بعدها در نزدیکی شام نیز شهری بنا کرد به نام انطاکیه و پایتخت

فرهنگ حاکم بر ایران که از فرهنگ و معماری ایرانیان گرفته شده بود، فرهنگ هلنی می‌گفتند. سلوکی‌ها در ایران، شهرهای زیادی را بنا کردند. شهرهای سلوکیه، دورا آپوس، انطاکیه و لاتودیسه که طبق معماری و فرهنگ هلنی ساخته شد. و در آن معابدی برای زئوس و آرتیمیس بنا شد. در حفاری‌هایی که در تپه‌های شرقی و شمالی کنگاور صورت گرفته، نشان می‌دهد بخشی از این مکان از پایان دوره هخامنشی، محل دفن اموات بوده است و سلوکیان از این مکان برای دفن اموات خود استفاده می‌کردند و اجساد را در تابوت‌های سفالی می‌گذاشتند. در بلخ شهری به نام آی خانم در عصر سلوکیان ساخته شد. برخی آن را به دوره اسکندر و برخی به سلوکوس نسبت می‌دهند. لوح نه‌اوند از کتیبه‌های سلوکیان در نه‌اوند، در جاده بین بابل و اکباتان، به ۱۹۳ پیش از میلاد تعلق دارد و بیانگر تمرکز سلوکیان در منطقه مادها است.

کتیبه شوش: متن این کتیبه‌ها، یونانی و متعلق به آپولون و آرتیمیس هستند که هر دو در آنجا ستایش می‌شدند. پیکره هرکول در بیستون کرمانشاه است. این مجسمه به صورت لمبیده در حال حفاظت از جاده ابریشم است. سلوکیان در زمان حکومت خود بر ایران با غالب کردن فرهنگ یونانی در معماری ایران سبب شدند که فرهنگ ایرانی دوره هخامنشی کم‌رنگ شود (زهرآ آذرنیوش، کجارو).

محمد شهبازی می‌گوید: ایرانیان فرهیخته عناصر اخلاقی، فلسفی و کلام میراث هلنی و ملل گوناگون از جمله یهودیت را گرفتند و با مهارتی بی‌نظیر و اندیشه‌ای ناب آن را بومی خود کردند چنانچه از هلنیسم جز در دالان‌های تاریخ، چندان اسم و رسمی نماند. عباسیان از حاکمان دوران میانه هستند. در زمان منصور از کوفه به بغداد در نزدیکی تیسفون پایتخت باستانی شاهنشاهی ایران منتقل شد. انبار پس از کوفه، بر کرانه فرات در شمال عراق توسط ابوالعباس پایتخت شد. انبار دارای گروه‌های تندرو بود. منصور شهر بغداد را در سال ۱۴۵ ق بنیان نهاد و به عنوان پایتخت برگزید، شهری که از سرزمین پیشین امویان تا شام دور بود و به ایران نزدیک. در دوره عباسیان کانون ثقل امپراطوری به شرق منتقل شده بود در حالی که امویان گرایش به مدل‌های معماری بیزانس داشتند، عباسیان از ساسانیان الگو برداری می‌کردند حتی نقشه مدور پایتخت جدید بغداد احتمالاً تقلیدی از شهر سلطنتی ساسانی فیروزآباد در فارسی بود.

در دوران عباسی دیوان سالاران ایرانی نظیر خاندان برمکی قدرت امپراتوری اسلامی را به دست گرفتند که همین مسئله باعث شد تا نقش مسلمانان غیرعرب در امت اسلامی افزایش پیدا کند. در این دوره طبقه حاکم سنت‌های ایرانی را پذیرفتند، به پشتیبانان

هنر و دانش تبدیل گردیدند (Canfield Robert L. (2002) turko-Persia in Historical perspective, Cambridge university. 978-0-521-52291-5 press. P.5. ISBN و بغداد به مرکز جهانی علم، فرهنگ، فلسفه و نوآوری بدل شد. به همین دلیل دوره عباسی به دوران طلایی اسلامی مشهور است.

تازی و ترک و مغول و ترکمان حمله بریدند از ایران امان نای بیستند به مرغ سحر بال شکستند ز طاووس نر

دوران خلفای عباسی و دوران طلایی اسلام با حمله مغول‌ها و سقوط بغداد در ۱۲۵۸، در زمان حمله هلاکوخان، به پایان رسید. (Holt Peter M) "Some observation the Abbasid Caliphate" (1984) (Cairo) روی هم رفته ۵۰۸ سال خلافت عباسی حکومت کرد. در دوان عباسی مسلمانان غیرعرب شیوه‌های نگرش و رسوم پیشین خود که مغایرتی با اصول قرآنی نداشت را نگه داشتند. در مسایل اسلامی پرمسان می‌کردند و آن را با آیین پیشین خود می‌سنجیدند و بحث‌های نوینی را شکل می‌دادند مانند «تفریق میان ذات خدا و صفات او»، «بحث درباره‌ی بهشت و دوزخ»، «اعمال انسان» جنبش اعتزال، (مراد از اعتزال خلوت‌گزینی، تنهایی و با مردم در نیامیختن است. این مکتب فکری معروف در اسلام طرفدارانش را متعزله می‌گفتند) برخی دولتمردان عباسی به این جنبش اعتراض داشتند و آن را نوعی آزادی فکری می‌دانستند که به زیان سیاست‌ها و برنامه‌هایشان بود اصطلاح «زندیق» (یعنی منتقدان اسلام و خدا باوری و مطالعه کنندگان مزدک و مانوی و زردشت را که کافر و مرتد می‌دانستند و مجازات آنها مرگ بود) در این عصر تعریف شد.

در نهضت علمی این دوره، نهضت ترجمه در درجه نخست توسط نیروهایی ایجاد شد که با سلسله اموی مخالف بودند و به دنبال احیای حاکمیت و شکوه ایران قبل از اسلام بودند. گروه‌های ایرانی در خراسان یکی از این نیروها بودند که برای این کار مبارزه کردند. به عنوان بخشی از این تلاش‌ها و در نتیجه تغییرات آهسته زبانی در ایران، اعضای ایرانی جنبش ضد اموی از جمله کسانی بودند که برای احیای فرهنگ ساسانی و زرتشتی جنگیدند و از این رو در برابر هرگونه حکومت اسلامی - عربی، ترجمه را به عنوان یکی از ابزارهای سیاسی و فرهنگی خویش برگزیدند و بر ساقه ساسانی و بلاغت فرهنگی و مذهبی ضد مقدونی تأکید کردند. تصمیم مهدی (خلیفه عباسی) بخشی از یک استراتژی سیاسی برای حفظ و تحکیم قدرت عباسی در برابر احیای مباحث دکتین ایران قبل از اسلام و ظهور گرایش‌های شدید غیراسلامی میان اعضای دیوانی

عباسی بود (مهدی دستور ترجمه طویقی، یکی از ۶ کتاب ارسطو درباره منطق را داد). در گزارش‌های مورخان مسلمان مانند مسعودی، در توصیف سیاست مهدی آمده که مخالف پیروان آموزه‌های مذهبی مرقیونیه (گروهی از مسیحیان اولیه با اندیشه‌های نزدیک به مانوی‌گرایی بودند که کانون‌شان خراسان بود. مرقیون مؤسس این فرقه و دوگانه‌انگار بودند)، ابن دیصان و مانوی بوده است. مهدی دستور داد که متکلمان کتاب‌هایی را علیه این آموزه‌ها بنویسند. در آن زمان برخی از ملت‌های مسلمان احساس وابستگی به قومیت عرب داشتند، ترک‌ها، ایرانیان و رومیان این امر برگرفته از زبان عربی بود حتی غیرمسلمانان و اهل ذمه نیز به عربی شدن گرایش داشتند، مثلاً کنیه عربی برای خود می‌گزیدند. و بالاخره در دوران دست‌نشانگی خلفا، با فتح بغداد توسط آل بویه در ۳۳۴ هجری قمری شروع می‌شود و تا ۵۹۰ هجری که سلجوقیان در عراقین مضمحل شدند به طول انجامید. هر زمان امرا و سلاطین مقتدر بودند، خلیفه بیشتر یک منصب نمادین به شمار می‌رفت و هر وقت آن‌ها ضعیف می‌شدند، خلیفه قدرت می‌گرفت.

بعد عرب هم نشد این ملک شاد
رسته شد از چاله و در چه فتاد
شد عرب و، ترک به جایش نشست
مست بیامد، کت دیوانه بست
بست عرب دست عجم را به پشت
هرچه توانست از آن قوم کشت

دودمان غزنوی یا غزنویان یک سلسله ترک‌تبار پارسی‌گوی و مسلمان در بخش‌های شرقی ایران بزرگ به ویژه فرارود و خراسان بزرگ بود. شهرت این سلسله، بیشتر به خاطر فتوحاتی است که در هندوستان انجام داده است. بنیانگذار این دودمان سلطان محمود غزنوی بود (به خاطر شهر غزنین آنها را غزنویان می‌خوانند). پدران او از غلامان ترک دربار ساسانی در خراسان بودند که به خراسان کوچ کردند. ثروتی که محمود از لشکرگشی‌های هند به غزنی می‌آورد، بسیار زیاد بود و مورخان مثل ابوالفضل بیهقی و شاعرانی مثل فردوسی توصیف درخشانی از عظمت پایتخت و حمایت شگرف فاتح غزنوی از ادبیات ارائه می‌دهند. نوزایی (رنسانس) زبان، فرهنگ و ادبیات فارسی در دوره ترکان غزنوی در قرن یازدهم میلادی صورت گرفت. (۲۰۹ سال) دربار امپراتوری غزنوی به دلیل حمایت از ادبیات فارسی چنان مشهور بود که شعرایی همچون فرخی سیستانی برای ادامه فعالیت به نزد آنان سفر کردند. سلطان محمود، غزنی را به مرکز آموزش علوم تبدیل کرد و فردوسی و ابوریحان بیرونی را به دربار خود دعوت نمود. او ترجیح داد که شهرت و جلالش به زبان فارسی ثبت گردد و صداها شاعر

مدارس گوناگون از کوشش‌های فرهنگی این دوره است. نویسندگان و مشاهیری مانند، امام فخر رازی، امام محمد غزالی، ابوالفرج بن جوزی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، امام الحرمین جوینی و... در این روزگار می‌زیستند. زبان فارسی در این دوره رواج کامل یافت و بیشتر پادشاهان سلجوقی در گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی و سخن فارسی و تشویق و ترغیب شعرا و نویسندگان فارسی زبان کوشش فراوان کردند. ملکشاه سلجوقی هم اشعار فارسی حفظ داشت و هم خود به فارسی شعری گفت و همچنین طغرل سوم آخرین پادشاه این سلسله شاعر فارسی‌گوی بوده است. گروهی از شعرای این دوره هم چون: امیرالشعرا معزی، انوری و خاقانی و نظامی در شمار استادان و پیشکسوتان بزرگ شعر و ادب فارسی قرار دارند و سخن‌سرایان و نویسندگانی نظیر: ابوالفضل بیهقی، خواجه عبدالله انصاری، اسدی طوسی، حکیم ناصر خسرو، عمر خیام، سنایی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی و... سبک ویژه عراقی در این دوران پدید آمد. آثاری چون کتاب «الالبته عن حقایق الادویه» در داروشناسی و مفردات دارو، «زادالمسافرین» ناصر خسرو در حکمت نظری و «کیمیای سعادت» غزالی در حکمت عملی به فارسی نوشته شدند؛ زمخشری و شهرستانی، کتب فراوانی به زبان عربی که زبان دینی به شمار می‌رفت تألیف کردند. نوآوری‌های معماران ایرانی در این دوره از هند تا آسیای صغیر، نتایج و پی‌آمدهای وسیعی در برداشت؛ و هنرمندان در گستره‌ی وسیعی از هنرها، شامل نساجی و سفالگری، عاج‌کاری، فلزکاری با ویژگی‌های منطقه‌ای آثار ماندگاری را خلق کردند.

ظلم مغول قابل گفتار نیست

شرح وی البته سزاوار نیست

بود مغول جانوری بی‌بدیل

پیش مغول بود عرب جبرئیل

ایلخانان نام سلسله‌ای مغول است که از سال ۱۲۵۶-۱۳۳۵ میلادی به مدت ۷۹ سال در ایران حکومت می‌کردند. لشکریان چنگیزخان نخستین بار در سال ۱۲۱۹ میلادی به خراسان حمله نمودند. چنگیزخان در سال ۱۲۲۷ میلادی به مغولستان بازگشت و در آنجا مرد و در سال ۱۲۵۱ میلادی منگوقاآن (خاقان امپراتوری مغول) با اعزام برادرانش هولاکو و قوبیلای به ترتیب به ایران و چین پیروزی‌های مغولان را تکمیل و هولاکو با فتح ایران سلسله ایلخانیان ایران و قوبیلای با فتح چین سلسله یوان چین را بنیان نهادند. ایلخانان یعنی بزرگان محلی و منظور از این عنوان، آن بوده است که سمت اطاعت ایلخانان را نسبت به خاقان برساند و این احترام همیشه از طرف ایلخانان ایران رعایت می‌شده است. هلاکو خان به کار اسماعیلیان (۱۲۶۱ سال) پایان داده و حکومت عباسیان

امروزی فرمان می‌راندند. مؤسس این سلسله طغرل بیگ نام داشت که خود از نوادگان سلجوق بود و با شکست دادن سلطان مسعود غزنوی، در نیشابور به تخت نشست و تحت سلطنت وی، سلجوقیان با ایجاد تسلط سیاسی بر خلافت عباسی در بغداد، رهبری جهان اسلام را به دست گرفتند. سلجوقیان ۱۵۷ سال حکومت کردند. در زمان سلطنت ملکشاه سلجوقی این قلمرو به اوج قدرت رسید. این محدوده از شرق تا ماوراءالنهر و از غرب تا دریای مدیترانه امتداد یافت. سلجوقیان زبان فارسی را زبان رسمی و درباری قرار دادند و وزیران این دوره به ویژه عمیدالملک کندری و خواجه نظام‌الملک توسی خدمات مهمی به این زبان و عمران و آبادانی شهرها و گسترش فنون و دانش‌ها نمودند. ملکشاه پسر آلپ ارسلان بعد از مرگ پدرش به کمک خواجه نظام‌الملک به سلطنت رسید فراست و دانایی خواجه نظام‌الملک توانست به تمام رقیبان سلطنتی خود از جمله شاهزادگان سلجوقی مدعی غلبه کند. ماندگارترین میراث وی تنظیم تقویم جلالی است



که به نام وی و توسط گروهی از ریاضی‌دانان برجسته زمان او به سرپرستی عمر خیام انجام گرفت. ملکشاه علاقه زیادی به ادبیات، علم و هنر نشان داد. از سلطنت او به خاطر مساجد باشکوه پایتخت خود (اصفهان)، اشعار عمر خیام و اصلاح تقویم (تقویم جلالی) یاد می‌شود. در دوره پادشاهی وی، مردم او از صلح داخلی و بردباری مذهبی برخوردار بودند.

خواجه نظام‌الملک پس از برکناری از صدارت در نهایت به دست یکی از اسماعیلیان به نام ابوطاهر اوانی در سال ۴۸۵ هجری کشته شد. البته بنا به روایتی دیگر خواجه نظام‌الملک به دست یکی از غلامان خود و به تحریک تاج‌الملوک که پیشکار ترکان خاتون همسر زیبایی ملکشاه بود با ضربت دشنه کشته شد. ملکشاه نیز در همان سال و تنها سی و پنج روز پس از مرگ خواجه نظام‌الملک، در حالی که در بغداد مهمان خلیفه عباسی بود، دچار زردی گردید و زندگی را بدرود گفت. بنیادگذاری مدارس نظامیه، در بغداد، بلخ، نیشابور، اصفهان و ایجاد کتابخانه‌ها و خانقاه‌ها و

پارسی‌گوی در دربار اوج جمع شدند. وی کتابخانه‌های زیادی از ری و اصفهان به پایتخت خود آورد. با فتح ری و اصفهان به دست سلطان محمود، ادبیات فارسی در آذربایجان و عراق عجم گسترش یافت. غزنویان نوشته‌های تاریخی به زبان فارسی تدوین کردند. تاریخ بیهقی که در نیمه دوم قرن یازدهم نوشته شده است، نمونه‌ای از آن است. با فتح شمال هند توسط سلطان محمود غزنوی، فرهنگ و ادبیات فارسی به لاهور راه یافت شد، که بعدها شعرای مشهوری همچون مسعود سعد سلمان در هندوستان پرورش یافتند. لاهور، تحت حکومت غزنویان در قرن یازدهم، دانشمندان پارسی را از خراسان، هند و آسیای مرکزی جلب کرد و به یک مرکز مهم فرهنگی زبان و ادبیات پارسی تبدیل شد. اگرچه پادشاهان غزنوی و فرماندهان نظامی آنها اصالتاً ترک بودند، ولی از نظر ترویج زبان فارسی و حمایت از شاعران پارسی‌گوی، اهتمام شاهان غزنوی برای گسترش زبان و ادب پارسی، بیشتر از رقبای ایرانی خود یعنی سلسله آل بویه بود که از شعرای عرب تمجید کرده و حامی بزرگ و مروج زبان و ادبیات عربی بودند.

نصف زبان را عرب از بین برد

نیم دگر لهجه به ترکان سپرد

رفته بد از بین کلام دری

گر نگشودند در شاعری

پادشاهانی به خراسان بدند

کز گهر فرخ ساسان بدند

اهل سخن را صله پرداختند

دفتر از اشعاری دری ساختند

از پس ایشان ملکان دگر

جایزه دادند به اهل هنر

ربع زبان ماند از آنان به جای

ورنه نماندی اثری زان بجای

یافت ز فردوسی شهنامه گوی

شاعری و شعر و زبان آبروی

عصر ملوک صفوی زان تبر

؟ ؟ ؟ ؟ ؟ ؟

پهلوی اندر همدان و جبال

آذری اندر قطعات شمال

رفت در این دوره به کلی زیاد

نصف زبان، پاک ز کار افتاد

دودمان سلجوقی (آل سلجوق- سلاجقه)، عقاب دوسر به عنوان نماد توسط بیشتر حاکمان سلجوقی استفاده می‌شد (از ویکی‌پدیا دانشنامه آزاد). دودمانی از ترکمانان غُز سنی بودند که در سده‌های پنجم تا ششم هجری قمری با ایجاد یک امپراتوری بر بخش‌های پهناوری در آسیای غربی و آسیای صغیر نظیر ایران، افغانستان، شام (سوریه و فلسطین) و ارمنستان

را منقرض کرد. ایلخانان در ابتدایین بودایی داشتند اما به تدریج به اسلام گرویدند. ایلخانان مسلمان، خود را مسلمان نامیده و نام‌های اسلامی برگزیدند.

در قتل فرستاده چنگیز به ایران و گریزناپذیری جنگ می‌خوانیم که چنگیز خان تجارت با شاه خوارزم را وسیله‌ای برای برقراری رابطه بین دو دولت ساخت. به طوری که نخستین سفیر سلطان خوارزم در جلوی دروازه پکن به حضور خان رسید و بر ضرورت توسعه مناسبات تجاری بین مغول و قلمرو سلطان تأکید کرد و آن را لازمه توسعه مناسبات دوستانه و صلح آمیز اعلام نمود. در جریان سفر هیئت پانصد نفره بازرگانی مغولان که از میان مسلمانان انتخاب شده بودند، قتل عام همگی این تجار و سوء تدبیرهای بعدی سلطان، جنگ بین دو کشور را اجتناب ناپذیر ساخت. در ابتدا این کاروان بازرگانی توسط حاکم شهر اتار در مرزهای شرقی امپراتوری خوارزمشاهیان به ظن جاسوسی مورد حمله قرار گرفته و دستگیر شدند. سپس چنگیز خان سه سفیر شامل دو مغول و یک مسلمان به درگاه علاءالدین محمد خوارزمشاه فرستاد با درخواست آزادی کاروان بازرگانان مغول و نیز قتل حاکم اتار به عنوان تنبیه. پادشاه دو سفیر مغول را سر تراشید و سر از گردن سفیر مسلمان جدا کرد و سر وی را به همراه دو سفیر مغول به نزد چنگیز خان بازگرداند. از طرفی خان مغول که از سوء رفتار سلطان خوارزم به خشم آمده بود در سال ۱۲۱۷ میلادی، به ایران لشکر کشید. طوری که یورش وحشیانه مغول، فرار مفتضخانه سلطان از مقابل وی، و رفتن از شهری به شهر دیگر را به دنبال داشت. ویرانی این تهاجم را چند برابر کرد. مغولان به هر دیار که وارد می‌شدند به کشتار نفوس، غارت اموال و ویرانی کامل شهر و آبادی‌ها می‌پرداختند. به نحوی که در کوتاه مدتی ماوراءالنهر، خراسان و عراق عرصه کشتار و ویرانی مغولان شد و مقاومت جلال‌الدین منکبرنی نیز نتوانست از ادامه هجوم چنگیز خان جلوگیری کند. ده سال حضور این قوم مهاجم، بخش‌های عظیمی از ایران را به ویرانی و تباهی کشاند. تا این که عاقبت چنگیز در بازگشت به مغولستان در سال ۱۲۲۷ میلادی درگذشت و فاجعه عمیق انسانی را در پس این حادثه باقی گذاشت.

چهل سال پس از این ماجرا، نوادگان مغول در موکب سپاه هلاکو خان دوباره به ایران آمدند. اما این گروه برخلاف اعقاب خویش چنگیز خان، تفاوت بسیاری داشتند و از غارتگری و وحشیگری عهد چنگیز، به مراتب معتدل‌تر و مجرب‌تر به نظر می‌رسیدند. هلاکو در سر راه خود، پل‌ها و گذرگاه‌ها را بازسازی کرده و با تجربه به فرمانروایی مغول نشان داده بود که برای ایجاد یک قدرت پایدار در ایران، بایستی بساط خلافت عباسیان و اسماعیلیه را براندازد و آنها

بایستی به جای کشتار و تخریب بیهوده و بی‌نقشه، این دو قطب متضاد دنیای اسلام را که به خاطر جنبه مذهبی خویش، مانع از استقرار فرمانروایی آنها در ایران به شمار می‌آمدند، بردارد. در سال ۶۳۵ شمسی با سقوط قلعه الموت دولت خداوندان الموت به پایان راه رسید. از سوی دیگر خلیفه عباسی، علی‌رغم کوشش‌هایی که در ترساندن مغولان از عواقب شوم درافتادن با خاندان عباسیان انجام داد، با محاصره تختگاه عباسیان، مستعصم خلیفه ناچار به اردوگاه هلاکو آمد، این امر نیز مانع غارت و کشتار بغداد نشد. خلیفه و اولادش نیز با عده کثیری از رجال دولت به قتل رسیدند و به عطا ملک جوینی، که از والیان مسلمان بود، امارت بغداد و عراق سپرده شد.

هلاکو در آبادی ویرانی‌هایی که لشکرکشی‌های او، موجب آن شده بود، اهتمام ورزید. به طوری که تعدادی ابنیه از جمله معبد بودایی در خوی، قصری در دامنه جبال آلاخ و رصدخانه‌ای در مراغه ساخت. دودمان ایلخانی زندگی چادرنشینی را برتر می‌شمردند و تا نیمه دوم سده هفتم/سیزدهم جز بناهای معدودی از معماری غیرمذهبی، دست‌آوردی در معماری نداشتند. بناهایی که آنها در پایتخت‌های خود مراغه، تبریز، بغداد و سلطانیه بنا نهادند، بعدها از زلزله، یورش‌ها و دوره‌های متوالی اشغال مصون نماند. در دوره ایلخانان مجموعه‌ای از انواع بناها، قالب‌ها، مصالح و فنون معماری ادوار پیشین ایران را به ارث بردند و در این دوره مساجد جامع با شکل کهن خود یعنی صحن چهار ایوانی در چهار جهت و گنبدخانه در سمت قبله به کمال خود رسید و این نقشه در انواع بناهای مذهبی از جمله مدرسه، خانقاه و بناهای غیرمذهبی مثل کاروانسراها به کار می‌رفت. در این دوره، آجرکاری، گچ‌بری، کاشی معرق و سفال‌های لعاب‌دار و مفرنس‌کاری که با گچ و تخته ساخته می‌شدند، در ضمن بناهای منفرد در مجتمع‌های یادمانی به گرد هم آورده می‌شدند و به این مجموعه بناها که اغلب پیرامون مقبره‌ی بانی مجتمع یا فردی محترم پدید می‌آمد، آرسن می‌گویند. در این دوران علاقه به عمودیت بنا با حس ظریفی از فرم ترکیب یافته



و در مدخل‌های تربینی بناهای سترگ همراه با دو مناره‌ی سر به فلک کشیده، جلوه پیدا کرده است. آجرپخته همچنان از مصالح عمده‌ی بناسازی بود. در این دوره رنگ اهمیت ویژه‌ای داشت؛ داخل بنا را با آجرهای لعاب‌دار می‌پوشاندند و بیرون آن را با کاشی تزئین می‌کردند و از گچ بری منقوش هم بهره می‌گرفتند. یکی از نخستین اقدامات ایلخانان پس از فتح بغداد، تأسیس رصدخانه‌ای در مراغه، پایتخت تابستانی آنها در شمال غرب ایران بود. بنای این رصدخانه در بالای تپه‌ای در پانصد متری شمال شهر، در سال ۱۲۵۹ میلادی شروع شد. کاوش‌های باستان‌شناسی در این نقطه شانزده واحد معماری را مشخص کرده‌است. از جمله یک برج مرکزی، یک کارگاه ریخته‌گری برای ساخت ابزار و وسائل نجومی، پنج برج مستقل و چند بنای بزرگ. جای وسیع و کیفیت مواد به کار رفته در رصدخانه مراغه مثل سنگ، آجر پخته و کاشی‌های لعاب‌دار و زرین فام نشان‌دهنده‌ی اهمیت اخترشناسی و اخترگویی در نزد مغولان شمن باوراست.

در حکومت ایلخانان دو نتیجه مهم برای نقاشی ایران داشت: یکی انتقال سنت‌های هنر چینی به ایران که منبع تازه‌ای برای نگارگران شد؛ و دیگری بنیان‌گذاری نوعی هنرپروزی که سنت کارگروهی هنرمندان در کتابخانه-کارگاه سلطنتی را پدید آورد. در محیط فرهنگی جدید فعالیت نقاشان در عرصه کتاب‌نگاری و وسعتی قابل ملاحظه یافت. کوشش آنان بیش از پیش معطوف شد به حل مشکل ناهمخوانی سنت‌ها و تأثیرات مختلف هنری و بلندپروازی یا علاقه‌مندی حامیان نیز آنان را در رسیدن به این هدف یاری کرد. تداوم این وضع در زمان اینجوریان، مظفریان و جلاریان، به شکل‌گیری یک سبک نوامیه در نگارگری ایرانی انجامید. کتاب‌نگاری در زمینه علمی و تاریخی رونق گرفت. برخی متون قدیم چون شاهنامه فردوسی نیز به سفارش آنان بازنویسی و مصور شد. کارگاه‌های تولید نسخه‌های مصور عمدتاً در مراغه و تبریز (پایتخت غازان خان) قرار داشتند. یکی از محصولات کارگاه تبریز، یک شاهنامه مصور بزرگ اندازه بود که امروزه به نام کسی که آن را در اوایل سده بیستم تصاحب کرد، به شاهنامه دموت مشهور شده است. نسخه مزبور احتمالاً در اصل حدود ۱۲۰ نگاره داشته که توسط چند نقاش (احتمالاً، متعلق به دو نسل) اجرا شده بودند؛ ولی چند تصویر پراکنده از آن باقی مانده است.

بیشتر ایرانیان در زمان فتح مغولان، اهل سنت بودند. اقلیت‌های کوچک زرتشتی، مسیحیان و یهودیان هم در ایران بودند. در زمان هلاکو خان، برای اولین مرتبه در تاریخ اسلام، بخش بزرگی از ممالک

اسلامی تحت حاکمیت غیرمسلمانان درآمده است و در ابتدا عملاً اسلام ستیز بودند. با برداشتن اسماعیلیه ها و نابودی خلافت بغداد برای اولین بار اهل سنت قدرت ظاهری سیاست رها کرده و این تنها به سود تشیع بود. تاریخ دانان و ادبیات سنی آن را چون بلایی آسمانی توصیف کرده اند.

در حالی که در ابتدا هجوم مغول به ایران در سال ۶۱۶ ه. ق، موجب ویرانی بسیاری از نهادهای علمی و فرهنگی ایران گردید؛ اما پس از یک دوره فترت فرهنگی، دوباره برخی از شاخه های دانش، هم زمان با حاکمیت ایلخانان و همت اندیشمندان ایرانی، شکوفا شد. در عصر مغولان طب، اخترشناسی و ریاضیات در ایران توسعه یافت. بی توجهی این قوم به زبان فارسی با علاقه زیادشان به تاریخ جبران شد و جامع التواریخ (تاریخ رشیدی) نخستین تجربه موفق در نگارش دسته جمعی و گروهی تاریخ است.

امپراتوری تیموری یا امپراتوری گورکانی (۱۳۷۰-۱۵۰۶ میلادی دودمانی ترک تبار با فرهنگی ایرانی (جوامع ایرانی مآب) بود. بنیان گذار این دودمان تیمور بود که مدعی بود نسبش به چنگیزخان می رسد و در قبیله ترکی- مغولی برلاس به دنیا آمد. تیمور از ۱۳۷۷ م تا هنگام مرگش ۱۴۰۵ م، به مدت ۲۹ سال، بخش عظیمی از جهان متمدن آن زمان را زیر فرمان خود آورد ولی پس از مرگش، زوال و تجزیه آن آغاز شد. فتوحات تیمور که به قیمت خونریزی های دهشت بار و ویرانی های بسیاری به دست آمده بود چندان پایدار نماند. تیمور ۳۱ فرزند، نوه، نتیجه و نبیره مذکر داشت. ۱۵ سال پس از درگذشت تیمور به تدریج قدرت پسر او شاه رخ بر سایر امیرزادگان فزونی یافت و به خارج از مرزهای خراسان راه پیدا کرد.

در دوره تیموریان، صوفی گری رواج و گسترش یافت و مشایخ و علما از احترام بسیاری برخوردار بودند. شاه رخ و سلطان حسین و سلطان ابوسعید از نقشبندیان حمایت می کردند. از دیگر سلسله های مهم صوفیه در این دوره نوربخشیه بودند فرقه ی حروفیه نیز در همین دوره شکل گرفت. حروفیه ظاهراً دارای تشکیلات سیاسی گسترده ای بوده و بنا بر منابع، در سوء قصد به شاه رخ در ۸۳۰ ه. ق نیز نقش اساسی داشته اند.

تیمور با اینکه بسیار خونریز بود ولی به دانش و هنر علاقه نشان می داد. هنرمندان و صنعتگران از کشتارهایش در امان بودند. فرزندان هم سیاست او را پی گرفتند. راه اندازی رصدخانه، مسجد و مدرسه و هنر نگارگری یا نقاشی ایرانی و نیز خوشنویسی در این دوره از تاریخ ایران به شکوفایی قابل توجهی دست یافت. دوره هنر دوره آرامگاه احمد یسوی یکی از آثار ارزنده این دوره است. از زمان سلطنت تیمور نسخه ی

مصوری باقی نمانده است. طبق اشاری سیاحان، دیوار کاخ های تیموری و کوشک های باغ هایش با نقاشی های تیمور، خاندان، درباریان و ملازمانش نقاشی شده بود. بهزاد در زمان سلطنت حسین با یقرا به هرات آمده نگاره های نسخه مصور ظفرنامه را که امضا ندارد به او نسبت داده اند. بهزاد بعدها به تبریز مهاجرت و رئیس کتابخانه ی سلطنتی سلاطین صفوی شد. نگاره های بوستان سعدی که بهزاد آن را برای کتابخانه حسین با یقرا تهیه کرد، در مواردی دارای امضای بهزاد هستند. تمامی نگاره ها دارای سبکی مشابه و کیفیتی عالی اند. رنگ های آبی و سبز در نگاره ها غلبه دارند و پیکره ها سرزنده اغلب طنز آمیزند و در فعالیت های روزانه همچون بنایی، خوردن و نوشیدن نمایان شده اند که پیش تر معمول نبوده است.

شاه رخ پسر تیمور پیرو جدی علوم و صنایع بود و مسجد گوهرشاد و حرم امام رضا، زیارتگاه شیعیان از اوست. پسر شاه رخ، الغ بیگ فرمان داد زیجی (زیج یا زیگ، جدول یا کتابی است برای تعیین احوال و حرکات ستارگان) ترتیب دادند. برادران الغ بیگ یعنی بایسنقر میرزا و تاحدی برادر او ابراهیم میرزا که نوه تیمور بودند خود از خوش نویسان طراز اول و از حامیان هنری مهم در تاریخ ایران به شمار می روند. بایسنقر به خاطر هنر خطاطی که به چهار سبک می نوشته و قرآن بایسنقری اش و بعدها به خاطر علاقه زیادی در کتاب سازی و کتاب آرایی نام بزرگی دارد و شاهنامه بایسنقری که جعفر بایسنقری آن را نوشته و نسخه ای از آن در کاخ گلستان تهران نگهداری می شود بایستی یاد کرد. بایسنقر میرزا در اثر افراط در مشروب در ۳۷ سالگی در هرات فوت کرد و در مسجد گوهرشاد مشهد دفن شده است.

دوره تیموریان با همه ی نابسامانی ها و منازعات داخلی و درگیری ها، دوره رونق فرهنگ، ادبیات، تاریخ، ریاضی و نجوم بود. دربارهای هرات، سمرقند، شیراز، تبریز و اصفهان به سبب هنر پروری و هنرمندی فرمانروایان تیموری، محل تجمع و آمد و شد هنرمندان و ادیبان برجسته بود.

در پایان خواستم کمی به عقب بازگردم و داستانی از شیخ حسن جوری از رهبران قیام سرداران که



نهضتی از تبار ایرانی با اتکاء به مذهب شیعه دوازده امامی در قرن هشتم خورشیدی یا رهبری شیخ خلیفه و مریدش شیخ حسن جوری در باشتین و سبزوار خراسان بر علیه طغای تیمور مغول قیام و با شکست او خراسان را فتح کردند و به مدت ۳۵ سال سلطنت کردند.

شیخ حسن جوری می گوید: در سالی که گذارم به «جندی شاپور» افتاد سخنی از «خواجه محمد مهتاب» شنیدم که تا گور بر من تازیانه می زند. دیدمش که زیر آفتاب تموز نشسته، نخ می ریسید و ترانه زمزمه می کند. باو گفتم ای مرد خدا، مرا عاشقی بیاموز تا خدا را عاشقانه عبادت کنم. مهتاب گفت: نخست بگو آیا هرگز خطی خوش، تورا مدحش کرده است؟ گفتم: نه. گفت: هرگز شکفتن کلی در باغچه ی خانه ات تورا از غصه های بی شمار فارغ کرده است؟ گفتم: نه. گفت: هرگز صدایی خوش و دلریا، تورا به وجد آورده است؟ گفتم: نه. گفت: هرگز صورتی زیبا تورا چندان دگرگون کرده است که راه از چاه ندانی؟ گفتم: نه. گفت: هرگز زیر نم باران، آواز خوانده ای؟ گفتم: نه. گفت: هرگز به آسمان نگرسته ای به انتظار برف، تا آن را بر صورت خویش مالی و گرمای درون فرو نشانی؟

گفتم: نه. گفت: هرگز خنده ی کودکی نازنین، تورا به خلسه ی شوق برده است. گفتم: نه. گفت: هرگز غزلی یا بییتی یا سخنی فصیح، چندان تورا بی خود کرده است که اگر نشسته ای بر خیزی و اگر ایستاده ای بنشینی؟ گفتم: نه. گفت: هرگز زلالی آب یا بلندی سرو یا نرمی گلبرگ یا کوشش مورچه ای، اشک شوق از دیده ی تو سرازیر کرده است؟ گفتم: نه. گفت: هرگز شده است که بخندی چون دیگری خندان است؛ و بگری چون دیگر گریان است؟ گفتم: نه. گفت: هرگز بر سبزی یا اناری، بیش از زمانی که به خوردن آن صرف می کنی، چشم دوخته ای؟ گفتم: نه. گفت: هرگز عاشق کتابی یا نقشی یا نگاری یا آموزگاری شده ای؟ گفتم: نه. گفت: هرگز دست بر روی خویش کشیده ای و با چشم و گوش و ابروی خویش معاشقت کرده ای؟ گفتم: نه. گفت: از من دور شو، که سنگ را عاشقی می توان آموخت، تورا نه.

سپاس از صبر و بردباری شما عزیزان برای شنیدن گفتار طولانی من، ولی امیدوارم تا جایی که مقدور بود توانسته باشم گوشه ای از تاریخ کشورمان را که قسمت اعظم حیات خود را زیر سلطه بیگانگان برده و توانسته تا حد امکان فرهنگ و موجودیت خود را حفظ کند، برای تان بازگو کرده باشم.

در این نوشته، سروده اول از فردوسی و بقیه سروده ها از ملک الشعرای بهار و مأخذ نوشته ویکی پدیا (دانشنامه آزاد) است.

منظومه ها «چهار خطابه» و خطابه دوم ملک الشعرا

A Bilingual, Cultural & Educational Publication



**Support Your Persian Heritage
Advertise Your Business or Services**

To Place an Ad or Subscribe, Contact Us:

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

- ☐ \$32 for one year (US) \$52 for two years (US)
☐ \$40 one year (Canada & Mexico - credit card only)
☐ \$52 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:
Persian Heritage Inc.
110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

www.persian-heritage.com

e-mail: Mirassiran@aol.com